در اول سحق نُه زر
درم
اوقیه عبارت از هشت مثقال است
رطل عبارت از ... اوقیه

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان ساختن کوکب ای شاه حکیم اما از نقره به نیز ساز عظیم چون هفت زرنیخ
زرنیخ زرد و تافته مس که مقرض علق باید شود همچون نسیم اما بر سفید ملح طعام
بوره و زرد مردی و روغن زیت بر آنکه برای شعیر زهرا ماء ... روی سوخته داشته
کمی تیز است پس ملغمه در بوته کنند شود ما ... اگر نقره در بین ملغمه شده
هشت مثقال آن ملغمه و یک مثقال کبریت به بر بیان آب ... در روغن زیت
بکوبند و چنین روغن خشک شود در بوته کنند و بر سر ... پاره ... بر ... در
بکوبد و با آتش ... با مدور ... آنچه ... بار ... زرنیخ در روغن زیت
بکوبند ... دیگر ... آتش ... چون ... که ... ذر هیچ در ...
... سفید شود چنین سفید شده ... عقد ... کنند و طرح آن ...

نو

هفت زرنیخ ماشه ... معدنی که در روح مقطر ... سفید و مقطر ... قلیا
در آب صاف ... درشت ... در دو فنجان ... برقصد ... قدحی
ورق در آن کنند و بوره ای سوده بر آن نهند و قدحی دیگر ... از آن ...
باشد بر سر القدح فرو گیرد و آب ... از کنار های قدح در آن ریزد و بوره پیش ...
ورق در جوش آید و ... بوره ... شود و ... تا مدتی ... چنین سرد شده باشد
بوره از روی آن پاک کنند و دیگر بوره نو به نهند و هم چنان کنند تا هفت
نوبت ... یک شود ... مثقال زیبق یک کفه ... مثقال نقره ورق
بکوبند و ... کنند هم چنان ... و مثقال کبریت سفید با و بار کنند
... کنند و عقد شد ... به ... شوط ... از ... بلند ... مربع
... و ... این ... در ... که ... درم ... ورق
نقره و ... مثقال زیبق ملغمه صلایه کنند و از ... تصعید کنند و هر چند زیبق ...
... صلایه کنند و هم چنان ... بالا ... از آن نقره جوب کنند
... و ... تکرار التصعید ... و چنین التصعید تمام شود زیبق مقصد
... شد ... جزو ... مقصد ... جزو نقره مقلس ...

معکوس کند و مکرر از تکلیس و تصعید معکوس شده خوب باید بر صلابه کنند سفید برف
سفید که بان باز کنند و نرم کنند و حل کنند عقد شود بگذارند و حل کنند نیک نرم باشد
و طلع به قطار رسد جایی که در بستن کند فی حل سنگ و تنعقد زر ورق کوفته
و عقد معکوس ریختن بان طعم کنند هم چنانکه در حل کردن نقره را که هم اول باید دمی
نوشادر و دو دانگ سیم و چنین خواهند اگر نحوست معدنی برخیزد باید و حل کنند
و عکس کوفته شده و باز نشوند و حل عقد کنند تا تمام نحو طلع بیک رسد تنه طلق
طلق را بانواع عکس کنند و طریقه عقد دیگر که نحو بعضی از آنکه اگر یک شیشه در زیر و طلق
بران ریزند و تیخ در بران ایر بهم زند تا پالونه در فشاره و هم اول نیز فرو میدهد
در قدح میکنند و چنین تمام پوشیده شده باید که کنند تا آب بالا نشسته آب صاف
از او فرو ریزند و طلق سوخته خشک گردد و کوزه کنند و در طلق نیکو در حل کنند تا خشک نیکو
باشد و صاحب بالا سر کوران بر رو در حل کنند تا مروی نیکو و برض الکل و صلابه کنند و باز
کار زر و در آتش برد و هم چنین تا سه روز آنرا طلق معکوس گویند و محلول نیز
گویند و در حالتی که مرتب استخوان حلقه باشد بزرد قلیل داخل کنند در آن
فرو نشسته و بعضی در میان کوزه کنند و سر آن تا کوره برد و در حلی کرده در آتش

برنز

برنز و چنین بر روی آنکه معکوس شده باشد و دارو را جدا کنند و صلابه کنند چون ایکسیر فرود آمده شده
خشک کنند بر روی قدری نوشادر را حرارت کنند و لب ابریق در دیگ کنند و تصعید کنند و نوشادر از
آن بر بالا رود باز نوشادر با آن بهم کنند قدری نوشادر با آن لب ابریق نوشادر الان میتصعد شود
باشد جدا نکند او وهم چنین نوشادر را افزاید و تصعید میکنند و جدا میکنند هفت نوبت
جدا کرده باشد و زیر آن بر رو در تصعید بهیچ چیز و دیگر دهنده که تصعید میکنند
از آنچه بر بالا آمده باشد با زرنیخ زیر آن صلابه کنند باز تصعید کنند تا هیچ از آن
بر نگیرد تمام شده باشد این نوع معکوس گویند انگبین نفیس که هر دو نوشادر
را افزاید سر به حکاک بگذارند و خشک کنند و اگر تصعید کنند باز هفت نوشادر
جمع کرده باشد بر آن که مانده است بوزن آن با طلق بار کنند تا وقتی که
که فرو رفته و تصعید هیچ از آن بالا نیاید و عمل تمام است و شده باشد و این انگبین نفیس
ما بین باید که در نیکو چنین خواهند که خشک کنند بسه نوشادر هر قدر که خواهد او
لب ابریق را که بر نصف کنند و بادام خانه کاو و چنین در آن کنند تری پیدا
در حالی که باشد با قدح بر آب کنند در حالتی اندر او کنند تا خشک شده روز
می‌کنند و آن نوشادر در شیشه کنند که حل شده باشد و در آن ... نیکو باید در آن برود

که منعقد شود چون خواهی طلق را حل کنی نوشادر را در کاسه بریز یا در قدحی بگذار و طلق در آن بریز و در
زیر تف می‌کنند تا ذوب گردد بگذارند و حل شود و در این فرج کردن بکنند طلق را در آن بریزد و چون آب شد در علیقه شود
این فرج را انبار کنند آن دیگ طلق حل شود و در خم ریزد و آن را از آتش بگیرد و آتش محکم کند و در آن بپیچند و
[illegible] تا تمام شود یا در دیگ حل آن را تمام شده باشد تمام [illegible] هر چه باشد [illegible]
[illegible] و چون از آتش دایم [illegible] حل شود [illegible] آتش [illegible] حل و منعقد شود و همچنین تا هفت نوبت
تمام شود [illegible] مقدار [illegible] طرح کند عقد شود [illegible] مقدار [illegible] مقدار
نیم ده [illegible] و آن را [illegible] باشد و اگر [illegible] خواهی [illegible] نوشادر در [illegible] بریزد
در دیگ [illegible] کند در [illegible] آب [illegible] نوشادر در [illegible] آب [illegible] برود
و اگر [illegible] باشد [illegible] نوشادر [illegible] طلق [illegible] کند و [illegible] محکم کند
بلکه [illegible] در [illegible] تا منعقد شود تا وقت [illegible] طرح کند [illegible]
کند در کوزه قطاع کند یک طلق باشد و هفت نوشادر [illegible] یک طلق و [illegible] نوشادر
و [illegible] در کوزه قطاع کند [illegible] حل شود و حل [illegible] ⦶ فصل در تکلیس
آهن [illegible] براده آهن چند آنکه خواهی و صلایه کن [illegible] خشک [illegible]
[illegible] تا [illegible] شود [illegible] آن را [illegible]
ورنگش عا

و رنگش عالی شود و چون خواهد مثل زعفران رنگ کند این مقدار [illegible] در صلایه کند و
[illegible] آهن بگدازد و فرو ریزد و باز گرد شود و ببندد و چون خواهی سرب را همین رنگ کند آن را [illegible]
وزن دانگ سرب در بوطه نهند و [illegible] بگدازد و بر آن ریزد و بگدازد و همچنین کند تا [illegible] بار سرب
رنگین شود و اندک [illegible] سرب بسیار نقره را رنگین کند و همچنین این باب را مختصر داشته‌اند و [illegible]
سخن گفته‌اند و باید که هر که [illegible] این باب [illegible] تعالی مشغول باشد ⦶ باب [illegible]
در [illegible] براده [illegible] چند آنکه خواهد و [illegible] انگور [illegible] ریزد و [illegible] تا خشک شود و باز
[illegible] همچون تر کند تا هفت نوبت و اگر [illegible] باشد که انگور [illegible] بر آن ریزد و اگر [illegible]
بهتر است و [illegible] از اینها حاصل شود که در نوشادر [illegible] باشد یا [illegible] زیاده باشد
و آن را [illegible] کند و [illegible] منعقد شود [illegible] مقدار [illegible]
و با [illegible] تا [illegible] خشک کند و [illegible]
کنند و [illegible] کنند [illegible] نوبت [illegible] نقره [illegible]
بتوان [illegible] برون [illegible]
[illegible] ⦶ باب در تکلیس [illegible]
و در صلایه [illegible] خشک کند چون خشک شد [illegible] نوبت [illegible]

نشادر بساید و سرکه بر آن ریزد و از سوختن نگاه کند تا خشک شود پس نشادر از آن باز نگه دارد کند
و خشک شود سفید و باز سرکه و نشادر بساید و رها کند تا خشک شود هم چنین کند تا هفت
نوبت بار بعضی چون رنگ زرد سبز شود که زنگار عراقی است از سبزه و هم گویند هم بدان
رنگ باشد نشادر بر آن افزاید و سرکه بیده و خشک میکند و می شوید پس دیگر بار سفید شود
و مکلس هم چنان برف سفید شود در غایت نرمی و لطافت که چنان شود که کار
دهان بر آن بر نه خشک شود در شیشه کند و سر آن از آفتاب نگاه دارد تا گوی بر آن برنه
تا وقت حاجت بکار برد باب در تکلیس زمین لاجورد و زرنیخ و نشادر
در صلایه ابتدا مصحن کند و باز صلایه کند و باز مصحن کند همچنین مکرر تا ... و لاجورد ...
مکلس شود و از صلایه ... بیرون کند ... هم جامه در غایت نرمی تا وقت حاجت در شیشه کند

باب در تکلیس زرنیخ لاجورد چندانکه خواهد و بعد از آن در بوته بر زیر آتش
کند چنین ... تا ... از زیر ... نشود ... تا خشک شود و آب ...
سنگ ... بر ... و ... تا خشک شود و هر باری که در آب ... خشک
... شود ... در آب ... هم چنین ... خشک میکند
تا ... مکلس شود و از رنگ ... سفید ... در شیشه تا وقت حاجت
باب

باب در جنس سرب آن بهتر بود که سرب را در دیگ سفالین کند و آتش در زیر آن
کند و چون بگدازد ... بجای ... خشک شود ... کند تا سرد شود ... نشادر و سرکه از آن
پاک بازی بساید و می شوید هم چنین می کند تا ... و یک بار از آتش که ... غبار
باشد هم جامه در تکلیس ... باز ... شد و اگر خواهند که سفیداب کند در طلای
بر و سفید شود و چون از طلای بیرون آمده ... باز نشوید هم جامه ... و اگر خواهد
سرنج شود باز با آتش طلای ... سرخ شود ... و این بهترین سرنج ها باشد
باب قلعی را سوزانند هم بر طریقه که سرب را سوزانیده بگدازد تا ... و به
... بر ... نشود و ... تا خشک شود ... از آن ... هم چنین
... از آن ... نشادر با ... نشوید و هم چنین کند ... قلعی
... خشک شود و اگر خواهد که سفیداب کند ... سفیداب ... کند ...
... کند باب در صفت ... چندانکه خواهد ... بر بار
اول که ... آن ... که ...
... تا ... در ... برد ... کند ... شود از ...

باز آید و اگر بر زمین [illegible] کند بجهت حلاّل [illegible] بار [illegible] طرح [illegible] و اگر دفعه چنین طرح

بکار برد خواهد که بر زمین ریخته کند و لکه را راست کند مضاعف لکه جانکه بکار برخند

طرح توان کرد و اگر جائی که در حلاّل بگذارد کند در آن رنگ سیاه رسد که هر چند در آنجا

از دیبار برداشته و طرح کنند که چون دوات [illegible] و بلند [illegible] همان [illegible] و آن [illegible]

الکن [illegible] و اگر [illegible] ده نوبت هر بار داغ از آن برداشته و داغ تا [illegible] دلدار [illegible]

آن الکن [illegible] و این پوشیده است میان [illegible] صفت حلاّل داروی

حلاّل این است نقش [illegible] اجر کوفته و نقش [illegible] رنگ کوفته آن لب [illegible] مریخ

قرسی و [illegible] سر [illegible] همه را بگیرند نرم کنند در وقت حلاّل تو بر تو نهند

تا [illegible] بخوشانند از آتش کنند آن وقت که آتش [illegible] از آن وقت ترک

از آن [illegible] مرمک نمک قلیا و سفیده تخم مرغ در آن آمیزد و هر

روز [illegible] تمام کنند [illegible] چند روز بگذارد که آب [illegible] سرکه [illegible] فالد

کوبند در همه [illegible] زر [illegible] حل شود و چند [illegible] در آن آب [illegible] زرد

معکس [illegible] اگر آهن [illegible] کند [illegible] کند و در میان آب [illegible] فرو

ریزد چنان [illegible] نرم [illegible] و کلسی در [illegible] تازه [illegible] هر چند حل کند چون [illegible]

وعمود

وعمود سوخته و در چند [illegible] و نقره از آن [illegible] بیست [illegible] سفید [illegible]

و نیم مثقال [illegible] سفید و [illegible] مثقال نمک قلیا و در آب [illegible] حل کنند و همه روز

در شیشه کنند تا بوقت صبح که بر دو آب [illegible] صد مثقال قرسی و از آن

آب [illegible] و در آب [illegible] حل کنند چنین در آب [illegible] شده [illegible] کنند تا صاف شود

در شیشه کنند و از آن صد مثقال یک مثقال قلیا در آن [illegible] القلاب

بریزد [illegible] عمیق در دهن [illegible] از عمق [illegible] تعلق دارد [illegible]

ده چنین [illegible] کند آن آب [illegible] کنند [illegible] ده [illegible] حل شود

[illegible] آب چنین [illegible] بلند [illegible] در [illegible] کند تا [illegible]

به بندد [illegible] بر آن فرو ریزد و هم چنین [illegible] کرت و هر نوبت [illegible]

تازه کند به بندد چنین [illegible] نوبت تمام شد [illegible] در صلایه نهد و سرکه

مقطر بر آن می ریزد و مساله تا جزوی [illegible] دانه [illegible]

کند بر صفحه امتحان کند اگر [illegible] از آن [illegible] تمام است و اگر نه باز از سر [illegible]

[illegible] ده هم چنین [illegible] کند تا [illegible] سفید [illegible] از آن

[illegible] یک مثقال و [illegible] مثقال [illegible] طرح کند [illegible] زر [illegible] خلاص

بیرون آید از جا که باز سرخ طلا از مس گرداند و طرح سازد و آن یکی طرح باقراضه
قلعی کرده تا کلس شده از آب باب یک مثقال کبریت و هفت مثقال روغن کنجد
بر آن ریزد و صلایه کند چون اندک خشک شده باز در شیشه کند در وقت حاجت بکار آید
و بعضی از آن که خود نقره در بوته جلا می برند بار اول سیاه رنگ شود در بار دوم زرد شود در بار سوم
سرخ شود بیرون آید و احتیاط کند از این هر دو مثقال ده مثقال و نیم نقره با آن ملغمه
هر چه خواهد بکند مانند زرنیخ و مصطکی و سنداروس و غیره و بیرون آید رنگش چراغ
برود بر سر صاف شود و از او رنگ آن شود و دیگر چیزها مثل قلعی و سرب و الا کبریت و ادهم
زیبق بواسطه سستی بگوید و مکرر کند تا ثابت شود حاجت هیچ چیز دیگر نباشد
فصل کبریت ذهب که در میکند از زرنیخ سرخ شود و طرح زر است مثقال
این است سرخ که آن کبریت ساده ده کبریت ده مثقال نوشادر ده مثقال نیم تنگ
طعام بایلد بر آب برابر ردیه کند و بعد سوار کند دیگ بر روی آتش
کند تا بگدازد تا سرد شود سه مثقال از آن ده مثقال هزار صلایه کند و در شیشه
مرطلی کند و در آتش نشود چهار روز در آن کند تا سرد شود چون بیرون آید لعل سرخ
شود یک بهره نقره طرح کند نرم کند با آب ... کند و آن ... چون به
بگرد

بگیرد کبریت دو بهره و نوشادر با بول بگیرد صلایه کند و آب کوفته و در هوا رها کند تا خشک شود در بوته
مرطلی کند و در آتش تموز نهند و سه ساعت رها کند بیرون آید الکول نوشادر از آن کشیده دیگر
نوشادر پاره کند تا و قیمه بر صفحه کو بکند یک مثقال به یک مثقال زیبق طرح کند عمده شود
از آن زیبق یک زرنیخ چهار مس طرح کند نقره شود خالص که هر چند مثقال بر سر ده
مثقال در دو پاره بگیرد ... در مرتبه ... نوشادر ... و اصل عمل است
کند ... کبریت ... با آب ... کبریت بگیرد و زرنیخ زرد بگیرد بایلد بر
برابر آب باران نیسان ... صلایه کند و رها کند تا خشک شود نرم گرداند
و باد ... آب معجون کند در شیشه کند و شیشه را مرطلی کند در رها کند تا خشک شود و در
کوره ... نهد و رها کند تا سرد شود و بیرون آید کبریت سرخ شده باشد یک جزو
قرشیا ... یک جزو مغنیسیا ... از آن بایلد بر صلایه کند و قدری آب
نیلوفر ... در رها کند تا خشک شود ... از آن ... قمر طرح کند ...
شود چون ... کند و آب نیسان ... آب ... کلس ... مس
زیبق ... در ... مغنیسیا ... و صلایه کند
در ... بر آن ریزد و بشوید در رها کند تا خشک شود ... تمام شود

اینست سفید کردن مس که گفته شد لیسانده قرشت زهیر در اکه ازرد ده هم بدان صفت
بی کم ترشی با نیک بکوه در وقت صاحب تکار بر روا اگر در آب لیمو بروداگر در آب
لیمون ابرزد یا ترنج یا نارنج یا قمر دالجوز در وقت که راخشی دو منقی از این قرشت
هم بر ما مک منقی مس که تو احسته جامیر زد و صلایه کند و اتش زرد در بوته کند و بگداز الکه
و فرو ریز زد سفید باشد مگر یا سفید رو بگداز ادر سفید و بروی اد علاقه تخو در شیشه ابرزد
و چون برو گلاب قه زنند آن علاقه رنگ ضد مرتشت سفید تر باشد و هر انکه سیاهی
که باشد یا سفید رو دله باشد و این نه مرهاست در سفید مرقشت و مغنی اینچه
گران باب در رنگ نقره عمده که زنیخ منقی نقره افروختن بکه
بر ریزد بر له کند و آن بر له سه بر بتب با نیک بسوزد جست کند
در پاره کتان بهبندد و از زیر دمن است که بتا نشکی از صبح تا شام
رچون بردی اخود بر صلایه اندا کو بنیخ دانک سیماب بر آن ابرزد پیدا صلایه
تا زیبق در ذات نقره محو شود و در شاخ کاوهند و مطیّن کند و سرشاخ محکم
کند ملک الله با جست تشو بعد از آن در آتش بر ایکی دفن کنند و بگداز الکه تا زرد
شود پس اخود بر صلایه اند اکو و پنج دانگ دیگر سیماب بر اینو ایه با یحیی تمام شود

بجول

محلول

ره سیاه باشد به یک زلال آن بر نقره صرف کنی طرح کنند و با این نقره اگر دو بر بطرق کند
نقره راخود و بر روی اسفید طالی دیگر که هم در روز صفو رکو لسانه ده منقی طلا
و ده منقی نوره از منی ده منقی دار فلفل ده و مرو ده منقی لسانر بابیه گر باشد منقی
بر لیقی صلایه کند و در بوته کند که از آن بو بر اید و بوته دیگر در زیر آن بوته
بنهد و استنزال کند و آن مس دیگر بر له کند و لسانه بنج منقی قلع ربنج
منقی نقره یا پاید گر بگداز د تب اد و هر ها را امیخته بر آن می ریزد و بار ها هم
تا با نقره منقی زیبق با آن یار کند و در بوته نهد و بگداز د و بریزد تا شود با صعود
منقی از آن بر له ها در من صلایه کند و در کوزه مرطین کند و بر سیاه عقد ده آتش
رها کند و بگداز د تا بر د شود از بوته دیگر استنزال کند قمر خالص برقی اید و بعضی
حکما یطلم گفته مترب با قمر در کس با سکون ایشی و هر روز اهل کن با بیخ
عیبه و بگدازد و بگداز خواه تشنیع و هر جه خواهی کن نوع دیگر نوشادر و بلاغ
زیبق از هر یک بنج با شیریک لطعام بر سه کن لیسیه انکه قلعی و نقره هر یک چهارم بر
یکدیگر صب بالید کنج بقول این ضعیف ان انکه ذاد المسافرین خوانده ولکبنو
تجربه کردم با این عقد و کردن من خدای تعالی بر کشف داشت و در زمانه که بایده همه

باب عقد که همین باشد سه باره مصعد برابر مس بگیرند با دو مثقال زیبق صلایه کند
یک روز یا شب بسحق کند تا در یکدیگر محو شود بعد در کوزه مطین کند و بآتش تون فانه
برد یا در لوی [illegible] الله در کوره کند تا سرد شود وانرا در روغن گرم کند تا شیر شود در زیبق
بیفکند یا بار کند و یک نوبت او که به بوته در بند قیل استحال کند که چه
باید برفق [illegible] که [illegible] بیک [illegible] به صلایه بکوبه یک چهار [illegible] و تشویه برود آب
باب عقدی که عقاب وار کند عقاب وار سود در بوته کند زیبق سود در میان
ریزد و بالای آن دیگر عقاب وار ریزد و آتش نرم کند تا عقاب وار بگدازد
ولیکو هم چنین کند تا سه نوبت عقد شود هرچند مکرر زیاده کند عقد محکم‌تر مکرر
باشد باب و عقدی که برابر آهن صلایه کند و برده مثقال زرنیخ برابر ازو
و صلایه کنند دو شب در کوره کند و تشویه بریزد و دیگر صلایه کنند و تشویه
برد و دیگر هم چنین کند تا سه روز تا سرد شود آنوقت بگدازد که در وقت گداز
مقدار آن زرنیخ سفید کرده با و صلایه کنند در بوته اندازد و با آن استحال
کند و اگر سه نوبت و به هر بار به وزن آن دارو زرنیخ برافزاید
و تشویه دهد عمل بهتر شود و طرح او زیبق بهتر شود و بگذارد [illegible] مس بگدازد که چهار شود
دانگ چهار

واحد که شود وان چهار باشد بهتر نقره‌ها عمل دارد روباسی باشد بهتر آن بود که یک مثقال برابر
آهن باشد مثقال مشتری عمل دارد و چون مشتری را آهن عمل دارد و پاره اکلیبه افقیه ریزد آن
ریزد و یک طلا دارد و در بوته گشند و بر فرض الله و در گشته م مثقال باشد چهار دانگ قلعی
برافزاید و عمل دارد دیگر بوته گشند و در گشته نه ده مثقال باشد ازین را ازین بار عمل دارد
و در سر که ریزد و دیگر از سر که برون آورد و در سر که بار کند و هم چنین تا بیست ۲۱۰ یک
نوبت سر که مکرر کند و اگر خواهد که رنگ بگیرد نرم باشد مثقال قلعی برافزاید و تا
برد چاشنی در تابستان مرغ تخم و چنین سر که شود سفید باشد و آنرا بیک که برابر کند
و هر ده مثقال عقدی که بطلا کند نوشته با برابر مثقال باب است
ورق طلا و برابر مثقال و نه مثقال زیبق ملغمه کند و هم بدین طریق که در باب
نقره یاد کرده شد عمل نوبت تمام و چنین از باب بر فرض الله هر چه خواهد طلا کند
کثرت سرخ شود و از کوره کند بمرور ایام مستعد شود با وجود که عقد شده تا صلایه کند
و آب سرخ کرده آنچه بود و هم چنان مکرر کند تا بیست ۲۱۰ یک نوبت در تشویه
برد تا هم چنین شنجرف سرخ شود یا ده نقره طرح کند سرخ شود و به از زر بصری باشد
باب در صنعت زر که یا خالی گستانه برابر مس مصعد مثقال ده مثقال گستانه بر آن صلایه

کند و در کوره بر آتش بر آن ریزد و بمالد تا خشک شود و دیگر باره بشوید و سرکه برافزاید و سه
نقره و سه نوبت خشک کند که زنگار نگهدارد و نوبت نقره اکسیر باشد بدهد چون
خشک شده باشد سه درم از آن زنگار عمل بر آن ریزد و بشوید و بسیار بمالد و سحق می‌کند و از این
نوع و بقدر پنج مثقال سفید بر آن اندازد و بر روی نگهدارد چرب نکند در بوته کند و سه نوبت
استفراغ کند چنین بار دیگر تکلیس کند تا مس یک مرتبه برآید بوقت حاجت نگهدارد و باب
سیماب صد مثقال از این پنج درم مثقال با مس نگهدارد با پلید بر یکدیگر سه نوبت بر آن
ملغمه کند در شیشه بر زر و سه نوبت یکدیگر طرح کند تا سه درم مس سیماب در ظرف او بن نقره
نیم برافزاید و هر بار بقدری آنکه حلی بوقت بر آن بریزد و بسیار پنج مثقال رسی نقره از آن کلی
برون آمده باشد و این دو مثقال یکدیگر ثابت آید و امتزاج نیکو شد نوبت یکدیگر برابر آید
دهم بر صلایه بریزد و صلایه کند و باب سحق سفید نقره کند و الا نقره بسیار زر کورها کند
در شیشه نقره صلیب نیکو و نکوها مرتاض کند و نیک با آتش تون برد و بیرون آمده یکدیگر
تا بر زر شود دیگر با نقره مثقال زیبق برافزاید و چند صلایه کند که زیبق در آن محو شود
و نقره بر نقره کند و نیک دیگر با آتش نهد و بیرون آمده و هر بار که از آتش بیرون آمد
زیبق می‌افزاید و هم چنین با نقره نوبت تمام شود الف شیشه و نقره با قلعی قیمت است و تمام
او مثقال

و نقره او به باشد و آن سحق باشد که بر آن آفریده شود یکنوبت دیگر صلایه می‌کرد و
با آتش برد بر جمله آمده با زیبق سه درم و با آن نقره یک شیشه و دهد و در آن الف نوبت تمام شود
نقره آب سحق باشد طرح کند بر قرص مس و با ترب و ازکیر زیبق نقره باشد در حق
در دوات دیگر که چون از نقره آب سحق و شیشه الف نوبت بر آید تا شد کلاغی
برون بیاید و بر زر و بیرون آمده چون نقره قمر و از یک کند به از زر ساخته باشد
باب نوع دیگر چون زر روی و اهم نقره باشد که بر خشت مال او کند و بین و عسل شیشه
بر او و بیرون آمده و نقره باب سحق به همان ولا الف نقره بر گرده نقره قلعی مس باشد
لا همان حلال شود و از آن بر درست بجوکه کند جای کبریت عمل و روز بشمار و سحق صلایه
مشغول مشغول شد و از سر تا ساعت الف و بیم تمود که از فور آن از مثقال می‌کرد در شیشه او در
شیشه قرص شده باشد چون نرم گردد نیم اوقیه و بیم اوقیه فعل در بشیشه نیم اوقیه دیگر
باشد و چهارم اوقیه را که تر شده باشد باب در صفت شنگرف و صفت باشد چون
خواهی که شنگرف ساخته کنی کج طلق باید دوات با مس که به توتیا الف نقره کوزه شیشه
و شنگرف و کبریت الف صلایه کند و در کوزه کند و نیک به آتش تون نهد چون
بیرون آمده باشد و نیک شیشه ملایم از آن باشد مثقال مس یکدیگر با نیکو چنانکه

تا پایان گیرد زرنیخ سفید شود و آنچه بر سر بوته با صدف رسیده زرنیخ باو پیوسته گشته
سفید شود و سفیدی نیم قرمز دارد زرنیخ سیاه شود هرچه بر کنار بوته نشسته بود و آن
هرچه تکلیس البیض از آتش برخیزد آنچه باشد هنوز نرم باشد در دوری ساید و آن را بر آن ریزد و در چینی
ایضا گذارد تا همه نمک شود آب ... سطح کند و آن ... بر آتش بردارد و دوری از
دو برخیزد میکند و آتش بدهد چنانکه [illegible] دراز ... سیاه شود جاری
دو بوده و صدف هم چنین است تکلیس البیض که در سر بالا شود کهف در تجزیه البیض
البیض معکس و تجزیه [illegible] معکس و تجزیه [illegible] معکس و تجزیه و کبریت معکس با عقد [illegible]
کند و با آب ... نقره کند و به بوته ... بر آتش نهد و چون [illegible] با آتش [illegible]
بوته ... ببرد ... کند و [illegible] در ... آب در صدف [illegible]
زرنیخ سفید کردن زرنیخ و تکلیس در تصعید بعضی همچون [illegible] تصعید کنند و بعضی
تا کرده بعضی همچون شفاف بود و بعضی ... سفید و بعضی در روغن ... و بعضی [illegible]
بوته ... [illegible] بندد و در کوره کنند و [illegible] آتش [illegible]
برد با [illegible] و در [illegible] گذارد و از [illegible] بر آید [illegible]
که [illegible] در صورت آتش [illegible] از آن [illegible]
میزان آن

[margin note, vertical:] [illegible]

میزان آن است با یک چوب [illegible] چنانکه [illegible] فرو برود [illegible] *[margin:]* تا زرد اندون
تا زرد آید [illegible] سفید و در [illegible] بر سر آتش نهد دم بدم آن چوب [illegible]
می‌بندد که [illegible] با به چون تر باشد [illegible] دم بدم بر میگردد احتیاط میکند
تا [illegible] از چوب [illegible] سفید بر داشته چوب [illegible] خواهند
و بالای چوب [illegible] تا [illegible] جاید [illegible] از آتش [illegible]
در [illegible] بر بالا [illegible] ۳ نوبت که تصعید کنند [illegible] شود و چون
[illegible] سفید [illegible] چون [illegible] زرنیخ [illegible] بر دل [illegible]
باشد و در [illegible] آهن کنند بر روغن [illegible] و [illegible] چند [illegible]
بود و روغن [illegible] زرنیخ هم چون [illegible] بندد و [illegible] شود [illegible]
طرح به از آن [illegible] و [illegible] بود [illegible] دارد
زرنیخ در روغن [illegible] چنانکه [illegible] کبریت [illegible] سفید [illegible]
کبریت [illegible] سفید کنند بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی
با آب [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] بوته [illegible] و بعضی [illegible]
[illegible] در کوره کنند در [illegible] تا [illegible] در [illegible] در آتش

مرکب است و اما دلالت بر عرض آنکه در روی لوح نوشادر کبریت سفید باشد و اگر چنانچه یک دو
سفید باشد لا کبریت با رنگ سفید ملکه لیکن در رنگ [illegible] الا غواص باشد بر صفحه و اگر چه
نوشادر سفید کند یا کبریت با ستر نوشادر [illegible] و هم چنین نه توتیه بر روی آن عقارب
بر عرض آنکه نتیجه و نشادر [illegible] از آن کسانه کبریت چاره نیست غواص و بعد از آن کند
که در دیگ حل کند گوشته با نشادر رنگی [illegible] دیگر کبریت سفید باشد در وقت
حل کند [illegible] بر طریقه دیگر است که یک مثقال کبریت با هفت مثقال روغن بگذرد
در قدح حل کند تا کبریت بگدازد و حل شود و آن روغن [illegible] سرخ شود و چون
سرد شود نه مثقال نشادر بر صلایه اندازد و [illegible] این روغن بخورد تا [illegible] دیگر
صلایه کند و از او دیگ کند و تصعید [illegible] را با زرنیخ [illegible] کبریت
کبریت شود و این طریقه در تصعید کبریت [illegible] طریقه هاست و [illegible]
پوشیده است و چون بر تو انگار [illegible] باید که [illegible] در یک [illegible]
تا در [illegible] طریقه [illegible] در سفیدی [illegible] باب در صفت اکسیر
است [illegible] جزو [illegible] مصعد و [illegible] جزو کبریت مصعد [illegible] زرنیخ مصعد
با یکدیگر صلایه کند تا [illegible]

و چون [illegible]

و چون شده باشد بر هم زند او را با آتش نرم عقد کند که بر هم چنین چند [illegible] شده تا دیگر عقد کی
عقد و حل آن هفت نوبت باید چنانکه تا آنکه شود و اگر از آفتاب و سایه بر و چون
خشک هوا بر دمی اخذ کند و چون حل شود در اندرون [illegible] این مقام رسید در قابت
کمال [illegible] صد [illegible] طرح کن و این یک از [illegible] صد مس طرح کن و آن یک مس
برابر لعل مشتری کند [illegible] باید که [illegible] یک مثقال [illegible] نیم از آن بر چهار صد مثقال آهن بگدازد
اکسیر قلعی داد از آن آهن یک جزو بر نقره چهار قلعی طرح کنی [illegible] از معدنیات
اکسیر باشی ازین کمتر [illegible] بیشتر ازین [illegible] هر چه ازین [illegible] خواهد سعی
بر حیوان و نباتات باید تا [illegible] حل شود باب در سفید کردن آهن
است آنکه [illegible] بگدازد تا خشک شود [illegible] زرنیخ [illegible]
زرنیخ سرخ و [illegible] صلایه کند و بگدازد تا خشک شود [illegible] باید
باب در سفید کردن نقره است [illegible] هم چند
او [illegible] مثقال [illegible]
مس طرح کند [illegible] دیگر [illegible] مثقال [illegible] طرح کند و بگدازد و دیگر
بر نقره [illegible] قلعی طرح کند [illegible] باشد و [illegible]

چون بگدازد هر دو بگدازد رنگ بگیرد چه همه اگر ده مثقال زر و یک مثقال مس باشد و بگدازند و در آب

سیاه شود و ما تشده بر روی زر زند رنگ سیاه از وی زایل شود و نقرا همین باب در صفت

سرخ کردن مس سیاه پنج مثقال سرب و با پنج مثقال زر سوخته در روی بوته اول صلایه

کند و شوره و در آن کند تا سخت شود چون خشک شده باشد با زر شوره دوم چنین کند تا سه نوبت

چون از شستن تمام شد هیچ مثقال یک مثقال نشادر معدنی با وی [illegible] کنند هر دو سوده

چون تمام شد پنج از این در [illegible] پنج سرب در بوته نهند و بگدازند و در [illegible] سوخته

در [illegible] کند تا در زر شود و بوته بشکنند و هم چنین کنند تا سه نوبت تا [illegible] سرخ شود و

دانگ به چهار دانگ نقره بگدازند عیار دینار [illegible] تو با زر زرد کنند [illegible] بگدازند

بگدازند و هفت دینار [illegible] دینار از خلاص [illegible] آید و اگر نقره این طریق سرخ

گردانند بهتر شود و اگر زر هم طریق سرخ گردانند هفت دینار و دو دینار و ده دینار نیم

نقره با دینار [illegible] بگدازند به صلایه با رانه و زر [illegible] شود در روغن [illegible] اگر خواهد

آهن [illegible] طریق رنگ کند و اگر کبریت مدبر بر روغن است چنانکه در مس [illegible] باشد

با زر سرخ بگدازند مس شود و اگر چنانکه آهن سه نوبت با [illegible] کبریت بگدازند

و یک مثقال از آن آهن با پنج مثقال نقره بگدازند [illegible] شود [illegible] اگر باید بهتر

[illegible]

روشن بگدازند به [illegible] زر تا شود و اگر سرب هم [illegible] آهن رنگ کند نگاه دارد چنانکه باید

که بکند از ده نوبت طرح آن به طوس [illegible] بگدازند [illegible] زر قراضه اندازد زر شود و اگر نقره شود

[illegible] کبریت سیاه شود [illegible] چون زعفران سرب کند و زعفران زرد گردد و [illegible] از

[illegible] چند طریقه سرخ کرد به طریقه سرب سرخ گردانیدن بر روی سوخته

و طریقه دیگران [illegible] یک مثقال آهن با [illegible] مثقال مس بگدازند و [illegible] مثقال سرب

بر آن نهند و [illegible] بگدازند آهن سرخ تا از طریقه دیگر نقره با کبریت سوده

باشد یک مثقال با سه مثقال [illegible] بگدازند و یک نوبت دیگر نقره بر آن

اندازند بگدازند و دیگر سفید و باید [illegible] آید [illegible] هیچ [illegible] و دیگری

[illegible] است باب در سفید کردن مس سیاه [illegible] سفید [illegible]

با [illegible] صلایه کند و با [illegible] مس [illegible] در کوزه [illegible] کند و [illegible]

گران بر دور [illegible] کند تا [illegible] بگدازند [illegible] مس سفید شود و دیگری

آن [illegible] کبریت زرد با [illegible] مس با [illegible] صلایه کند با آتش بر [illegible] تا

نوبت که سفید [illegible] آید [illegible] از آن [illegible] مس طرح کند هم سفید [illegible] آید

[illegible] مس [illegible] آهن [illegible] بگدازند

و هربار اینکه نشا مس بر آن می‌ریزد و سه نوبت بگذارند و در سکه می‌برد از مثقال

ازان آب زند و چشمی که موی زیاد داشته باشد برکند دیگر نروید و اگر اثر و آب زند

و هر جای که موی داشته باشد با آن نیز باشد دیگر مو نروید و اگر قدری کافر عقرب

در آن حال داد و اگر پیه یا پیه قر بگذارند در آب سفید باشد و سیاه نشود و اگر باز بگذارند

در آب هم چنان باشد و از خلاص بر صنع آید و اگر بگذار آب در جا مقدار که

نهد رنگ بر طعم و اللا بر جمی دارد و از رنگ آهن باشد دانسته باشد که اهل از و حکمت

است و از معدنیات است مقصد رنگ طالیقون از انکه مثر

بگذارند و تقطیر ترباشد و چند بگذارند از آن دو انگه نوبت باشد حل دو انگه نو

کرده باشد بهنگ زر فرعون باشد و علها هر چه معمول بعد از اکسیر گویند مشترک سفید

روی و با شتران میکرانی سفید ادی ده مثقال و نیم قلعی و دو مثقال مس

اول مس را بگذارند تا در بوته بگردد و قلعی را در بوته دیگر بگذارند و بر سر آن

ریزد و هم چنان مس می‌گردد تا از گردش باز بایستد و بکار آمد از

بر وی سرکه ریزد سفید ادی باشد تا باب در رنگش از دو صد چهار

که نه سیار ده مثقال ربع زرد و پنج مثقال ربع برنج ماند کرد صلایه

کند

و بوره آن زیبق با آن بار کند بوره و نشادر را بریزد و بوره زیبق طلق الیبق

و بوره طلق الیبق معکلس طلق کبریت معکلس باید همه جمع کند و آب بر و بر آب

بر آن می‌ریزد و بر آتش سفید یک شبانه روز میدهد به بسیار نوبت هم چنین کند

تا هفت روز نوبت تصفیه باشد و یک بر سر می‌ریزد و اگر جا باشد که از آب باشد

به شیره گزاب بگیرد بریزد و اگر گزاب نباشد به شیره گندم به بریزد و یا به شیره

مس را از روی کند سحق را از زر بر روغن بر گاو به بریزد و یک نوبت

دیگر به معزرکه و سفید به بریزد چون نمونه باشد بیرون آمده در قرع کنند بگیرد از آتش

کم کم میدهد تا آنکه آب در درزه اسید هیچ از و بگذارد که در دیگ کند و سفید کند

سه نوبت داخل بر اللاه سفید باشد طرح کند و طرح حش بکار بر چهار صد بوره از

زر بر و بالا این طرح حش بکار رسیس بیوراخ عمل را عمل تمام است

که در مواضع در هیچ یک باب احتیاج سفید و در روی یکی به باب

در سفید کردن جرم ها و سنگ دست نمودن خدا با و طریقه یار کنم در حین و عقد

و در مکان دانه دودن و طرح طریقه اول است که مثقال ورق فرق که سفید

با الف مثقال زیبق ملغمه و بوره را سرخ کند و در آن انداز و در آب

ریزد تا سرد شود و باز از آب جدا کند و بوته را سرخ کند و در آن اندازد و از
بر آب ریزد تا هفت نوبت تمام شود چنین شده باشد پاره مس در آن مالد که
در زر طلا کند سه نوبت هم چنین کند نوبت چهارم چون مس بی گرم کند ریزد
در آتش نهد در ها کند تا سرخ شود و رنگ از آن ریزد از حیا که این کفایت
که باید کرد باشد تا این نقره از آب سرد شده و اگر نقره نشد زرد شود رب هم
تا هم چنین کند تا شود درست کند و نگهدارد تا وقتی که چیزی را خواهد طلا کند نه که
از زر او نه ضرورت باشد از آن خاک برده آنچه مالد و درست کرده دیگ مالد نه
سفید شود اگر خواهد که دیگر سرخ شود می‌برد در آتش بنهد تاب نوع دیگر بگیرد زیبق
و سه نقره بگیرد و بگیرد زر بوته و جوهر قلعی باید که نقره ب هم و بگدازد و در مغز دیگ زر بشه
مس طرح کند سفید شود با نقره یک روان برد و در میان دو سیاه ما کند خالص
در گیرنده و بار نخود در طرح کردن مقصود است که دیگر نخود برابر نقره
نباشد از مس حقیر است طرح کند و مثل از خلق بهتر و بیشتر دارد اینکه ضرور است
نوع دیگر ده مثقال مس ده مثقال نقره هر دو در بوته کند و بگدازد و هم چنین
مکرر تا دو وزن شود و طرح کند مس سفید شود هر ده مثقال از آن مس با نیم

مقفی

مقفی نقره یک روان برد و هر دو نرم باشد اگر آهن زر نیم هم چنین کند
و بگدازد و طرح کند هم این عمل کند و اگر قلعی و زر نیم باید که بگدازد تا در نیم شود
یک زر نیم مس طرح کند سفید شود و مس از طرح این عمل طلاخشان هر یک از آن
در ظرف سنگ قلع باید که نیم قلعی و بگوید و به یزد و در شیشه نه و در تقطیر کند
و در نیم آب بحران ریزد و در شیشه نه و در ها کند و از او جدا کند هر دو در دو نوبت
هر چه باشد درست آفتاب ها کند تا صاف شود در باقی کند و می‌جوشاند تا در باقی کند
و نیم آب تمام در ها کند تا سرد شود و رنگ سفید باشد برای عمل نگهدارد تا وقت
حاجت باب و در رنگ مس سیاه بگوید هندی سرانزر بر پولاد مغز آهن و آهن دو
هشت درم از آن برگیرد و بگوید در ها و نه که خوب نرم شود و دو درم اهله و
دو درم آهن یا پولاد و دو درم بوره از میان این مجموع را در هاون نرم کند و بگوید
تا نرم شود در میان آن جوز نهد و آن با جوزیکه از وی برداشته باشد بر
سر وی نهد و گل حکمت گرفته در میان آتش یک شب بگذارد تا بسوزد
اگر برده اهک رنگ در دو شیشه باشد آن روغن در مس مالد تا نقش گاه
سیاه باشد و این از نخست و از هندوستان به هند به بار رسید نوع دیگر سیاه صد مثقال

آب را برش و در مغفی بریزد که آهن ذرات آن اعراز و پنج درهم بغیه تر با خبث بر آن ریزد
و بگذارد تا بماند هر آنچه شد چهار روز در حمام پس تقطیر کند با قرع و انبیق و هر که بود
کند چرب که از آنچه تقطیر شده است هر چرب که تقطیر شده است باز تقطیر کند خواهد نبود بهتر فصل دوم
از مقاله چهارم از جزو اول در بیان استخراج ادهان و این مشتمل بر سه چهار وجه
است اول در کیفیت استخراج ادهان حشائش و بزور و ازهار و افاویه دیگر
است و با عصاره ازان در طریق استخراج ادهان معدنیات و احجار است که من
جمیع الوجوه سه چهار وجه ثابت شد الحکمه جدا کردن دهن از مائیت ملایم این
طریق که بگیرد قرع طوبیه العتیق مثلث منفذ و بگذارد در دیار مشغول بود از تقطیر کند
باز پس برمیآید دهن بر روی آب پس بردارد او از روی آب و جمع کنند و بعضی مردم
بر میدارند دهن را از روی آب با قطعه از صوف بعضی میگذارند دهن و آب
هر دو را با ورق پس صاف میکنند آب را از ورق بماند دهن وجه اول
در طریق استخراج ادهان از حشائش و بزور است که بگیرند از حشائش و بزوری
که اراده کرده است استخراج دهن او بعد هر که بعد تا خشک خلط بود بگیرد یک رطل
برای هر یک رطل از حشائش و بزور ربع رطل از ملح مشعوب سازد با آب گرم و تخمیر کند

مدت چهارده

روغن حشائش

مدت چهارده روز بعد پس تقطیر کند و باز اعاده تقطیر نماید در آلت طوبیه العتیق پس جدا
کند دهن او را از آب چنانچه دانسته شد یا نه مثل آنکه بگیرند از بابونج خشک مقدار
یک رطل و اضافه کند بر آن سه اوقیه و نصف مقدار از ملح و مشعوب سازد و بگذارند
با آب گرم در ظرف زجاج و تخمیر کند مدت چهارده روز در مکان گرم پس تقطیر
کند بعد پس اعاده تقطیر کند در آن طوبیه العتیق پس جدا کند دهن را از او در آب
الصوف و با غیر آن و بعضی مردم گفته اند عوض نمک مرکب کنند رطل طرکنده است
بردی بر ورا تخمیر کند مدت سه روز با آب وجه دوم در طریق استخراج
دهن افاویه مثل قرنفل و بسباسه و جوز بوا بعد آنها است که بگیرند از هر کدام که
خواهد مقدار چهار رطل نیم کوب بگذارند برای هر یک رطل از آن یک نیم اوقیه
از ملح و بگذارند از آب گرم مدت پنج روز در مکان سرد پس تقطیر کند بطوبیه
در وقت تقطیر بایه در قبضه از ملح پس تقطیر کند   با آلت طوبیه
العتیق و بگیرند از روی آب دهن او را و بریزد از بعضی طول از افاویه
انفاذ و ضعف از دهن   وجه سیم در بیان طریق استخراج دهن ورد است
بگیرند از گل مقدار رطلی که خواهد پس بگذارد تا نیم خشک و بر مرده بخونی پس

روغن بابونه

روغن قرنفل بسباسه جوز بوا

روغن گل سرخ

بقدر دو دانگ و نیم ازان در مرتبان کلان بانشسته که تا لغایت آن زیر تخو بلند ارزه و برزه
بزر الکلاب بقدر چهار انگشت بر سر آن باشد و سر مرتبان محکم بخته در زیر زمین آب
تا یا ناخنه روز دفن کنند پس برآورده تقطیر کنند در ظرفی که با آتش معتدل تا آنکه
باقی نماند دران چیزی از مائیت پس تقطیر کنند این آب صاف را از بزر مقطر رطوبت
یعنی بطریق عرق گیرند با آتش معتدل تا آنکه تقطیر نخواهد آب بتنهائی و باقی ماند روغن در اسفل
ظرف قرع و این دهن قوی الرائحه است نشادر و بعد ماچشک و اندکی چنبر ازمنگ و مقوی دل و جمیع
حواس ظاهره و باطنه است وجه چهارم در کیفیت استخراج دهن (دهن حب العرعر)
حب العرعر است بگیرند از حب العرعر مقداری که خواهند و نیم کوب نموده بگذارند با
مدت ده روز در مکان گرم پس تقطیر کنند هم چنان که تقطیر می کنند قاعده
شراب را با همین مشهور بعد که بگیرند روغن را از آب و این دهن شریف
است که مسکن نفس و قولنج است شرباً و نافع است هر که را اطلاءً و شرباً (حب)
و بدهند قلیلا از آن با بعضی میاه مناسبه برای علت فالج و امراض دماغ و دو باد
و سموم ات و ضعف باه که از برودت باشد و نافع است برای رقه و ریح غلیظ منفخه و مغص
حصاة و مدر بول و مسکن وجع ارحام و منقی رحم و مصدر است از اخلاط غلیظ

۱۵۸

و قاتل دیدان و مانع رعشه و تشنج و جوب و فروج متعفنه و عرق النسا و نقرس و استسقا (استخراج جوز بوا)
دریاق است کلا وجه پنجم در کیفیت استخراج دهن جوز بوا است که بگیرند ازان مقداری
که خواهند و نیم کوب نموده بعد شراب تقطیر نمایند و بگیرند روغن از روی آب در حمام ماریه
و این روغن نافع جمیع نوازل می کند ملطف و مانع نزول آب است از چشم طلاءً (در طریق حمام ماریه)
بنشیم در طریق حمام ماریه است تا بود دیگ بزرگ را آب نموده بر اوجاق گذاشته
و سه پایه آهنی بلند در وسط دیگ گذارند و شیشه را که ادویه در آن کرده اند مقدار آب
در دیگ بریزند که شیشه چهار انگشت از آب بلند باشد و سرپوش برای اکثر نمایند
بطوری که وسط آن سرپوش اینقدر سوراخ که گردن شیشه بقدر چهار انگشت از وسط
سرپوش برآمده باشد پس اطراف سرپوش مسدود کنند با اطراف گلوی شیشه از خمیر و چیز
مضبوط ساخته امور سرپوش ... آتش دهند که آب با آهسته جوش آید
و بسیار بجوشش نیاید و بر پهلوی سرپوش نیز سوراخ کوچک باشد که ابخره هم از جوب بیرون رود
نموده باشد برای آنکه بخار آب کم شود و آب نیز گرم که از آنکه سوراخ در دیگ
بریزند تا آب یکی از اول سه بار آن سوراخ ... نمایند
و هفتم طریق استخراج روغن انیسون است که بگیرند از انیسون دو رطل

(در استخراج دهن انیسون)

بچینانند در شیشه رطلی از آب گرم با دو دانگ وقیه از ملح مصفی داخل کنند پس علیحده کنند از آن
آب دهن را و بعد از آن بیک رطل از لیمون ده اوقیه از دهن و فایده آن است دفع نفخ
میکند و ازاله ضیق النفس است که خاص میکند مولد سلاست ریاح و نافع است برای استسقا
خصوص طحال را و داده میشود با ماء اللحم یا بعضی از مطبوخات دیگر مثقال یا شکر
بطریق حرارتی در هم حقن ممزوج است کیفیت استخراج دهن زیره و این نافع و محلل ریاح و قاطع
عسر بول است و همین طریق است استخراج دهن از بابونج و این نافع است ضعف باصره
وضیق النفس و درد گرده و مثانه و اخراج [illegible] و [illegible] و دلقه و میشود یا شکر
یا جزو دیگر مناسب باشد هم طریق استخراج [illegible] مقدار اگر خواهد و بخیساند در [illegible] آب
مدت سه روز پس تقطیر کنند با قرابطونی و باز کنند آنچه را که تقطیر کرده اند برای آنچه [illegible] اند
تا اینکه جدا کند روغن از آب [illegible] در کیفیت استخراج روغن دارچینی
بگیرند دارچینی هر قدر که خواهد و نیم کوفته بخیسانند در گلاب مدت چهار روز و تقطیر
کنند بقرع و انبیق و جدا کنند روغن را از آب بنحوی که سابق ذکر یافت و فایده آن است
که منع عفونت میکند و تقویت اعضای رئیسه میکند و اعانت میکند بر هضم
و [illegible] عسر ولادت و [illegible] بهتر [illegible] طریق نیز استخراج [illegible]

۲۲۰

و میگیرند دارچینی [illegible] با هم وزن آن شکر و نبات و حب [illegible] مجموع را در گلاب
میخیسانند در روز و تقطیر میکنند در نیم قرعه بر آتش سبک ملایم یا بر خاکستر گرم بعد از آن بکیفیت
قرع را [illegible] پس هر چه خواهد [illegible] جوهر اول [illegible] خواهد [illegible] زرد و [illegible]
جدا کند روغن را از روی آب چنانچه مذکور شد قسم کیفیت استخراج روغن قرنفل
[illegible] قرنفل هر قدر که خواهد [illegible] رطل از آن [illegible] اوقیه از ملح
و اگر بکنند بعوض ملح [illegible] اوقیه از [illegible] بهتر [illegible] آب گرم [illegible]
رطل از قرنفل [illegible] رطل از آب [illegible] در [illegible]
پس تقطیر کند از قرع و انبیق پس جدا [illegible] روغن از آب [illegible] حار
و یابس است در درجه ثالث و نافع است جمیع امراض بارده و جمیع امراض [illegible]
و معده و قلب [illegible] اگر [illegible] و مقوی [illegible] و نافع جمیع امراض [illegible]
[illegible] و قوت [illegible] روغن [illegible]
[illegible] قایم مقام [illegible] در [illegible]
جراحات [illegible] نافع است امراض دماغیه و ضعف باصره [illegible]
مقدار [illegible] با بعضی مطبوخات مناسبه و اگر [illegible] شکر

روغن بسباسه

و باستعمال در آورند نافع است جمیع آنچه مذکور شد و نافع نوازل قدیمه است
باب یازدهم کیفیت استخراج روغن بسباسه آنست که بگیرند از بسباسه مقدار رطلی
که خواهد و نیم کوفته در آب گرم بخیسانند و روز دیگر تقطیر کنند و جدا سازند روغن را از روی
آب و این نافع است قولنج و نوازل را و مقوی دماغ و معده و نافع است امراض
رحم را و هر گاه تنهیه کنند از این آلات تناسل را قوت میدهد هر باه و نافع
علاج تقطیر بول را که از برودت باشد نافع است دوازدهم

روغن جوزبوا

در کیفیت استخراج روغن جوزبوا این است که بگیرند از جوزبوا بقدری که خواهد و بسیار
نرم سائیده در صاعد تراب بخیسانند و در تر کنند که بر روی آن باشد پس صاعد مزبور
را از آن جدا کنند پس عرق شده دیگر در آن اندازند بخیسانند بلکه در مکان حار
و باز عرق را از آن بگیرند پس بهمین طور چند مرتبه در عرق شراب در مکان
حار در عرق سوا از آن گشته تا اینکه رنگ عرق مذبور تغیر یابد پس این عرق را
در حمام ماریه تقطیر کنند تا اینکه برصاعد شود عرق لطیف تقطیر و باقی بماند روغن در ته
قرع و بهمین طور برای اندر روغنها جمیع ادویه سوا این طریق تسهیل و سکو
وارد است و این در تسکین میکند معده و سرد و محلل ریاح است بشرط و طلا و مسک

وجع

روغن فلفل

وجع قولنج و مقوی سینه و مسکن اوجاع است باب سیزدهم در کیفیت استخراج روغن فلفل
بنحو است که در استخراج دهن قرنفل و بسباسه میکنند و جمیع خواصی که در فلفل است
موجود است در روغن است و قوی تر است فلفل آن ولیکن عیب در این است تندی
فلفل بسیار است که بر مریض دشوار است جای که مفارقت کنند شدت و حدت که در آن
است هم چنان مفارقت میکنند حدت و تندی که در طبع دیگر است از استخراج
ربع و ده آنها و این دهن مستعمل نافع است جمیع امراض بارده و هر گاه استعمال میکنند

روغن مرمکی

از آن دو قطره یا سه قطره با جزو مناسب المرض باشد چهاردهم در کیفیت استخراج
روغن مرمکی و کیفیت آنست که بگیرند از مر صاف چند شش اوقیه و تر کنند او را بقدر
لبد سنجی و صلابه به صاعد تراب که خالص باشد از ماء یک مدت و بعد از آن بقدر
که بر روی آن باشد و دفن کنند در سرگین اسب مدت شش روز پس تقطیر کنند در حمام
ماریه تا اینکه صاعد شود عرق آن لطیف تقطیر و باقی ماند دهن آن که صاف باشد
در اسفل قرع و قوت این دهن مثل قوت روغن لبان است در منع عفونت
نافع است جراحات را و مبرد یا مرکوشت انزروت هم که در حل کنند در معجون

روغن کندر

کبار و قایم مقام روغن لبان است باب پانزدهم در استخراج روغن کندر و کیفیت

آن اینست که چند از گوهر با مقداری که خواهند و مخلوط کنند بان وزن سنگ ریزه ... و تقطیر کنند

از قرع پس مخلوط کنند با سرکه و تقطیر کنند او را پس با مقطر که سرکه و باقی ماند روغن در قرع و بعضی

سحق میکنند گوهر را و تر کنند او را به عرق شراب چند روز پس تقطیر میکنند و باز میگردانند آنکه

که مقطر شده بر آنچه مقطر نشده و باز آنرا سحق میکنند و قاطر را بر غیر مقطر و تقطیر میکنند به همین دستور تا اینکه وا

روغن آن در قرع و این طریق اکسیر است و بهترین طریقها است و با این طریق بیرون آید از یشب و ...

ده او قدر روغن است و این جمیع امراض دماغ و اعصاب است مثل صرع و تشنج و فالج و شربت آن یک قطره

یا دو قطره است با آب ... یا با آب ... و دفع میکند جمیع سموم را و نافع است به جمیع امراض ...

و با آب ... انیسون علاج کافیست برای انواع امراض مثانه و مقوی جمیع اعضای رئیسه و جوهر

دماغ و خلاص دهنده است از زهر زنبور ... وجه شانزدهم در طریق استخراج روغن کافور بگیرند بقدری که

خواهند و حل کنند آنرا با آب گرم و جدا کنند دهن او را از روی آب پس تقطیر کنند او را با عرق شراب

و آن نافع است مر جراحات ... و ... مناسب که علت باشد و استعمال

بر قروح خبیثه با روغن ... [illegible] در استخراج روغن زعفران و کیفیت آن اینست

که بگیرند از زعفران بقدر که خواهند و با عرق شراب سحق کنند اجزا متساوی و تقطیر کنند

با یک ... قرع پس تقطیر شود بعد از آن دهن و باقی بماند در قرع و استعمال مینمایند آنرا در

روغن کافور

روغن زعفران

خوشبو باید چنین منوال وجه هفدهم در استخراج دهن البوق و طریق آن برای تحلیل و بهمین مقطر

و حاد ... اینها از ... که ... میکنند اینها ... در سرکه عوض عرق کسیر تقطیر میکنند و نفع آن

برای کسر و اوجاع ... وجه نوزدهم در کیفیت استخراج دهن جلبوب و ... بگیرند ... بمقدار

... و ... بسیار ... از ... او ... و ... در قرع و

... و ... آن ... و ... ماده ... تخم ... از ... و ...

... رطوبت و ... ماده ... بخلاف ... میسند ... دو ... و ... بقدر ...

... و ... جوانات ... از جلبوب بقدری که خواهند

مساوی ... روز ... و تقطیر ... پس ... آنرا ...

رنگ و ... میکنند ... چهره ... و ...

شاسند ... در هر روز بقدر ... در مدت چهل روز ... میکنند ...

نافع جمیع امراض اعصاب ... طریق استخراج [illegible] معدنیات ... و ...

استخراج دهن ... بگیرند ... بمقدار که خواهند و ... در سرکه و ...

بهمین طریق ... روز ... مرتبه ... در ...

تقطیر کنند ... از ... الرقبه ... پس ... مقطر ... و بعد ... و این نافع

روغن البوق

دهن جلبوب

روغن ... معدنی

روغن ...

روغن اثیمون

سرطان و اکله و علل سوداء را نافع است و هرگاه بگذارند در روغن ذهب ملکی را چند روز و بگیرند و میکرد در روز دو
میکنند از او اهل الصنعت در اعمال خود دوم در کیفیت استخراج روغن اثیمون بسکاری بگیرند از اثیمون که
عبارت از رنگ سرخ باشد و از شکر ابیض وزن آن و دقیق کنند جمیع را و تقطیر کنند و الاطلاء و این نافع است
جمیع امراض داخله و خارجه را و گاهی مبسوط نمایند از دهن اثیمون حتی دفع است جذبات را و روغن نشاند
از رواح و بوی مقدار یک جزو از این صفت حب کوری بگیرند از دهن اثیمون یک اوقیه و از حب الغار نصف

حب اثیمون

اوقیه و عنبر دو درهم و زعفران نصف درهم و مخلوط کنند جمیع را و حب سازند و این معرق و مسکن
و قشعریره است یعنی بعرق می آورد و قشعریره را دفع میسازد و میگویند بسیار و لیکن
ام از اثیمون روغن مسهل از اسهال میکند یعنی متقن و ... و در انتهای ... ام در ... و نافع
صفت آن بگیرند از اثیمون دو درهم و کبریت ... اوقیه و سحق نمایند جمیع را و بگذارند در ظرفی
برای آنکه بسوزد کبریت و خوب شد کنند آتش را تا آنکه منعقد شود مجموع ... باقی بماند اثیمون
در قرع پس مخلوط سازند او را با نصف وزن او شکر پس تقطیر کنند در صاعد شراب بقدر یک ساعت
بر روی او چهار انگشت و تقطیر کنند تا آنکه باقی بماند جزئی از صاعد شراب و هر قدر که مکرر تقطیر
نماید بهتر است و هرگاه اضافه کنند بر عرق در وقت تقطیر از عنبر با عرق دار چینی خواهد فوائد

عرق اثیمون

و اللطف و آنچه باقی ماند در المفاقیع همان است انفصال روغن اثیمون بطریق دیگر بگیرند از
اثیمون

استخراج جوهر اثیمون

اثیمون بقدری که خواهد سحق نموده بریزد بر روی آن خل مقطر و بگذارند تا آنکه سرخ شود خل و صاف و تلخ
کنند و بردارند آن را نگاه دارند و باز بریزند بر روی آن خل دیگر یعنی سرکه مقطر و همچنین نمایند تا آنکه
اثیمون بر آید و باقی نماند در قرع که و رنگ خل متغیر نشود پس تقطیر کنند این مقطر را یک مرتبه را تا آنکه تقطیر
شود خل از آن و باقی بماند روغن در قرع پس دفن سازند در سرگین اسب مدت چهل روز
که بگذارند و بردارند و نگاه دارند منافع است این دهن انواع قروح و سرطان را انفصال طریق
استخراج جوهر اثیمون بگیرند از اثیمون مقداری که خواهند و بسوزانند در بوطقه تا آنکه سفید شود و اگر
بسوزد تا آنکه سرخ شود خواهد بود بهتر پس بریزند بر آن چند عدد شراب در شیشه و بند کنند سر آن را محکم
و بگذارند در مکان حار مدت دوازده روز پس تقطیر کنند آن عرق را و اگر رد کنند آنچه را که
تقطیر شده بر آنچه تقطیر شده و باز تقطیر کنند خواهد بود بهتر پس بگیرند آنچه را که در ته قرع است
و نگاه دارند و شربت شده از آن مقدار چهار ... تا نصف ... مناسب است با انواع حمیات
در تشنج و امراض رحم و صرع و حب ... یعنی ... و ... نافع خواهد بود و اگر ... دارد

روغن طلا

در اکسیر و احتباس البول و سرطان نافع است و مفید در ... استخراج دهن طلا بگیرند از
طلای ملکی هر قدر که خواهند و حل کنند با سرکه مقطر پس تقطیر کنند آن سرکه را تا منعقد ... نمایند
آنچه باقی مانده در قرع ... عرق ... خالد و ... بکشند

روغن طلا

که زبان و یا مقام لطیف است دفع شود از عرق عرق تراب اجزاء سر و بعد بگذارند در مکان گرم چند روز تا متعفن
گشته بر روی آب و بماند در اسفل قرع چیزی غلیظ چون عسل و این نیز نافع است جمیع امراض را لاسیما از جهت فرط
ماده فرط انصباب در استخراج روغن طلا بگیرند از ورق طلا مقداری که خواهند و حل کنند به آب لیمو پاک که
مقطر پس تقطیر کنند از و آب لیمو باز کرّراً و چنین کنند چند مرتبه پس اگر بگذارند چیزی چون روغن از و جدا شود خواهد
بهتر و مقدار شربت خ یک قیراط است انواع حمیّات عفنه را از برای که دفع میکند عفونت اخلاط
و جلب میکند عرق را یعنی معرق است و نیز نافع است برای جذام و برص و داء الثعلب و برای آنکه

نوع دیگر

متغیر شده باشد از خوردن زیبق شربتاً و طلاءً نافع است انصافاً طریق دیگر بگیرند از براده طلا مقداری که
خواهند و تکلیس کنند او را با زیبق و کبریت بنحوی که پیش ذکر یافت در باب تکلیس پس حل کنند او را به آبی که
مقطر و عقد کنند او را و آتش دهند پس حل کنند دیگر بار بآبی که مقطر و عقد کنند نیز تا آنکه بعد از چند بار روغن گردد
روغنی منعقد شود او پس مجرد در برای هر یک اوقیه از آن روغن یک رطل از عسل مقطر مخلوط کنند و

استخراج روغن ذهب

نیز نافع است از برای جمیع امراض داخله و خارجه پس به تحقیق که این دارو از جهت جمیع امراض است و فوائد
خواص آن لا تعد و لا تحصی است انصافاً استخراج روغن ذهب بطریق دیگر از صنایع ...
این است که بگیرند ملغم از خاک ورق طلا با چهار درم از زیبق که گرفته باشند از ... و سحق
کنند تا آنکه خوب ممزوج شود با ملح پس بگذارند در میان شیشه و دفن در خاکستر گرم بمکان گرم که تا
که آن ملغم

روغن نقره

که آن ملغم را بر بالای قرعه ... بر آرند و تقطیر کنند آن را با الکحل تا باقی نماند از آن در ... از روغن
پس آنچه ماند از روغن ... چند مرتبه ... بگیرند روغن مذکور را و استعمال نمایند وجه چهارم
در استخراج روغن نقره بگیرند ... از نوشادر خالص ده رطل و از طین خالص چهار رطل و تقطیر کنند در
اول با آتش خفیف پس تند کنند آتش را بتدریج و بگیرند از این مقطر شش اوقیه و از نقره ملغم ... اوقیه و
در نسخه دیگر ... از نقره ورق یعنی ... شده و در شیشه کنند در مکان حار یا در آفتاب گرم بگذارند
تا نقره منحل شود پس آب از وی جدا کنند و بشویند با آب گرم چند مرتبه تا آنکه مزه نوشادر از وی برود
که مغبر کنند در عرق تراب پس بگذارند در مکان گرم مدت چهار ده روز پس به تحقیق که منحل
شود نقره چون عسل غلیظ و هرگاه بنوشند از وی نافع خواهد بود جمیع امراض حاده و بارده را و امراض

نوع دیگر

اعصاب و جمیع امراض سودا و طحال و کبد و رحم را انصافاً طریق دیگر روغن نقره بگیرند از نقره ملغم
چنانچه دانستی مقداری که خواهند و مقرب ریزند در آبی که مقطر و بگذارند در مکان حار پس به تحقیق که
منحل خواهد شد در اندک مدتی پس بپزند آن را از آنکه مقطر را در حمام ... به آتش معتدل و

روغن مروارید

باقی خواهد ماند روغن در اسفل قرع و منافع این نیز مثل منافع اول است وجه پنجم در کیفیت
استخراج روغن مروارید بگیرند از لؤلؤ غیر مثقوب بقدری که خواهند و سحق بلیغ نمایند مثل ... تا آنکه
در ... مقطر نعیدی ... انگشت بر روی آن بایستد و بگذارند در مکان حار تا منحل شود پس ...
و هم ...

و برابر آن ستند رطوبت را از آن در حمام یا به پس در آب صاف تر بعد ساده حل کرده بگذارند تا ته نشین شود
و آب از آن جدا ستند و هم چنین مرتبه چند بشویند و بگذارند ته نشین شود باز بشویند تا آنکه تمام صنعت از
آن را این شود پس بگذارند در مکان نمناکی پس منحل و روغن خواهد شد یا آنکه حل نمایند در عرق آس
پس بر برابر استاد از آن عرق را پس آنچه خواهد ماند او محلول شده و مقدار شربت آن یک قیراط است
با بعض آبهای مناسب و این مقوی اعضاء رئیسه و نافع تشنج و فالج و امراض عصب و غشی و خفقان است
ادرار میکند شیر را و زیاده میکند منی را و نافع است جمیع قروح و اکلة الشربا گاه و بهق و دیگر است

دهن مرجان

وجه ششم در استخراج دهن مرجان و نافع است روغن مرجان جمیع امراض سیلان از امثال
سیلان رحم و جریان طمث و [illegible] عرق الدم و نفث الدم و قروح خبیثه و تسکین میدهد وجع را
و تقویت میکند نسیلان دموع را و طلاء و منع نوازل نماید و دماغ را قوت میدهد و نافع است

روغن ملح

امراض قلب را مثل غشی و خفقان [illegible] وجه در بیان استخراج دهن ملح
بگیرند از ملح یک رطل و از طین حر [illegible] و الحمرة ارمنی [illegible] مقدار شش رطل و از [illegible] دو
بعضی [illegible] شش درهم و بگذارند [illegible] در قرع [illegible] الفتیق [illegible] و بگذارند بر آتش
دایمی [illegible] قایم [illegible] برآید [illegible] آتش [illegible] کنند
[illegible] پس [illegible] کنند [illegible] و [illegible] رطوبت [illegible]

دباید ماند روغن

و باید ماند روغن در آفتاب قرع و این روغن ملح از جامع اشیاء که [illegible] طلا کنند باز خصوصا با دهن ملح
البطم که مذکور شد و با روغن بابونج و این روغن از عجایب است برای وجع مفاصل و نقرس و عرق
النسا و تحلیل میدهد بحجر مفاصل را و مقدار شربت آن از یک قطره است برای جمیع حمیات ردیه و
اوجاع مفاصل و اورام داخل و خارج [illegible] است که حل میکند طلا را و استعمال میشود

الدهن روغن ملح

[illegible]

این محلول در انواع امراض [illegible] وجه [illegible] طریق دیگر در استخراج روغن ملح است [illegible] حل کنند
ملح را در [illegible] بعد [illegible] پس [illegible] باز [illegible]
باید روغن در آفتاب قرع و این در حل کردن طلا معد است وجه هفتم در استخراج روغن
الکبریت بگیرند از کبریت مقدار یک خواهند و برابر وزن او [illegible] سحیق و بگذارند [illegible]
الرقیه [illegible] خفیف [illegible] الحرارت [illegible] معقود [illegible] کبریت پس [illegible] کنند [illegible]
[illegible] نافع است جمیع امراض بارده [illegible]
عفونت باشد و این نافع جمیع حمیات عفنه [illegible] و ربع [illegible] است و استعمال میشود
بر قروح و جروح [illegible] و قروح [illegible] و نافع است امراض معده و کبد و طحال و رحم
و مثانه و مفاصل را [illegible] با بعض آبهای مناسب [illegible]
برای [illegible] الکبیر الحبیس [illegible] و برای [illegible] قطره [illegible] با شراب و برای

ربع بعرق لسان الثور و برای طاعون با مطبوخ قنطوریون با شراب مطبوخ دهند شربت را در شراب [illegible] بکند
در صورتی که حاجت کرده باشند در مرض قسمی از تریاق برای [illegible] مطبوخ [illegible] باقلا [illegible] و برای [illegible] مطبوخ
زوفا و برای [illegible] اشتهاء الطعام با افسنتین برای وجع ماده قولنج با آب [illegible] و برای [illegible]
کبد و استسقا با [illegible] با [illegible] جلد و [illegible] و برای [illegible] و جمیع [illegible] مطبوخ قنطوریون [illegible] با ماء الاصول
و برای [illegible] با [illegible] با ماء [illegible] و برای اخراج دیدان [illegible] معده با ماء [illegible]
با افسنتین و برای [illegible] مطبوخ افتیمون و برای عسر البول با شراب و برای [illegible] و جمیع مفاصل مطبوخ [illegible]
قنطوریون [illegible] طلا باید نمود و استخراج [illegible] که در اینجا [illegible] طریق است که در اینکه ذکر
شد طریق نوع دیگر در استخراج روغن ترکیب این است که بگیرند [illegible] مقدار یکه خواهند
[illegible] در قرعه و [illegible] مقدار [illegible] مقدار [illegible] دفن کنند
در [illegible] مدت چهار [illegible] قطر کنند در قرع و انبیق [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] دفن کنند در [illegible] است [illegible]
مدت [illegible] چهار روز [illegible] بیرون آورده [illegible] گرم [illegible]
خفیف [illegible] خواهند [illegible] در [illegible] روز [illegible] قطر [illegible]
و انبیق [illegible] روغن [illegible]
اول است

اول است ایضا نوع دیگر بگیرند [illegible] رطل و [illegible] بگیرند [illegible]
[illegible] در چهار [illegible] و [illegible] کنند جمیع را [illegible] در [illegible] المحلول [illegible] باشند در
[illegible] قطر کنند [illegible] و نگاه دارند [illegible] این روغن [illegible]
[illegible] برای [illegible] صفت دهن [illegible] برای
جراحات [illegible] بگیرند [illegible] مسحوق و روغن تخم کتان مقدار [illegible] برابر [illegible] دهند [illegible]
تا [illegible] روغن [illegible] قطر کنند [illegible] کنند [illegible] گندم [illegible] وقت
قطر خواهند [illegible] وجه هشتم طریق استخراج روغن [illegible] بگیرند از [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] قطر کنند [illegible] و انبیق [illegible] قطر کنند [illegible]
با عرق [illegible] عرق [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ایضا روغن [illegible] بگیرند مقدار [illegible] خواهند و [illegible] قطر کنند [illegible]
[illegible] در [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] قطر کنند [illegible] روز [illegible]
[illegible] رطل مقدار [illegible] کنند [illegible] اول را

که ثابت کرده است بمقطر نماید و تقطیر کند چند مرتبه باعتدال بهم رسد آن و بر طرف میشود حرارت [illegible]

بهتر خصوص برای حمیات و نافع است سکته و رعشه و فالج را و اگر مقطر سازند آن قسم را از ادویه مسهله

و آنچه خواهند بعمل آورند و اگر بگذارند قسمی را از آن با طبیخ [illegible] اعانت خواهد کرد و تقیح شده و

جه نهم از وجوه یازده گانه استخراج دهن طرف است که بر ظرف سفید که جدار [illegible]

دارد و باید مقدار یکه خواهند در آن ملایه کنند و بگذارند در [illegible] و یک دو ساعت

باشد و شده وصل را محکم کنند [illegible] برای آمدن روز بسیار خواهد که و بگذارند در آتش معتدل

دهند [illegible] تا اینکه بر آید آب و روغن و بر گرد آید آنچه تقطیر شده [illegible] تقطیر نشده و باز

[illegible] کنند [illegible] از آب بسیار [illegible] از یک رطل [illegible] نافع است [illegible]

و اگر [illegible] قسمی را از انزال [illegible] میکنند و تقسیم میکنند [illegible] طریق

دیگر [illegible] و بگذارند [illegible] و استعمال آن برای جلاء

آثار و تصفیه و تحسین رنگ چهره است ایضا طریق دیگر [illegible] تقطیر خواهی

و [illegible] روز [illegible] سر تقطیر کنند [illegible]

[illegible]

[illegible] نافع است برای قروح ادیه و نافع است [illegible]

برمی

پس [illegible] را ایضا طریق دیگر [illegible] تقطیر خواهند [illegible] سفید [illegible]

حل سازند با آب گرم و صاف کنند و باز منعقد کنند و حل کنند [illegible]

و دفن کنند در [illegible] مدت سه روز [illegible] تقطیر کنند از آن ساعد شراب را [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] نافع است برای انواع قروح داخله و خارجه با بعض ادویه [illegible]

تقیح شده و [illegible] عسر البول را و [illegible] نافع [illegible] وجه

دهم در بیان استخراج روغن [illegible]

[illegible]

[illegible]

روغن [illegible] نافع است قروح [illegible] وجه یازدهم

کیفیت استخراج روغن حدید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نافع است [illegible]

روغن زرنیخ

ورعاف ونفث الدم ونزف الدم را و بعضی مردم حیلی میکنند براده حدید را با ... روغن بعد از آب عار ...
بسیر می‌آرایند از آن ترشیها و خشک میسازند پس تقطیر میکنند محلول مروارید را چنین میکنند تا آنکه باقی ماند
دهن در انفعال قوی اکسیر شود و منافع این مثل منافع اول است وجه دوازدهم در استخراج
روغن ... بگیرند از ... بقدری که خواهند و خوب بشویند بدستوری که معمول است پس تصعید کنند از روغن
و باز دست بشویند بعرق تراب و تقطیر با تکرار کنند پس خواهد برآید تقطیر مثل شیر بعید و اگر
تقطیر کنند مقطر ... بعرق تراب خواهد شد بهتر و این روغن نافع است جمیع قروح را و اگر استعمال کنند
قلیلا از آن را در داخل ... نافع خواهد بود قروح کلیه و مثانه و عسرة العلاج را در خواهد کرد وجه
سیزدهم در استخراج روغن از زرنیخ بگیرند زرنیخ بقدری که خواهد و بقدر مثقال از آن بار ... شوره ... و
سحق کنند هر دو را بسیار نرم و بگذارند در ... و ... کنند بر آن ... [illegible] ... تا آنکه آب ... منعقد
خواهد شد ... خواهد ماند زرنیخ در ... مثل روغن بگذارند در مکان نمناک
برای آنکه ... بکار ... پس تقطیر کنند محلول ... را پس خواهد آمد روغن و این نافع است
قروح عسرة الاندمال را ... البطن و ... و تنقیه میکند قروح خبیثه را و هر گاه مخلوط نمایند با
با روغن زیت ... تحلیل ... صلابت قویه را و اگر طلا کنند او را بر موضعی که ... شده او
را نافع است قروح ردیه خبیثه را نافع است و ... و سرطان را هر گاه طلا کنند با آنچه
مناسب ... شد

روغن ...

مناسب ... علت باشند وجه چهاردهم در استخراج روغن طلق بگیرند از طلق ... بقدری که
خواهند و حل کنند بدستوری که مقطر پس تقطیر کنند از آن حل مقطر را و آنچه در ... باقی ماند بگیرند و حل کنند
تا کل ... و این نافع قروح و صلابات است و ارباب صنعت را در امر ... اعتقاد بسیار است

روغن بلور

حتی اینکه گفته‌اند که من حل الطلق استغنی عن الحیله یعنی کسی که حل کرد طلق را مستغنی شد از حیله وجه
پانزدهم در استخراج دهن بلور بگیرند از بلور ... بقدری که خواهند و با همه وزن آن ... بار و ...
کبریت خوب سحق کنند و ... در ... پس بشویند با آب باران چند مرتبه ...
در عرق تراب مدت چند روز و ... کنند از آن عرق را و ... با شوره یا با کبریت
... و ... در عرق ... [illegible] ... عرق را ... منعقد ...
کنند ... در مکان گرم نمناک ... [illegible]
... این نافع است عسر البول را و ... است استخراج دهن جمیع
احجار ... [illegible]
در ... [illegible]
طلب ... [illegible]
... [illegible] ... المنفعت باشد ... [illegible]

بعون کیمیای ملکوک لا جزو دویم از کتاب کیمیای سعادت منقول از کتاب قرابادین در عقد مطلب
کیمیات و این مشتمل است بر دو مقاله مقاله اولی از جزو دویم در معالجات کلیه و آن مشتمل است
بر ... اولا باید دانست که معالجه بر دو قسم است کلیه و جزویه اما معالجات کلیه آنست که عام
المنفعت باشد و مختص بیک مرض خاص نباشد و علاج کلی بعضی قطع سبب است و استیصال
اصل مرض و تبدیل خلط ردیه است از جسد یعنی جدا کردن خلط صالح از آن شود و بتحقیق که دانسته
شد قبل از این دیگر بعضی از امراض میباشد موروثه و بعضی از آن جمله آنست که از اسباب ظاهره
عارض شده باشد و این اسباب ظاهره تغیر و تغیر اسباب سته ضروریه است از استنشاق
هوا و حرکات نفسانیه و حرکت و سکون بدنیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و استفراغ و احتباس
باشد و معالجات کلیه بر چند نوع است پس از آن جمله آنست که دفع باشد مطلوب از آن حفظ
صحت طبیعت و تقویت آن که بمعنی حفظ صحت باشد و از جمله آنست که دفع باشد مطلوب از آن
... از جسد بعضی از اسباب مرض و دفع خلط فاسد و این ازاله مرض جدا کردن ردی از جسد
ممنوع است بطرق متعدده پس از آن جمله آنست که دفع باشد بالقی یا باسهال یا بادرار
یا بعرق و یا بنهایت معالجه امراض عظیمه که صرع و استسقا و امراض مفاصل و جذام باشد
و جمیع امراضی که عارض بدن میشود منقلب است از این امراض اربعه بسبب آنکه حق

سبحانه و تعالی خلق نکرده است مرض را مگر آنکه خلق کرده است دوای آن را از لطف و کرم خود تخصیص که خلق
کرده است برای جمیع امراض دوا و دوای واحد چنین را اکثر مردم دشوار است بسبب عرق که دارد لهذا ذکر
میکنیم در این مختصر آنچه که سهل باشد دانستن و ساختن آن برای جمیع امراض و بعضی از این معالجات همیت
... که جزوی باشد و این علاج آنست که منقطع سبب رد اصل مرض را و بزودی بعضی باید اول
... امراض که حرارت و فوعات از قطع ... نماید بعضی امراض و زایل میکند و تب
از او ... شده ... از او مانع میشود یا دو از علاج با دویه مقوه اعضای رئیسه
که او تعلیم کرده است حق سبحانه و تعالی بانسان از لطف و کرم خود اسرار طبیعت را از آنچه
عارض میشود از عناصر اربعه باعتبار زیادتی و نقصان و تغیر آن از صلاح بفساد و بتحقیق
که در جمیع آن کرده است حق تعالی بر ما با آنکه اعلام و تعلیم کرده است ما را بر جراحات ادویه بخصوصه
بعضوی از آن عضو دیگر پس برای این تقسیم کردیم علاج را بر دو قسم پس از آن جمله یا علاج کلیه است
یا جزوی علاج کلی مشتمل است بر انضاج و اسهال و ادرار و قی و تعریق و تقویت و تسکین
وجع و محذورات اصلاح هوا و عمومات علاج و آن علاج اعضای رئیسه است و از علاج
که مختص بعضوی از اعضا باشد مثل جراحات و قروحات دوا میل پس ذکر میکنیم اول
اسهال را که نافع برای آن است و این چیزهایست که نافع است بسکنجبین و ... که نافع است

امراض جسم را مردم دم و مردم اسرار و از الجمله ادویه که نافع است برای صدر و قلب و معده و جسم
و ازان جمله است که نافع حمیات دوریست و از الجمله که نافع است برای وجع مفاصل و نقرس
و ازان جمله است که نافع است برای وجع استسقا و کلیه و ازان جمله است که نافع دو سنگ
و سیلانات و از جمله چیزیکه باده میسازد مرطبا و از جمله چیزی که نافع است قروح و جراحات را
قصد اول از هشت فصل مرکب در بیان انضاج و تنقیح بدانکه امراضیکه عارض میشود از اخلاط
فاسده قطع کردن اصل مرض ممکن نیست بغیر انضاج چرا که اصل آن ثابت و راسخ است و مقصود
از انضاج تعدیل قوام ماده است برای اینکه آسان شود خروج مرض با تفرق یا باسهال یا بقی اینها
و الا امراضیکه اصول اینها ثابت و راسخ نیست مثل حمیات و نوازل و سعال که میشود
نیست بشرح ملایک و کافیست در آن استفراغ و تنقیه چنانکه تنبیه کرده است بر اسمعی بقراط و جالینوس است
که بقراط تصریح کرده بلفظ نضج و جالینوس بلفظ تعدیل و راکلوس بلفظ تغییر و ملاءمت بکیفیت از آنکه
نضج بمعنی تغلیظ رقیق و ترقیق غلیظ است بطوریکه قابل استفراغ تواند شد و از تعدیل و تغییر
نیز همین معنی مراد است و تعذر ابوسهل که انضاج حل منعقد و عقد محلول و تکثیف استعداد او است
برای خروج و این نیز همان معنی دارد و اگر استعمال منضج در امراض مزمنه مثل صرع
و حمی ربع و قولنج و وجع کلیه و مفاصل و جمیع امراض بلغمیه و سوداویه است و الا امراضیکه
دفع خ

دفع خ بطریق تحلیل و همان است مجموع نیست منضج صفت که استعمال میشود برای انضاج
بکند از آن اخلاط بقدر مقداری و حل کند با دافعت و عقد کند بعضی دیگر چنانچه نضج و حل و عقد
باشند پس حل کند لطیف تر را طوبا بسر بگذارند در توی کشیده ده دمان باقیمانده که تحلیل شده بر
با جزو از آن اخلاط محلول نصف جزو از روح بلغم شدید الحس منعقد خواهد شد در شیشه بدوره و مانع
خواهد ماند بر روی آن رطوبت کم است جنت کند و بیرون آید رطوبت لا بر روی خاکستر ترکیب چکشکو
در آید اکه دارد است از آن منعقد شده با روح زیاد و نگاه دارند برای وقت حاجت
بدانکه هرگاه غالب شود روح زیاد بر بلغم خواهد شد منعقد و اگر غالب باشند اخلاط بر روح زیاد خواهد
کبود رو منضج منضج و بدانکه چنانکه عارض میشود از انعقاد روح زیاد بر بلغم اخلاط غلیان بغیر اینکه هرگاه
تحلیل شده روح زیاد بر بلغم اخلاط کم تر در آید همچنین عارض میشود برای بعضی انسان در وقت
ملاقات چیزیکه منافی روح باشد حرکات غیر منتظم مثل جولات که عارض میشود در صرع و این نیز اخر
استعمال میشود برای انضاج مولد با هر چه مناسب باشد از سیاه یا مطبوخات مثال آنست که
بگیرند از این اخلاط از هر یک اوقیه و حل کنند در ده رطل از طبیخ زبیب یا دار چینی بعضی دار چینی و
کوب کرده با مویز کوفته شده و صاف کنند و این مقدار کفایت میکند جمیع ترکیب را که مانع بود
بگذارند و این جمله میسازد و نضج میدهد و تنقیه میکند اخلاط را که در بدن انسان عارض

کفوا این از عجایبات است در امراض طرطیر و فواید این طرطیر اینست که نقیع نقیعه آب آن سنگ را بگیرند با جلاب السلطنه طبیخ دهند هر بار دیگر و نگاه دارند تا در مکان سرد تا منعقد شود و آن

وانواع سدد را با نجه مناسب است از میاه یا با شراب ابیض و بنوشانند ازین خبیه روزا و سرد دارند پس بهمین دستور بکنند چند مرتبه تا آنکه منعقد نشود در آب حرارت آن نمک بسیار قوت

میکنند حصاة کم و مثانه را با آب قطر البول یا با آب حشیشه الزجاج و یا با شراب ابیض و [illegible] آب را بریزند و آن منعقد شده را که جمع شده اند و مثل نمک است خشک کنند و نگاه دارند پس

ازین برای ضعف کلیه و سدد و حبس با شربت ورد مقدار [illegible] درهم و برای السدد باب [illegible] دوای [illegible] است که استعمال شود مقدار نصف درهم ازین برای القضیه مخلوط و نقیع سدد

عروق مقدار نصف حبه با ماء الدارچینی و طبیخ الزبیب ممیز و ادرار میکند عرق را هرگاه که بنوشند و مقدار شربت تا نصف درهم است با آب خالص یا با عرق میاه مناسبه و این دوای سهل المأخذ و قلیل

باب کار و [illegible] در لفظ [illegible] یا با شراب ابیض و بنوشانند برای [illegible] کم قوای دواء مضر نیست و قبول میکند طبیعت از او هرگاه مخلوط کنند به مسهلات قوی میکند

امین ثلث درهم با ماء العسل با شراب السرو ادرار حیض میکند هرگاه که بنوشند ثلث [illegible] دفع ابراد [illegible] سریع میسازد عمل از او و اگر بنوشانند ازین مقدار [illegible] از لقموسا خواه تنها دو دانگ

درهم با ماء العسل با شراب برگ [illegible] یا با شربت [illegible] و بنوشانند برای انواع حمیات [illegible] مسهل [illegible] و هرگاه که [illegible] طرطیر را با آنکه سفید شود پس طبیخ دهند چنانکه گذشت ذکر آن باید

مناسب آن باشد و اگر مخلوط کنند با دو تر مسهل [illegible] خواهد شد و تفتیح سدد میکند و [illegible] آنچه [illegible] را از آن منعقد [illegible] منعقد [illegible] اگر بکنند زیاده تر خواهد آید لیکن این [illegible]

بدار بود در امراض [illegible] و امراض سوداوی و مقدار شربت [illegible] برای جمیع امراض سودا [illegible] از حدت و این مناسب است برای امراض بارده غلیظ و قسم برای حمیات [illegible]

تا یک ثلث درهم با ماء العسل هرگاه [illegible] باعث شود صفت [illegible] تفتیح [illegible] سدد شده دار فصل دوم در [illegible] مقیات [illegible] قسم [illegible]

میکنند و استعمال میکنند برای تفتیح سدد و [illegible] مولد [illegible] میب زنند از [illegible] و بعضی را از [illegible] و بعضی از [illegible] و اینها [illegible] در فصل [illegible] امراض

خواهند بنوشند باید دفع [illegible] خاک [illegible] طبیخ دهند او را [illegible] منشاء و مبدا آن [illegible] صفت [illegible] ابیض [illegible] مقدار [illegible]

خالص بقدر یک [illegible] در مکان [illegible] منعقد خواهد شد [illegible] بکنند از [illegible] و حل کنند در آب [illegible] صاف کنند و عقد کنند و حل کنند چند مرتبه [illegible] حل کنند با ماء الورد

[illegible]

مدر ادرار

[illegible]

مقدار [illegible]

وعقده نکند ولکن هموار نه برای دفع حاجت و این دوای مفرح و نافع است امراض دماغ را که جمع باشد
مبدای آن از معده صفت بلاغ [illegible] که مفرح اخلاط غلیظ است که [illegible] را از طریق [illegible]
در باب معده و حل کند یا ثابت رای که خارج شده باشد از ثقل اسهال کند در آنست ثقل [illegible]
بر آنکه [illegible] و بکار آید و بکار داشته هفت [illegible] حل کند و ثقل [illegible] و عقده کند [illegible]
حل عقده و ثقل [illegible] تا مدت هفت [illegible] اسهال [illegible] ثقل از آنست ثقل ولکن هموار [illegible] از [illegible]
از سدس درهم است تا ثلث درهم اسهال [illegible] از آن ثلث درهم با شراب اسهال خواهد شد و اخراج
خواه اخلاط را از معده و [illegible] شده در صحت و امراض معده و نوازل و طاعون [illegible]
و دیگر و هرگاه که [illegible] از [illegible] درهم با [illegible] جراحات [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] با [illegible] الجمع و [illegible] خورد و [illegible] کند [illegible]
[illegible] از [illegible] فصل
[illegible] که برای [illegible] است [illegible] الاستفراغ [illegible] تقویت اعضا و لا
ادویه مسهل که در [illegible] باشد پس واجب است اجتناب از آن و مسهل [illegible]
از اخراج [illegible] و تقویت دادن قوا را [illegible] خوب مسهل آنکه [illegible] بسیار میکند با [illegible]
[illegible] خوب مسهل در آنست که اخراج اخلاط فاسده بسیار [illegible] لایق اخراج [illegible] کند

نفرانکه موجب ضعف گردد و از مسهلات هست [illegible] ضعیف است با آنکه قوا و اعضا را
[illegible] ضعیف [illegible] که [illegible] دوای مسهل [illegible] کیفیت [illegible] و صورت [illegible]
اخلاط [illegible] میکند از [illegible] و واجب است در ایام آنکه [illegible] خواهد شد آنکه اسهال
[illegible] در اول دوای مسهل [illegible] ابتدا کنند به مسهل ضعیف [illegible] بعد از آن
[illegible] شده [illegible] و [illegible] شدن [illegible] اسهال [illegible] است و [illegible]
که ادویه [illegible] الاسهال [illegible] است [illegible] ضرر در [illegible] و [illegible] گفته است شیخ الرئیس علیه
ابن سینا آنکه گفته است که [illegible] مسهل [illegible] باشد [illegible] طبیعت [illegible] لا [illegible] که
[illegible] ثابت الاصل و مستحکم [illegible] باشد [illegible] است دوای قوی [illegible] قلع [illegible]
[illegible] ادویه [illegible] و [illegible] لا [illegible] است [illegible] ادویه
زیرا که [illegible] طریق اصلاح و [illegible] ادویه را و کیفیت [illegible] شده [illegible]
سخن [illegible] است [illegible] اجتناب از طبیب [illegible] است برای انسان الحق
شدن طبیب حاذق که حفظ صحت [illegible] صفت [illegible] معده و این [illegible]
از [illegible] و برای آنکه هست این دوا کثیر الاستعمال و عام المنفعت ابتدا میکنم [illegible]
آنکه هست این [illegible] برای معده [illegible] پس آنکه [illegible] ثابت [illegible]

وصدق و هرگاه مدبر نکو خواهند علاج عاجل برای امراض بغیر معرفت و برای اینکه عام النفع است
موسوم کرده اند بنا کیا بغیر علاج کلی و بعد آنکه اندازه باب صنعت برای این تدابیر چند بعضی حل میکنند اولا
بروح نوشادر و بعضی بروح ملح و بعضی بمیاه حاده بعضی بتیزاب بعضی بدهن طلا بعضی حل میکنند از الجهة
مسحوق و بطول الزمنه و لا بغیر الکبر استخراج کرده ایم و تجربه نموده ایم برای این طریق را که ذکر میکنیم
پس بر قسم نفع و جب و با معرفت و طریق فرح است که بگیرند از زیبق مثقال بعضی طلا و منعقد کنند طلع
دهن کبریت و بگذارند در ظرف حار تا اینکه ملقی نشود زیبق در اسفل ظرف پس بگذارند ظرف مدور بالای هر
حار مدت ده روز پس ظرف سرد را بگیرند بکشند ملکی و نقل کنند در دهن کبریت بگذارند نیز در دهن کبریت
دیگر و بکنند مثل اول و تکرار کنند این عمل را چهار مرتبه پس خواهد دید که وقت حل لا سفید ملقی در اسفل
قرع پس برآرند و بشویند از آب ساده خالص صاف بمقدار چهار ساعت تا اینکه نماند باقی در او
اثری از دهن کبریت و خشک پس خواهد دید مثل خاک زرد پس بگذارند در شیشه گردن بلند و مسدود کنند
دهان ظرف را با پنبه پس بگذارند الظرف را بر دهن حار مدت هشت روز پس زیبق منعقد شده
خواهد نمود ضم با اطراف گردن ظرف و باقی خواهد ماند ثابت در اسفل ظرف و این است مراد و
مطلوب پس بشکنند شیشه را و بگیرند آنچه در ته ثابت مانده است و تجدید میکنند با این قسم که منعکس کرده
در آن جز ای آنکه متصعد شده در اطراف و جوانب ظرف و بشویند به تیزاب متصعد شده بر ته و بر میگذارند
برای دفع

برای وقت حاجت و بعضی مردم منعقد میکنند زیبق را با ذهب و منعقد میسازند بدهن کبریت و گاه مد
میکنند عمل را مثل اول و بعضی منعقد میکنند با نقره و منعقد میکنند بدهن کبریت و بعضی از آنها چنانچه قبلا از این
مذکور شد و علامات ثابت شدن آنچه در اسفل قرع مانده از زیبق این است که هرگاه بگذارند او را در آب
سفید نکند او را و ملح طرح شود لا قوا بداند این زیبق بدانکه زیبق مرح طبیع است و در حال است قوت او
و این قوت میدهد و تجدید میکند مزاج طبیع را و تصفیه بدن انسان میکند با یدان هر صاف دارد و تصفیه خون
میکند خصوصا در حب الافرنج و قطع سازد اصول امراض و تمرها از اجزا الیسر در حال است قوت تازه لطیفه
و شدید النفوذ در تمام جسم که با همه نفعها این قوت در جمیع دیگر اعضا نیز و این علاج کلیت برای عفونت
و اخراج میکند جمیع اخلاط ردیه را و دافع مجموع نوازل را و تنقیه میکند خون را که در عروق و منافذ دیگر
مبتلا گشته است و این علاج کلیت برای استسقا و دافع است و جمیع مفاصل و نقرس را هرگاه که
بنوشانند با حب الحمر و دهن العقل و بنوشانند برای ذات الجنب با ادویه مناسب آن و بنوشانند
برای حرب و حکه و انواع قروح خبیثه و سموم و بنوشانند در حمیات لازمه و دوایر و باد ریح
و حب الحمر و این قطع میکند اصول قروح و حب الفرنج را و نظیر ندارد در برای یرقان و بنوشانند برای
طاعون با حب الحمر و مخلوط کنند با مرهم و بگذارند بر قروح خبیثه ردیه متعفنه تر الکهولی معا له میکند
حب الفرنج را با این طور که بنوشانند این زیبق طلا و از طلا بکنند بر قروح خبیثه از خارج این زیبق با دهن طلا

الیه

و صحبت بوده باشد علاج از خرابی روی و غیره لیکن گفته است که بتحقیق تجربه کرده ایم این را بسیار دیده ایم
از این بیشتر ضرر را که در بعض اعراض روی شود از استعمال این حرفت در حلق لیست کثرت تب و وقوع شود
سرعت از بعض اعراض مبالغه با اینکه بهوش شده فقط از کلمه محموم و مقدار شربت این از نیم مثقال تا یک مثقال است
و بهوش شده برای صداع کهنه و قولنج و درد مفاصل سرد و سعال و بعض امراض سوداوی از تأثیر شده
با رب السوس خواهد بود النفع و کاهست که خلط میشود با گلاب یا گلقند با کل خرج و بهوش شده بر
روی حال از آب طریق دیگر که میرسند این طریق مرحانش ترتیب داده این صنعت را الکوهل ارباب
این صنعت است بگیرند از زیبق مقطر و شفقه کنند اجزا با یکدیگر گرفته باشند از سبو و خاکستر نیاز نشینند
با ملح و خلل مرات پس ریزند این با طلسکه سیاه اول پس بگیرند از زیبق با هم وزن ملح اندرانی
صاف بقدر وزن جمیع زاج عرق و لیشند همه را و مخلوط سازند با خلط مقطر در ظرف چوبی پس بگذارند
جمیع را در قرع معتدل الطول بگل حکمت گرفته و تقطیر کنند بر رماد تا اینکه بر آید یا ثبت
پس بشد کنند آتش را یکشبانه روز تا اینکه متصاعد شود بقیه پس قطع کنند وصل اجزا بگیرند متصاعد
احمر و اصفر اجزا را پس باقی خواهد ماند جرم سیاه در اسفل قرع پس بگیرند وزن این جرم ملح
اندرانی و مثل آن عرق پس مخلوط کنند همه را با آن با آتش تیز که بر آمده است از تقطیر و
بگذارند در قرع و تقطیع کنند رطوبت اجزا با آتش لین پس بلایم پس بشد کنند آتش را تا اینکه صعود
کنند لیکن قطع

کنند پس قطع کنند وصل اجزا بگیرند متصاعد احمر و اصفر را و آنچه کنند آنچه باقی مانده در اسفل قرع و جمع
اجزا بگذارند در ظرف آتش پس اینهم بر روی خواهد شد پس جمع کنند با اول و معمول کنند با نفخ
میاه معقوده با عرق شراب چند مرتبه و بهوش شده برای جمیع امراض که گذشت و ذکر آنها خصوصاً در استسقا
و حب القرع از تسخیر نافع است طریق دیگر بگیرند از زیبق مقدار یکه محفوظ شود با روح [illegible] زاج و
روح شوره اجزا مساوی و تقطیر کنند از آن روح را و شد کنند زیر آتش را تا اینکه متصاعد شود
پس متصاعد خواهد شد سفید شفاف مثل بلور پس قطع وصل کنند و بردارند متصاعد مذکور را و
نگاه دارند پس خواهد شد مثل شبها با نفراکن از آن داده شود و این بسیار مستعمل است در نزد ارباب صنعت
و مقدار شربت و فواید این مثل اول طریق دیگر در تدبیر زیبق در حلّ و عقد زیبق با نمک بروی بسیار از پنج الحیات
بگیرند از زیبق مصعد و اثمد از هر یک یک رطل و صب نمایند جمیع را و بگذارند در قرع بر روی حار و تقطیر کنند
بنار معتدل پس مقطر خواهد شد آب سفید غلیظ پس گاه قابله شود دهان انبیق لیست اکساد داشته شده
قطره از قاطر خواهد بود و متردد باشد آن اکثر از آن اکثر خواهد گشت پس چندان از اینکه منکسر شود انبیق و
مقطر گم شود در وقت تقطیر حذر باید کرد که اکثر نزدیک دهان انبیق گردد برای اینکه هر گاه که اند
قطره در آن وقت در دهان انبیق توقف کند باعث گشودن دهان انبیق خواهد شد و هر گاه که در آن
وقت اگر آن اکثر نزدیک بر سد البته لیست اینچنین اکثر میگردد و شیشه خواهد شکست و عمل ضایع

خواهند پس نگاه دارند برای فاطرکردن اگر گرم پسر نشینی خواهند در ته ظرف خاک کنند
رنگ پس تر از آن کند آن آب را از زن و لنونند با سرکه و چنین کند چند مرتبه تا باقی بماند در آن
از جهت چیز خشک کند و نیک نگاه دارند و استعمال نمایند در اصحاب از نیم قیه وزن شده از آن تا سه
تا چهار حبه [illegible] با گلاب یا با شراب یا عسل یا سرکه در کف خیم رشته دو حب است که سه ماه
تا خمیرشده ابتدا وارد حرکت نکند در آن رد و زرد و سوخته بر روی آن درآید تا آن بشناسد از زراوند و غیر از
الحوات صناعت مینمایند از خاک کنند و مقدار از دحر میکنند و را بطال محلول و حل میشود برابر و این از آن
از وقت در برد از آن می باشند ذهب مطلوب و این زمین مسمی الحیات تا آنکه جمیع امراض دفع شود

حیات و جذام و تشنج و انقلاب فرنگ و طاعون را طریق تصعید افتیمون بگیرند از افتیمون مقدار یک جزو
و سحق نمود نگاه دارند در آلتی که بر حرارت نگذارند از نعایق و غیره که بر آتش جمر نهند گرم و نگاه دارند بر آتش معتدل روز
که بر آتش خفیف صعود کند و از آتش و آب و غیره مینماید و مصاعد میشود پس با اعتدال آتش کنند تا آنکه منعقد

شود طریق دیگر بگیرند از افتیمون جزو و از پوست در سه جزو و از نمک دو و سحق کنند جمیع را و نگاه دارند
در آلت تصعید و مصعد کنند مثل افیون و آنچه باقی بماند از تصعید باز باشد در وقت مثل اول سحق
کنند و نیز تصعید نمایند و نیک نگاه دارند برای وقت حاجت طریق دیگر بگیرند از افتیمون و سحق کنند با نمک
مخلوط نمود هر جا تصعید کند [illegible] که باشد بیک کف و در درد آن نیک نگاه دارند و این است بهترین طریق تصعید
طریق دیگر

طرق دیگر اثیمون مصعد که استعمال میشود در علاج امراض بگیرند از ملح طبرزد و منقوب از هر
یک مثل آن و رصاص مقطر پس نگاه دارند در جام ماریه جنگ تا آنکه بر درد هر که مقطر از آن
و خشک بود و منقوب از هر یک مثل آن از رصاص مقطر و بیرا مثل اندازه آن رصاص موزون
نمود اول در جام ماریه و تکرار کنند این عمل را با هفت مرتبه پس بگیرند از آن
ملح نیم یک اوقیه و از اثیمون مصعد نیم اوقیه نگاه دارند جمع را در ظرف بر آتش
تا آنکه نوزده آب شود و برنج کردد مثل حلال پس برای آنکه خواهند بشود خاکستری
رنگ پس سحق نمود منقوب از هر یک با هم آب ضعف آن آب بگیرند خولنجان و فرص
غالیه و قرنفل و دارصینی و کباب از هر یک نصف اوقیه زعفران سه
درهم پس مجموع را سحق نمود نیک مثل الکحل مع شراب در صفا و حاضر تا آنکه
برابر لون آن تغیر قوت و رنگ و مزه آن در عرق و صاف کنند
از آن عرق سود و منقوب از هر یک نقد از آن عرق دیگر نگاه دارند در صفا حاضر
تا آنکه برابر لون آن بشود و صاف کنند از آن عرق سود مصعد هم
جمع کنند تا آنکه آتش بسازد در نقطه پس نگاه دارند در حاضر که برم
یعنی اثیمون مصعد خاکستری رنگ هر قوت سود را بخار آن است که نمود از آن قطره

بدارند بیدن مستعمل ... روز در مدتی ... در خاکستر گرم بگذارند پس عرق و
ازان تقطیر کنند، اول در خاکستر بگذارند تا عرق بپرد و خشک شود پس بردارند
در ظرفی و دهن ظرف مسدود سازند تا هوا در خود نبرد، این عمل مجرب است و این ایمون
مدبر از عجایب است بیرون ... خوف که ... این جزو را ... نافع است ... جوش
وجمیع ... و وجع و انواع مالیخولیا و ... دوام ... که عارض شده باشد
از احتراق صفرا و این اسهال مسکنه ... آرد و حالت عرق است و مقدار
شربتی از نیم درم تا دو درم طریق عمل ارفاع ایمون ... از
ایمون مقداری که خواهند بستانند ... ان ... و بگذارند ... در ظرفی
بر روی آتش تا آنکه ... بپزد پس بردارند ... که ... از
... سفید شود ... سفید شده باشد ... دیگر ...
دیگر ... تا آنکه منقطع شود ... از ان ... آتش
کنند تا قطع شود ... سفید شده باشد ... تمام شده عمل
دار ... بار ... و حرق ... تا آنکه سفید شود ... تمام شده عمل
دار ... و حرق ... تا آنکه سفید شود ... و علامت ... شدن

ال

عمل ایمون

آن این است که ... قلیلی ... به ... بر آتش ... و در این صورت
... بر آتش تا آنکه ...
... پس بگذارند ... ایمون ... در ... و ... شده باشد
... اول ... آتش بگذارند ... آتش ... ایمون
در آتش ... پس ... ایمون ... و ...
بر روی ... تا آنکه ... ملاحظه ... شده
... ملطف ... تمام است اگر ... دارد
... اول احراق ... و ...
در ... بر آتش بگذارند ...
... ایمون
... قلیلی از ...
در وقت ... تمام ... هم از ان
ایمون ... از ...
... و این ایمون مسهل ... اخراج اخلاط غلیظ

مرکند و قوت مسهلی مقدار شربت این افتیمون از چهار درم است و داخل جمیع اصلاح کند اسقمونیا
فرمایند طریق اصلاح این افتیمون این است بگیرند از رب افتیمون ده اوقیه و سحق کنند
و منقطع کنند بر آن در این سحق ده درهم از روغن بادام چند کنند بر خاکستر گرم و سحق
کنند نیز و بار دیگر منقطع کنند بر آن ده درهم از روغن بادام به شور چند کنند بر خاکستر گرم
و هر گاه کنند این عمل را سه مرتبه یا چهار مرتبه پس بگیرند ده اوقیه از مصطکی و سحق کنند و منقع
سازند به یک رطل از ماء عذب تراب و بگذارند بر آتش نرم تا آنکه برآید قوت مصطکی در عرق
پس بگیرند این عرق را و بجوشانند افتیمون چند کف و بعد از آن بگذارند تا سه روز و بعد از آن
برآرند از آن عرق را بر آتش تا آنکه مستحکم شود و بر دو یک جسم که داده
مقدار شربت این شربت تا شش درم با شراب [illegible] است اصلاح صفت
معجون افتیمون بگیرند از رب افتیمون ده اوقیه و سحق کنند و منقع سازند در روغن منقطع و چند
کنند بر آتش تا آنکه برود روغن منقطع پس بگیرند از این افتیمون ده اوقیه از زنجبیل
چند ده اوقیه و از جوز بوا [illegible] درم و [illegible] مصطکی از هر یک ده درهم
قرنفل [illegible] تخم کشنیز خشک از هر یک ده اوقیه و سحق کنند جمیع را و سرشته کنند
با عسل [illegible] زعفران [illegible]
تمام شد

صفت معجون افتیمون

از برای طاعون و [illegible] و ضعف و امراض سوداوی نافع است و جهت [illegible]
از اخلاط و مالیخولیا و امراض دماغیه و دافع سموم قتاله و مقدار شربت این
یک حبه است و جهت قانون اسطوخودوس افتیمون در این بیان که این دوا را در جهت
اگر صداع کند به وقت خوردن آن که اراده کند به این علاج فرو برند و جهت
صداع کردن قبل خوردن چند روز و بعد از خوردن نیز چند روز از [illegible] استفراغ
کنند بعد از طعام تا داخل نگردد سه یا هشت ساعت و بعد از خوردن نیز چیزی از طعام
نخورند تا آنکه بگذرد سه ساعت و بعد از [illegible] از وقت خوردن چیزی
مثل مرق جوجه مرغ و کباب کنند از وقت خوردن آن [illegible]
در وقت خوردن بر کسی که [illegible] بران قی و یا [illegible] صداع [illegible]
طاعون و جهت [illegible] طاعون دوا [illegible] شده
کسی را که [illegible] در المد [illegible]
و [illegible] مقدار [illegible] اخلاط [illegible]
در [illegible] این صداع طلا کنند بر سر [illegible] و در
صفت معجون [illegible] سقمونیا [illegible] اخلاط است بگیرند [illegible]
سقمونیا [illegible]

۱۰ ارزدن و صوف عنبر از هر یک یک اوقیه در آخر لون جمع [illegible] عد
شراب و کمه دار از این عرق را ابهر و عرق خوب پس بگیرند از شحم حنظل صاف
درهم دار زرنبیج درهم دار فلفل سیاه و غار ریغون از هر یک اوقیه از سقمونیا
شش درهم از شاه تره چهار اوقیه دار زرد اور نبه درهم دار نبیج عصاره الحاج
درهم دار نخم جه اقطر سه اوقیه و سورنجان سه درهم و نرم کنند جمع لازم
و کب [illegible] در مکان حار پس صاف کنند که علقه پس بگذارند
بر ثقل عرق دیگر و بگذارند در مکان حار تا آنکه جمع لون اجزا و صاف کنند
بر و تکرار کنند این عمل را تا آنکه هیچ نماند در او دویه چیزی از آن پس جمع کنند
عرق اول و آخر را و بگذارند بر آتش معتدل در حمام یا در آنکه خشک تا آنکه
برود جمیع عرق پس هیچ نخواهد ماند در اصل چیزی غلیظ مثل عسل و این است
لون اجزاء ادویه آن و خلاصه آن پس تقطیر کنند بر آن دهن دار صینی
و دهن قرنفل و دهن جوز بوا از هر یک ده قطرات اضافه این ملح مرجان
و ملح لولو از هر یک دو درهم دار که بوا است بعد تعفن از اجزا او بر او
نمک او را خالص دانسته و اضافه کنند این نمک [illegible] را به آن خلاصه خواهد

بهم

بهتر و این ترکیب نظیر ندارد و استعمال میشود در جمیع امراض اگر امر چه و مقدار شربت آن از یک درهم تا نیم
درهم است با چیزهائیکه مناسب علت و مزاج باشد و بعضی اطبا میسازند حبوب و بعضی حل میکنند در شربت اولی
و میخواهند مثل معجون طریق حل نمودن معجون ده مرتبه از نقوع صبر مقدار یک [illegible] ده بپزند پس منقوع
با عصیر ورد و عطر کنند بر آن چند قطره از روغن بلاذر و بگذارند در آفتاب یا در مکان حار تا آنکه خشک گردد
پس بگذارند عصیر ورد دیگر و خشک کنند و اگر منقوع نمایند به عصیر ورد با مثل آن از نقوع حل خواهد جهت
و مکرر عمل کنند چند مرتبه بر آنچه خشک کرده نگاه دارند و مقدار شربت از نیم بچه تا ده حبه است و بعضی
میسازند از این حبوب و گاهی منقوش میشود با شربت ورد و مکرر طریق دیگر در بدو مجمعه بگیرند از نقوع صبر آب
با عصیر ورد یا از نقوع صبر خام مقدار یکه خواهد و کمی نمک منقوع نمایند و بعده از آب که صاف شده باشد
در آن چیزی از زعفران و افیون و دارچینی بقدر یکه بایستد بر فرع [illegible] را بگذارند پس بگذارند در حمام
ماریه یا چهار روز پس صاف کنند از آن عرق را و بگذارند بر روی آن عرق دیگر تا آنکه بر آید لون آن
و صاف کنند و تکرار این عمل نمایند تا آنکه باقی نماند در آن چیزی از لون و طعم و قوت پس بپزند تا جمع کنند
بگذارند بر آتش معتدل در حمام ماریه تا آنکه برود عرق پس باقی خواهد ماند نقوع صبار در اصل قرع مثل عسل
پس اضافه کنند بر هر یک اوقیه از نقوع صبار یک اوقیه از عصیر ورد و چهار اوقیه از عصیر [illegible] پس بپزند
آن عصیر را در حمام ماریه و خشک کنند پس اضافه کنند بر هر یک اوقیه از این خلاصه مطلوب دو درهم از نیم لولو

و دیگر هم از رب و جلاب و شراب ساخته اند از آن که هرگاه خواهند بخورند و مقدار شربت از آن پنج حبه است تا هشت

حبه طریق ساختن آن از آخر اصل خربق آنکه قدری که خواهند کوفته باشد با آب گرم در شکه در مکان حار بنهند

طبخ دهند او را طبخ خفیف و صاف کنند و تفل او بیندازند تا آنکه قوی باشد در مزاج [illegible] بگذارند

صاف نمود بالای آتش معتدل در حمام ماریه قلیل از آن شراب در دیگر تا غلیظ شود و بگردد مثل عسل پس

داشته نگاه دارند برای وقت حاجت شربت از آن از یک درهم تا چهار درهم و نفع [illegible]

تدبیر دیگر در خربق

مسهل است انواع اخلاط سودا و بلغم را و امراض [illegible] است جمیع امراض سودا و بلغم را طریق دیگر [illegible]

از قشور پنج خربق [illegible] و دیگر [illegible] و نیم [illegible] افسنتین [illegible] درهم افتیمون [illegible]

[illegible] درهم [illegible] کوفته کنند و [illegible] شده در عرق [illegible] قدری که [illegible] بر روی آن [illegible] انگشت

و بگذارند در مکان گرم مدت هفت روز پس صاف کنند و عقد کنند در حمام ماریه با آتش معتدل تا آنکه

طریق دیگر

مثل رب شود طریق دیگر است پنج خربق سیاه [illegible] و طبخ دهند با آب [illegible] در حمام ماریه در ظرف

[illegible] پس صاف کنند و بگذارند [illegible] صاف شراب و بنهند در موضع حار تا آنکه برآید لون

آن در عرق و صاف نمایند و مکرر کنند این عمل را تا آنکه [illegible] باشد در خربق جزء از قوت و لون [illegible]

هرگاه بگذارند بر آن عرق دیگر رنگ آن متغیر نگردد پس جمع کنند عرق را با آب اول و تقطیر کنند در قرع

تا آنکه برآید آب عرق و باقی ماند خربق مثل عسل و مقدار شربت آن [illegible] درهم است و این اجزای جمیع

اخلاط میکند

اخلاط میکند و نافع جمیع امراض را خاصه [illegible] صرع و ما لیخولیا و درد [illegible]

فالج [illegible] با [illegible] و تصفیه [illegible] اخلاط [illegible]

[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible]

دوای اسقلیون

است صفت دوای اسقلیون [illegible] ادویه [illegible] اسقلیون [illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible]

[illegible] در موضع حار [illegible] با آتش معتدل تا آنکه

[illegible]

مسهل جامع

[illegible] صفت [illegible] مسهل جامع [illegible]

از [illegible] در [illegible] گرم [illegible]

[illegible]

از [illegible] بر آتش معتدل [illegible] در ظرف [illegible]

طبخ

در [illegible] منعقد [illegible] در آن قطعه [illegible] پس بردارند منعقد

استخراج روح [illegible]

[illegible] پس استخراج کنند روح [illegible] طریق استخراج روح [illegible]

مکرر طرح اینقدر قام در ظرف و سنگی که مقرر باشد بوزن آن عرق و مقدار نیم در مثقال چهار
مثقال چهار در پی بیفزاید و به وجهی که نخود کنند آب روز برداریم فاصله بود شد
کنند آتش را برا اکثر باقی مانده در تنور قرع تا آنکه سیاه و نخود پس روز کنند متعارف مدور زیر سحق
مدور مقدار نیم در مثقال چهار رو مثقال در پی بیفزایند با تش معتدل و شد کنند آتش نخود
تا منقطع نخود نقطه او برداریم فا طرح مدور دیگر را نیز پس طرح کنند که نیم مانده بود در
اسفل قرع و اصحاب طرح کنند بر آن بوزن آن او زیبق محلول که یک ماه در سرکه
و مقدار نیم برادر جمع ربع طرح محلول او مقدار نیم در مثقال چهار چهار در پی نفط کنند با تش
معتدل و منقطع نخود ربع طرح دیگر را نیز داخل در قرع یک ماه مکرر پس سحق کنند پس مقدار نیم
در آن قطرت منقطع کنند چنانکه نقطه منقطع ربع را پس جمع کنند فا طرح را با ربع
طرح پس طرح آنچه در قرع است و برادر آن ملح بسود دانسته پس مقدار نیم ملح بورق
در قرع توبیر التعلیق و مقرر باشد ربع مدور مقدار نیم چهار است مفهوم برادر آن
بالسید و مقدار نیم در مثقال چهار ده روز پس صاف کنند آن را از ارواح در قرع مانده در قرع
قرع از ملح مقرر باشد ارواح ثقل شد اول و مقدار نیم در مثقال چهار مانند سحق نخود جمع این
ملح در ارواح منقطع فلا طرح نیز بود طرح مثقال را اول پس برداریم و اسقاط بود نخود مثقال

مسوس ار

و شد باشد آتش ازو تا منقطع نخود فا طرح پس طرح آن فا طرح مقدار نیم در حمام ... دار وزنه
در زیر آن آتش خفیف تا منقطع نخود قوام آن بگردد متعرفه ممزوجه در دارند است
مسهل جامع نافع در اکثر طرح طرح ربع سحق کنند جمع ... و مقرر باشد ربع طرح و ربع ربع ... کنند
شد اول کیفیت و این طریق اسهل است از طریق اول و کیفیت استعمال این است که طرح مقدار ربع طرح
مدور بیخ ... آب زعفران نیم جزو و بعضی جایز داشته اند استعمال آن بتنهائی نافع است جمیع امراض
کرمی ... استفراغ و افیون نافع است جمیع امراض مزمنه و دوار و امراض عفنه است و خوش ... ترکیب
با آب ... مقدار ... در بیوت شدید که ... متی ... پس آن از ... مقدار
چهار حبه دیگر را ... پس آن ... مقدار ... درم ... را از ... حبه
و در ... که را ... مقدار ... دوا ... مقدار ... در مثقال ...
... مقدار ... بعد ... ساعت ... عمل ...
و ... دیگر ... که ...
با ... دیگر ... عمل ...
برا ... عمل ... مرتبه ... چهار ... قوت ... دارند و ...
مرض ... است ... در ... اخلاط فاسده ...

باسهال بیفزاید و اگر بیابد چیزی از اخلاط ظاهر نشود از آن اثری پس اگر و این بیت منی مسهلات دیگر
که همه بیابد چیزی از اخلاط چرب که از وی صالح بدن نشود و فصل چهارم در ادوار ادویه مسهلات
بدانکه اسهال و قی که هست در تنقیه جمیع اعضای بدن محتاج است باخراج بعضی خلط از بعضی اعضا
بطرق دیگر و استفراغ بول است ... بکند و قی و نیز صفت رفع ملح که مسهلات
در ادرار بول نیز ملح محمود دستی کند و پاشند بران قلیلی از آب بران پس چیز که با شیران از آن
نفخ و ریح از آن جهت طلا مثل ادرار پس خشک کند در تنور و بگذارند در اخلاط تا لطیف
آن غیر لطیف شود از دوای ... و ... که قابله گشته و کلان ... و برافروزند بران آتش
خفیف تا آنکه برابر گاه هست آن ... آتش را ... تا آنکه برابر ریح و بدانکه
نطرون ملح منی نفط ... ... از ریح ... و سودا ... از اعضا ... است
زیرا که بیان ریح ملح و ملح غالب ... رقیق ... است در افعال چنانکه ملح
معطش و ریح ملح مسکن عطش است و این معنی ظاهر نشود الا که مزه ... لیکن را که استسقا
داشته باشد و ملح ... است ... ملح ... است و مزیل عفونت و فاکنده لحم
متغیر گرداند و جمیع طعم ها حدت دارد ... در طعم ریح ملح گوار است
که نه حدتی دارد و نه ملاحتی دارد ... و دیگر در طعم آن قلیل تلخی است و طعم ریح ملح را

بطعم

بطعم حقیقی نفع و بوی سیب میدهد و بر اکثر ... دیگر ملح ... چون ... زایل کننده عفونت و لکه
... اشیا از عفونت پس هرگاه چیزی بخشد در روغن او ... ضعاف ... خواهد پس این
جهت است که هرگاه استعمال شود از زنی که ... قطره نگاه میدارد بدن را از عفونت و از اله
میسازد ... که حاصل شده در بدن از عفونت خصوصاً هرگاه که حل کرده باشند در ... و رق طلا
هرگاه که بنوشند با ماء ... از جای با ... کار دو ... که ... خواهد ... کافور در ادرار
و هرگاه که بنوشند با شراب ... میکند ... و نافع است ... و ... را و بنوشند برای استسقا
با ... در ... هر خواهد ... و اگر بنوشند با ... با ... بول
نفع میکند ... و ... اگر بنوشند با ... و ... با در ...
معده و ... است و اگر بنوشند با ... نافع است ... اگر بنوشند با
... با آب ... نافع امراض ... است با ... با ...
طلا کنند ... را ... میکند ... اگر بنوشند برای ... دفع میکند ...
را و جالب عرق و نافع است ... اگر بنوشند با ...
کرده و ... است اگر بنوشند با ... ... است با ...
... و طلا کنند ... و بنوشند ... جدید ... علاج میکند

اعراض ما شراب جهة قولنج علاج حسن قوی و نیز نافع است برای حمیات مزمنه بعرق شراب در خیلی یرقان است
اگر استعمال کنند اعراض که حقنه مجرب است از اکثر در فتح نیست و نیز نافع است برای ذوسنطاریا و فالج و سکته
و قولنج با جزئی که مناسب باشد از آنها و علاج میکند قروح با طریق و مقدار شربت آن از چهار قطره است
تا هفت قطره با مقدار از شراب یا با عرق دارچینی و اگر اوجاع مفاصل با جزئی مناسب آن که باشد تا کم
میکند اوجاع اعراض و زایل کنند قروح خبیثه مثل ورم البردی و سرطان و اگر است طلاء مخصوصاً هر گاه مداومت
کنند بطلاء آن پس از تحقیق که دفع میکند اعراض را بادن الله تعالی **صفت روغن** با رود اما مزاول است
بعد طریق استخراج روغن بنو با مثل استخراج روغن هم است لیکن در حب است که دو هم باشد با رود بجو و تلخ بشکه جزو
این عجیب است برای قولنج و ذات الجنب و جمیع قروح و اخراج میکند اخلاط و رفع را در نه پا طریق دل و منع
است مفاصل را اگر طلاء کنند با آن برای اوجاع ملح آن و محلل او رام است و مقدار شربت از آن نشکه دو از است
تا سه درهم پس این مزاول در عرق و قاطع عظیم است و عظیم رافع است برای حمیات هم قروح و ملطف آن
و از جذام کنند با هم در خناق سریع النفع است عاجلاً و دفعةً و از مقدمات قویه است مثل الکهربا
و بعد از این خواهم آمد کیفیت عمل آن و مقدار شربت از نیم جو حبه است تا شش حبه یا یک قطره از این
فصل پنجم در بیان معرق بدانکه معرق علاج عظیم است برای طاعون و حمی و جذام و دافع سموم است
بعرق با ادویه یا در هر معده و این در استفراغ محل است برای ایشان است برای کلی از ملحی است علاج و
دفع مفید

دفع مثلث اعراض که عارض میشود بدن انسان را بعرق طریق طریق عمل انتیمون در بسیار قوی میشود این باد در
مقدار است که بر آن از ریتی متصد و از بطح و طبع با رود با باید طمع و در نی در تنقی از هر یک یک جزو باشد و با
رود ربع جزو پس بگیرند از انتیمون خام سه رطل و مخلوط کنند جمیع را بسحق و بگذارند در باب الرقه و قطره کنند دراب الرقه
در ظرف جار و اکر قم باب الرقه انتقال و لیکن جزای آن در دهان بسته شده باشد و احتیاط آن از ترو دیگ چند اینه
تا آنکه منعقد شود در حد کم شد و بگیرند از آن و تقطر جاری شود پس هر گاه منقطع شود تقطر قطع کنند و جزو
و بردارند منقطر را و بگذارند در قنینه طویله العنق و تقطیر آن را به آب الرزین و کم کم با ما تا از خوف و
حذر باید کرد از تقطیر زیاده بعنی آب الرزین را کم کم بتدریج بریزند زیرا که جوش می آید و از دور رود
و کافیست بر هر یک رطل از منقطر دو رطل و دو وقیه از آب الرزین تا آنکه تقطیر آن رود ربع باز رود بهم ریخته
پس ترشیح خواهند شد در بعض قنینه متصاعد پس برای هر یک ~~ـ~~ رطل از ترشیحات یک اوقیه از روغن که مخلوط
کرده باشند با آب الرزین و مخلوط کنند جمیع و بگذارند در باب الرقه و تقطیر کنند بر آتش نرم پس تند کنند آتش را
بتدریج تا آنکه منقطر شود آب آن تمام پس تند کنند آتش را تا آنکه روح شود با آب الرقه و لزوج شود
جمیع اجزای آن متصاعد پس در این هنگام آتش را قطع کرده بگذارند تا آنکه سرد شود پس تفکیک خواهد یافت
در آن برکت یا سبز نقره و این کرم ملح زیاد دارد بعرق دو جزو و با فرق خواهد ماند از هر یک
رطل نصف رطل پس بگذارند این ترشحات را در بوطه بر آتش به قدر نیم ساعت تا شور و دانه

[illegible]

کف جابز و به تحقیق نه یاد کرده ایم در این کتاب خالصاً لله تعالی

در دوست از ادراج عنبر و طبیخ بیاید الحد و خام مانده پس براکند از بوطه بعد از ان که سرد گشته باشد

و ان اثر را ده به صنعت می نامند از عطشر و ثابت و قابل و این امر لیست عظیم در نزد فن

زیرا همان اشمون و ذهب مالکی است که تولید می باید بعد رنگ او منه خاصیت ازین چیز

طلاء زیاده محقق که هر کس طلا هر منهو و هست لکنکه بالالان در این باب خالصاً لوجه الله و این

علاجیست کافی برای هر مرض که علت صعوبتی و ادرار باشند و این شدید المنفعت است چنانچه بدون انکه

موجب ضعف قوی گردد برای انکه در تن هست ذهبی باکه حافظ بدن طبیعت است قوای اعضای رئیسه

است و برای ایست که ادرار میکنند و تقویت نمی انکه موجب ضعف گردد و امراض بلاکه تجربه کرده

کرده ایم در انها و مانند واصحت یافته است باذن الله تعالی از ان جمله است حب اول وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا

و وجع مفاصل و استسقا و جمیع حمیات عفنه و اوجاع احشا و سدهای ان و معنت حصات از کلیه و مثانه

و لسیاری از مردم معالجات نموده اند و خلاص شده اند از امراض خود الا هرگاه استعمال کرده اند این

دوای مبارک را خلاص یافته اند از امراض ردیه و مقدار شربت از این یک حبه است تا نیم حبه تا هشت

حبه با چیزهای مناسب هر علت باشد از میاه و اشمون را بهتر است چند نیم دیگر نیز هست لاکن این از

افضل بهتر است و اشرف انهاست برای انکه تدبیر خالص میشود از جمیع کواکب و ثابت منه

کسب میکند تریاقی که میگردد نسبت ان با دزهر معدنی را انکه هست برای جمیع امراض سمیه قاطع و دافع

اول امراض

اصول امراض و مرور ان باشند صفت اشمون مروق است و چون بخواهد از اشمون مقدار که بخواهد

و همون ان با رود و سحق کنند و نگاه دارند در بوطه و اکثر نبوزد با رود پس بر ارند اشمون را و سحق

کنند و حل دهند به اب و خشک نمایند و ممزوج کنند با او وزن او با رود و نیز از او بر اتند در بوطه و مکرر این عمل

کنند چند مرتبه تا انکه سفید گردد اشمون پس سحق نموده منتقل سازند اشمون مذکور را عرق شراب

بر او اتند از ان باکثر و نگاه دارند پس شربت با دزهر مروق بنوشند در امراض مذکوره احتیاج است به تریاق

و مقدار شربت از این نیم حبه است باشد تریاق حب یا تریاق یا ...ک با حیوانات ... مرض است بلکه از

میاه صفت روح طرطر مروق است بگیرند از طرطر ابیض شش رطل نرم کوب نموده حل دهند

باب باران گرم کم چند مرتبه تا انکه صاف شود از او ساخ و اوران پس خشک نموده خوب نرم سحق

نمایند و حل کنند به اب گرم و صاف نمایند پس نگاه دارند در مکان با ارد پس منعقد خواهد شد در ان فلقی

نمک ان و دیگر هم از ان منعقد را اگر بنوشند ... الحاصل خواهد بود مثل کافور می نامند ایرا در نزد اهل

صنعت طرطر تقی پس بگیرند این طرطر را و مقطر کنند در انبیق با قرع چنانچه تقطیر میکنند میاه حاده را و

سد کنند بر خ ... تا انکه مقطر شود روح و دهن پس بگیرند از ان دهن را معروف به ... را قبل از

... معلوم شد و این روح که باقیست بعد از رفتن دهن خواهد بود پس بعضی مردم میگذارند قلیلی در ان

از قرنفل و معطر میسازند برای انکه بوی او دفع شود و بعضی میگذارند بر ان ... الورد و تقطیر

میمانند مبرد و نقی مثل آنکه بعض از اطبا محلول ماء صاف را ادمی مانند در تزکیه طایفه رای البتی
اعراض میمانند در تسحاج میکنند بایر آرزو حل میکنند ایشان ملح را در ربع و مقطوع رنج سودا و انواع
مانع گشتن دیم و عفونت و انواع اخلاط عفنه را در عرق و امراض که نشسته بر تو به سبزی
این دوا برای فالج و سکته و امراض دماغیه و عصبیه خاصه بود علاج کامل و از موسیقاریه
برزنت ٢ مستقی ماء النجوی و ماء الافق بنقطه نسبت ارتبع زایل و جمیع اخلاط و رطوبت نشیبه
را ادرار و تنقیح سده‌ها و دفع حمی مرکبه علت بلا و این مزاج حقیقی و معمول حال و معتدل مفاصل است
است و از تنوع در صبا وی جرام خاصه بود علاج لیکن ترارت بعد وجوه و ادرار بول دایم
دلالت مقداران زیادتی شیء از لطعه حاجه بود عادی لیکن مند با تو هیجه که قبل از این مو کرد
برای جالینوس بیرا نهار تشنگی مفتح کواه بود داروی دیگر دواء جمیع امراض جلوبه است
و صلابت و قوباء و تشنج و نافع ذات الجنب و خناق است و حمی مرکبه از ترقان برای حرارت
عفنیه لهیب بهم اوست ازاله تر زول و معرق و رافع عفونت است و نافع است
وجع مفاصل را دمسکن وجع دست ترا و طلاء عمده از ترست این دارو است در هم است نافع دائم
بجوینکه منار علت بنه از منه و ملیوم تو گفته که عارض شود را قولنج صعب و منحل شد
قولنج او با شقاق ماده بر دستها و بها ران چنینکه از حرکت افتاد می‌ بکلی لکن علاج
دارهان

داروهای ملینه و معتدله تنقیه اجرا از آنهاست که نوشته شد هم از این جز الطلا کوه از آن برای عضار
از چنین مرمه بیش تر نقل او شد از این علت فصل ششم در تقویت و حفظ ابدان طبیعی
به اعتدال تقویت و حفظ ابدان طبیعی و ارواح و اخلاط انسان میکنند بحرارت و نیرودمند بکار
با صحت خفیفه است که کار در دوا است و واجب است استعمال ادویه قویه حافظ ارواح و
قوای در جمیع امراض زیرا که هر گاه قوت با قیت طبیعت رعایت میکنند دواها از برای دفع مرض طبیعی
اشد و به باشد که بر آید مرض را یا بمهل یا بعرق یا بغیر آن و کفایت کند از ایشان و هم باشد این
معنی بهتر برای جودت بحران و غلبه طبیعت بر مرض بنا بر آنچه یاد کرده ایم و بنا که دواها مقوی
سلم داد هر گاه ضم کرد با مسهل یا معرق یا با مدر یا با مقداری که محلل خواهد نبود بیشتر طریق از تخم او هم لولو کند
از دو وارید مقداری که خواهند و بگذارند در قنینه و مستغرق باشد خل مقطر بقدری که چهار انگشت بر روی او باشد
و بگذارند در خم قنینه را بر روی مدت چند روز تا منحل گردد و اگر منحل نشود جمیع و باقی ریزد
تقیه در قنینه از لولو و خمر منحل پس ریزند و کنند الحجر را منحل گردیده و بگذارند در قنینه را در روی چهار
به منوال تا منحل گردد پس محلول اول و ثانی را کل جمع کنند مقطر سازند تقطیع و اینقدر تا آنکه مقطر شود
خل پس آنچه باقی مانده است در ظرف معمول سازند چند مرتبه تا باقی ماند در آن از سایر
اجزای این و این بهتر طریق است که بگذارند در آب و بگذارند تا نشیند پس بپرانند از آن آب را چند مرتبه

گردد با سنگ صاف نموده در آب منحل سازند و بر روی خاکستر گرم گذارند تا ثبت اجزا خشک شده باشند و همچنین دو سه
چند مرتبه دفعه عمل آرند تا سفید گردد و این است اعمال طلح لولو و این را از او دو رفته چون سفید است و افعال این
متفاوت افعال ذهب است در تقویت وغیره و مانع جمیع امراض دماغی و درد صداع است مثل فراموشی
و مانیا و مالیخولیا و تشنج و مانع حافظه دل است از جمیع امراض و حفظ الصحت است مقوی دماغ
و جگر و مربی اعصاب و مفرح قلب و دافع غشی و خفقان و مجفف رطوبات فائده است و مانع هیضه از
قلع امراض کهنه بسیار مفید است از امراض سودا و اوجاع مفاصل و حمیات منطقه و لو زرد شده برای حمی دق
و دق شیخوخیت و دول مانیا و مرض مزمن مناسب و نوش شده برای استسقا بعد از علاج کلی و این دوا کافیست
برنهایت برای منفعت حصات بکلیه و مثانه و حافظ رطوبات اصلیه غریزیه و زیاده میکند رطوبت غریزیه را
و نگاه میدارد قوی و زیاده میکند منی و شیر را و باه را زیادت برای امراض اشک هرگاه نوش شده از
مدت سیزده روز متوالا بعد از تنقیه در هر روز مقدار ده جو و همچنین متوالی نوش شده برای صرع و
نقرس و وجع مفاصل و نگاه میدارد جنین را از آفات و اسقاط و مقدار شربت آن از ده جو تا سه در
هم است باید الدار چینی با ماء الشعیر صفت صلح مرجان بگیرند از مرجان مقداری که خواهند و
دستی نموده منعم سازند بجهت مقطر مقدار چهار انگشت و بگذارند در مکان حار مدت ده روز صاف
کنند از آن محلول را و غیر محلول را منعم سازند بجهت چهار وبار تا ده روز بگذارند که بکلی حل شود با محلول را
جدا نموده از غیر

جدا نموده از غیر محلول و محلول اول را با محلول ثانی بکلی جمع نماید و غیر محلول را باز در ظرف مقطر منعم
ساخته بگذارند تا منحل گردد پس همین دستور عمل آرند تا آنکه از مرجان غیر محلول چیزی نماند پس محلول ها را
بکجا جمع نماید مقطر سازند و هر آنچه در ته ظرف قرار است و بدقت تمام عمل دهند چند مرتبه و بعد
از آن اکسیر تا چندین مرتبه تا آنکه سفید گردد این است طلح مرجان و بعضی حل میکنند و مع طلح پس
هر گاه سفید شده باشد در هر ظرف نیز میگردد در ظرف و این را ادعیه مقوی ... مقوی دماغ و مانع
و دماغ و مفرح و مانع جمیع امراض حار ... و مانع سلامات ...
است مثل ... و دود ... و خصوصا باه ... و نقیه دم میکند
با سکنجبین ... و تقویت معده و قلب ... و مقوی ... است و این
علاج کافیست برای ... رحم و نوش شده برای استسقا چند روز متوالا و برای تشنج و وجع ...
با ماء و ... و تقویت ... میکند و مقدار شربت این ... جو است تا ... درهم ...
... است با عرق ... باید ... سرطان ... دماغ ... قوت ...
و ... و ... و غیرها ... بگیرند از هر کدام ... خواهند و دستی ... بتند
در ... بر ... انگشت ... مقطر ... بکلی ... بعد ... با ... و حرارت
نباشد ... سازند ... ظرف ... بیاید ... در ...
منحل نمایند

... از ...

ومنفعت ساز در رفع سعالی که مذکور شد بغایت منفعت دارد و هرچند بیشتر نگاه دارند منفعت نخود در اثر افتد
تا اینکه منحل شده بعد نقطه کند تا اوایل نخود حاصل شود و آنچه در این نقش مرقوم است و صاف
کند با شربت سکنجبین چند مرتبه بپزد تا آنکه تناول ایشان اکثر وقتها بدارند مکرر دفع صحت و قوایه اینکه
اصلاح است منفعت قوایه اصلاح بغیر است و از جمله ادویه مقوی اعضای رئیسه دماغ و نفع دارد
در رفع دردهای الجوف امیه و عمل اینها بسیار از حق خواهد شد مذکور صفت آن نیز دو آلی
هر آن دو نوع که در معالجات و جمیع امراض بسیار مؤثر است که جمیع سودا را دفع و ترکیب
بر جمیع شراب بیش مشروب دهند بهم ترکیب مقدار چهار است بردی او با سینه و علاوه
در معالجات ام ... که بغیر بحر ... دهن طرف سعال ... حکم بغیر حل کنند الحاصل کم
شده است و آن دیگر بر نقش ... غیر محمول ... و مشروب از آن شراب جامعه و
علاوه نیز در معالجات ... و دیگر وصف نوشته وجع تا نیم محمول اول و ... دارد
بر منقطع ... نقش ... و دیگر منقطع ... است اکثر ... صدر ... مستقیم
و مجفف عفونت است و دارای قوت ... طبع دماغ است ... از منفعت
نافع ... است ... امراض صدر ... و مجفف رطوبات معده
در معده و ... نافع ... و سعال و ... صدر و مقوی معده و دماغ ... و ...

دارد

دارد علاج ... در ... و ... ضعف بصر و مقوی قوت باصره و مقوی قلب
و ... دماغ ... و ... وجع ... است علاج که ... جمیع اربع
و ... مفاصل ... اوجاع و ... است از ... و ... و ...
... و ... و ... اخلاق ... و ... است ... و مقدار شربت ... قطره
است ... فصل القسم ... وجع ... جامعه ... امراض ... دارد
... وجع آن ... علاج آن ... مجتمع است ...
در ... وجع ... ضعف و ... است که ... البقراط
گفته ... موافق طبع است و ... استعمال ... کند ...
و ... است ... ادویه ... طریق ... و وقع
... و ... مستقیم ... ادویه ... دارد
... صفت ... وجع و قلب ... از صفت ...
... دو درم ... وزن ... دواء المسک ...
دواء المسک از هر یک ... و ... لولو و ...
مرجان از هر یک ... درم ... قرص ... وزن ... و ... دارد

و سنج ترک کردن از هر یکی یکدرهم مشک عنبر از هر یکی سه درهم دهن انیسون دهن کهربا دهن قسط از هر یکی دو درهم
قرنفل دهن جوز بوا دهن فستق دهن دارچینی از هر یکی ده قطره مخلوط کنند جمیع را بالصعتر بقدر کاف
حب سازند بعضی خاکستر آدم با کهل کرده این قدر را بانده قابل حب گردد و حب سازند
کیفیت تدبیر سمیح و تدبیر و عمل آن چنین است که هیچ نمک در قدری آب قمر در میزان با چونی باشد و کوبند در
لو چه از سنگ باشد بعضی سپس منعقد سازند و خمیر ها را در آفتاب یا بر روی خاکستر آدم نهند
طریق است هیچ لفاح اگر اراده کنند سنجاج رب انزالا طریق تدبیر کهن پس دو حب سازند
منعقد سازند و اول بعد شراب چهارده روز در مکان حار پس صاف کنند و منعقد سازند
بر بادحار تا اینکه بقوت رسد همچنین است سفوف حب الملک و سفوف حب العنبر و هر گاه اراده
کنند ترکیب لولو مرور پس کرده اولا در میان رب افیون و رسیج دخیر کرده تا ده روز بگذارند
پس اضافه کنند نان بتدریج در آن پس مدت یکماه بگذارند تا تخمیر شود و بعض آدم برای دارند مشک و عنبر
را علیحده و اضافه میسازند در وقت حاجت و اگر اراده کنند که زود تر بنوشند ازان بکسر که احتیاق آن هم
داشته باشد مشک و عنبر را موقوف داشته در عوض اینها چندیدستر داخل میسازند و بعض از آدم
احراق میسازند تقال با قرنا و اخراج میسازند ازین جمله را بند که تحریک کرد شد و منضم میسازند
باین ترکیب مرور صفت معجون لولو بگیرند افیون مدبر و رب اصل السیح از هر یکی
اوقیه از

اوقیه رسیح لفاح ششی درهم سفوف دواء العنبر چهار اوقیه لولو و ملح مرجان از هر یکی ده درهم
کهربا موممیانی از هر یکی یک درهم ثلث باز هر ثمث کل حجم یکدرهم عسل مصفی دوازده اوقیه زنند
معجون غلیظ القوام که بها المعول و بدانکه این دوا محلت سموم و مسکن اوجاع و مفتر اسم خفه و مطبوع
است لحبه اینکه لولو بمعنی مطبوع است و برای اینکه باقی میماند در اجزای او جزای از میت باشد بیتر
لهذا لولو نام نهاده اند و نسبت متقدمین را ترکیب بهتر و زیاده تر در فضیلت ازین ترکیب
تریاق فاروق و دیگر جهت لعلوس و فلونیا و نزاهه نیا و زعفرانیها و این مسکن جمیع اوجاع
حاره و بارده و داخله و خارجه است خصوصا قولنج را با بعد اع بعد از تنبیه طبیعت و
اخراج اثقال و مانع نوازل است خصوصا هر گاه از محلول رقیق باشد و قاطع جمیع سیلانات
است مثل اسهال و ذوسنطاریا و افراط عرق دوای سهر را استعمال کنند بالمعطل و کلا
از منوار از امیر زد نخواب مفرط را اثرنا و طلاء و قاطع رعاف است هر گاه حبه ملفوف در منخر
بگذارند و نوشانند برای حمیات نباید فسنتین و یا با السداب و نوشانند برای السل و روماتیسم
الرطوبات و نافع است سعال مزمن را موجب اضطراب و قلق نگردیده مانع از نوم باشد با
فراسیون یا با سکنجبین و مسکن حرارت عزیزی و حافظ لثه از تحلیل و دافع اعراض تنگی
و نافع امراض قلب است و نوشانند برای تب و ضعف معده و فواق پس اگر خواهند از

نیکو سرشته شد با زعفران الحدید برای خون و بواسیر نافع است قرص الطین و ما بینا را الترسا و طلاء
بر صدغین و بر شقیقه شد از برای صرع با روغن بلسان و روغن بادام شیرین مقدار شربت آن از ده حبه تا چهار حبه
با جلاب مناسب علت باشد از ضماد و مقدار شربت از معجون آن نصف درهم است تا یک نیم درهم فصل
هشتم از مقاله اول از جزو دوم در سمومات و صفت معجونی که از تراکیب براکلوس است و لازم است که
روایح طیبه مشتمل تا تقویت است از برای روح و قلب و اعضاء است برای طبیعت و دال بر [illegible] است
فصل در وقت غشی و خفقان و فساد غذائی که [illegible] غذا است برای روح و قلب و
همچنین است علاج کلی خصوصاً در حمیات و بائیه و ایام طاعون و در امراض با تقویت محتاج
الیه است تقویت قلب و روح صفت معجونی از تراکیب براکلوس لیبانه و [illegible] و دار
چینی از هر یک ده درهم عنبر و صمغ عربی از هر یک یک درهم مشک نصف درهم زباد دو درهم کافور
دو درهم هر چه حل کردنی است با گلاب حل کرده و آنچه کوبیدنی است کوبیده و بیخته با شکر سرشته
بر زنند شمامه و این شمامه نافع است صرع و سکته و غشی را و در ایام طاعون و استشمام آن
مفید و نافع و بلیغ و مقوی باه است تقویت عظیم الحال کند از [illegible] جزو دوا و با شد
بر آلت تناسل مقاله دوم از جزو دوم از کتاب کیمیای [illegible] در معالجات جزئیه و آن
مشتمل بر [illegible] فصل است فصل در بیان دوائی که مقوی اعضای رئیسه است که اسم ذکر
نعم براکلوس

نعم براکلوس با دامیکه تقویت اعضای رئیسه کند [illegible] علاج امراض [illegible] مدوا [illegible] که
مقوی اعضای رئیسه باشد برای آنکه معین باشد [illegible] در معالجه جمیع امراض و این دوای مجرب است مسمی به
القلب کیمیائیه که [illegible] در اکثر امراض و صفت آن است که بگیرند از درونج [illegible] دو درهم و
روح [illegible] و [illegible] اسطوخودوس [illegible] از هر یک نصف اوقیه [illegible] زعفران ورق فضه از هر یک
دو درهم [illegible] لولو [illegible] مرجان از هر یک یک اوقیه درهم [illegible] بسباسه از هر یک نصف درهم [illegible]
[illegible] یک اوقیه [illegible] از هر یک اوقیه و نصف [illegible] از هر یک اوقیه ابریشم محرق نصف اوقیه زعفران
[illegible] زعفران الحدید ورق [illegible] ریوند از هر یک نصف اوقیه [illegible] معدنی یک اوقیه
آنچه [illegible] سحق باشد سحق نموده [illegible] محفوظ نمود با تریاق [illegible] معجون سازند
معجونی معتدل القوام و بعضی اضافه میکنند در این دوا [illegible] درهم از [illegible] و نصف درهم از
[illegible] که تمام را [illegible] باشند [illegible] برای [illegible] مناسب باشند با عرق و مقدار
شربت آن از پنج حبه تا پانزده حبه است با ماء [illegible] یا با هر چه مناسب علت باشد فصل
دوم در بیان دوائی که برای [illegible] مفید است بگیرند از [illegible] محرق [illegible] و نصف [illegible] اسطوخودوس [illegible]
[illegible] حب [illegible] و [illegible] از هر یک اوقیه و کوبند جمیع را و ترکیب کنند بعد
شراب [illegible] زنند و بگیرند از [illegible] از هر یک رطل [illegible] و سعوف دواء المسک از هم

بگیرند نصف اوقیه بلادر ششی درهم عرق شراب خوب خالص از مائیت چهار رطل و امتحان عرق از مائیت
بیخ طوری است که در رکابی با ظرف بهی بگیرند شعله چراغ ما اکثر بدارد یا قیمه از ان ترکیب بالش بگذارند
اگر اکثر گرفته و تمام مشتعل شد بر حث که از طرف بر از ان باقی ماند خالص است والا فلا و طبع عود صلیب و طوط
دم حرجان از هر یک نصف درهم دهن بالنگو دهن کهربا از هر طیلو بلسان عبارت از وزن بار باشند
مجموع را چیزی که مدت یکماه کامل در حمام مار بگذارند تا خوب خمیر رسد پس برای وقت حاجت نگاه
دارند مقدار شربت از ان نصف مثقال برای جمیع امراض دماغی خصوصاً صرع و جهت است که بخورانند
مدت نه روز متوالاً و برای صرع زفن بار و بزرع براج بهیم دیگر صفت دوای امراض دماغیه
و عصبانیه مزمنه خصوصاً فالج و سکته بگیرند کلی خشک رومی و این نوع است از بلسان که طبیعی است
و این بیارد که هست و کلی و اکثر و کلی اخلاط و دوحا ما الارحا ما لیرن نام با بیخ است و کلی فواینا
و مرزنجوش و بنفسک و ساق باوحرا ماو اکلیل الجبل و فراصنیای سیاه ا خزامی و به بگذارند مجموع
در ظرف مشتمل بیستان کلان و بگذارند بر روی ان مقدار یک رطل از خردل سائیده بگذارند بر
روی ان سنگها برای اینکه منغمر باشد و بالا نیاید پس بجوشانند با آب تا فراع نقد یکه چهار انگشت
بر روی ان باشد و بگذارند تا خمیر شود پس خمیر را در دیگر بگذارند و مقطر کنند نگاهدارند و بنوشند
وقت حاجت بقدر نصف ملاقه از ان با یک قطره از دهن کهربا و بیز طلا کنند این دوا برای اعصاب و فقرات
ظهر از خارج

ظهر از خارج صفت دهن کهربا بگیرند از کهربای سفید نیم توله بکوبند با آب تا از رشحو برود او سایه و کفافت
ان پس بگذارند در قرع که ملاند با بخ پس پر کنند بر روی ان از ماء الورد و ماء بنفشه برای اینکه نسوزد دهن و واجب
است که قابله کشاده و کلان و اکثر معتدل باشد و قوی نباشد ا موجب احراق گردد و ضعیف نیز نباشد
که موجب انجماد گردد پس اول چیزی متقطر میگردد مائیت است بعد از ان دهن پس اخر قابله بردارند و قابله
دیگر بگذارند و اکثر را کم کنند پس متقطر خواهد شد از ان چیزی سیاه پس بکنند اکثر را تا دیگر بنوشد در قرع صعود کرد
و ان چیزی در اسفل قرع مانده را اکثر را طبیعت ان مانند قیر بدهی پس بر دارند دهن را از روی آب و مقوله
چند دفعه با آب مرزنجوش با اینکه خشک شود و بگیرند مرزنجوش در صعصعه بور بلد و یکسر ... حل و عقد کنند پس نگاه
دارند عند الحاجت بکار برند و این هر دو دهن کهربا از دهن کهربا برای اینکه مقوی اعصاب دماغ است خصوصاً
دماغ و از برای صرع و سکته بکار است و همچنین طلاکاری کنند بر محل عضو و بنوشانند با الوکت الهار و مقدار
از ان نیم درهم است و همچو فالج و سکته و صرع بکار است و همچنین [illegible] اگر بنوشانند با اکثر
اخلاط مور یا با ماء بنفشه با ماء مرزنجوش با ماء خرا ما یا بروح القرا صنیا و طلا کنند از خارج بر تشنج و فالج
با بعضی از دهان مناسبه و اگر بنوشانند با قطرات لیمون نیز از اند حصات را از کرده و مثانه و ادرار میکند
بول را و بنوشانند برای عسر ولادت با ماء نار جیل لعقد و نافع است جمیع نوازل بارده را اکثر با طلا
و نافع است خناق رحم را اکثر و زنبق و مقوی افعال طبیعت است اگر استعمال کنند از ان حواس بر نیز از ان بنوشند

قبل از خواب بادام بکوبند المبارک که نافع خواب است خواهر شد و ملح در درد دندان است اگر مضمضه کنند از اسباب [illegible]

و خوش شده برای [illegible] باقی بادام و حلوا و [illegible] کاکل و باد الکوث صمغ [illegible] از ادویه میکند [illegible] را اگر

از خوش شده او را [illegible] زنند و [illegible] میکند از خوش شده بادام [illegible] شده برای [illegible] الدم ورد سیاه

خورند بادام [illegible] قوت باصره است اگر کتمی کنند او را بادام [illegible] فصل سیم در بیان ضعف

دماغ که از امراض عین است [illegible] صرف [illegible] طرف [illegible] که [illegible] باشند از [illegible]

[illegible] طرف [illegible] باشند از [illegible] دارند [illegible] دارند [illegible]

دارند [illegible] دارند [illegible] دارند [illegible] دارند [illegible] از هر یک

[illegible] سفید از هر یک [illegible] درهم [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] درهم [illegible] از هر یک [illegible] درهم

[illegible] از هر یک [illegible] هم [illegible] مجموع [illegible]

[illegible] است [illegible] بادام [illegible] از [illegible] برابر

گرم [illegible] هر روز چند مرتبه برهم زنند نافع است جمیع امراض عین [illegible]

[illegible] و [illegible] و ضعف [illegible] از آن در چشم [illegible]

قطره [illegible] از [illegible] است و [illegible] قسم [illegible]

ایشان

آب [illegible] مقطر و نافع جمیع امراض عین است خصوصاً برای قروح چشم [illegible]

[illegible] طرف [illegible] تو تیا [illegible] که تو تیا را در آتش بریان کرده در گلاب

[illegible] چند مرتبه در آتش بریان کرده در گلاب [illegible] تا [illegible] طرف [illegible]

فصل چهارم در بیان دوائی که برای امراض دیده مفید است [illegible]

[illegible] و در جمیع [illegible] مخلوط [illegible] در آن

[illegible] درهم [illegible] از آن [illegible] و جمیع [illegible] از آن [illegible]

[illegible] در جمیع [illegible] از [illegible] می کنند و [illegible] میکنند

[illegible] صفت [illegible] دارد [illegible] و [illegible]

[illegible] براده [illegible] براده [illegible] از هر یک [illegible]

[illegible] مجموع [illegible] در ظرف [illegible] باشند

[illegible] عرق [illegible] مقدار [illegible] در آن [illegible]

در [illegible] چند [illegible] تمام [illegible] عرق [illegible]

[illegible] مقدار [illegible] در [illegible] مقطر [illegible]

فصل پنجم در [illegible] امراض [illegible] و [illegible] مانند [illegible]

لیکن اکثر چنین است که مقدار ترکیب مقصود یک جزو و در تنگ ظرفی که جزو سنگی بقدر مقدار ده جزو
در ظرفی که مرطبان کفه باشد بقدر حکمت و مقرب ساز زرنباد باران معطل و قدر رنگ بعرض نیش است
برادران آب اسپند و بهم که ربع ظرف از دو دو آب باشد و یک ربع دیگر خالی مقدار
ظرف را بر سر دیگ نهاد که تبخیر این دو آب نشود و حرکت دهد که بجوشد تا نصف خالی شود در
چهار ساعت پنج ساعت پس صاف بقدر معمول هر دو بیست و مقدار ده در ظرف دیگر بیندازد
بران مقدار از ترتیب مقدار هم در مکان حار و قیمه نخ نصف مانده باشد باز باران
معطل دیگر با مقصر باشد و بر سر حار طبخ دهند تا آنکه مستحکم شده پنج تانه چرب
جمع گشته این محمول بود با معمول اول و مقدار هم در مکان حار بگذارد در هر طرف
ته نشین شود پس صاف کنند از آن آب الله فلق و مغز ساز زرنباد باران معطل دیگر دو جوب
بر هم زده مقدار نصف ته نشین شود پس ازین از آن بدقت صاف بقدر همین قسم بقدر باشند
تا آنکه ترکیب سفید بقدر و منعقد شود ولا که در آن ترکیب مقصر مسازند که بی خشک کنند
در مکان حار و بردارد هرچه خواهد بقوت هاگی سفید راکب پس مقدار زرنبار وقت حاجت دادن بدن
رطوبت طبیعی و مقوی اعضای طبع و مقصر دم و صحت دهنده امراض است که حادث شود از
فساد هضم بیش نفع جذام و جسامت خنجر و در دو داء تشنج و سکته و امراض عصب است

بالخاصیت

بالخاصیت نفع میکند امراض ریه و صدریه را مثل ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و چهاردرهمی و مجفف
رطوبات مائیه و مانع نزول نزول ماده و مقوی دماغ و محلل ریاح معده و قولنج و نفع میکند خدر دق و
ذبول را از آنکه کند تا سه دار چین خواهد که دهد مثل شیر و دو شاب خدر دق را بالخاصیت و فرو لبوش گفته
که تجربه کرده ام با این نکته چند جرعه نافع دیدیم و همچنین تجربه کرده ام زیرا که تخفیف رطوبات غالبه میکند
و رطوبات غریزی را بالا میکند و تجربه وجع مفاصل و نقرس و عرق النسا با طرف است و فعل این
مکیف حقیر و صورت نوعیه این دوا مرکب مثل اکثر است و معمول اکثر در حلب مقدار ترتیب این بقدر
شده در هم است و تحریر و عبارات این کتب از تشخص است با عرق دارچینی با عرق بادا انگبین با شراب اکون
با الصاعد شراب فصل ششم در بیان احوال قلب و ادویه آن و واجب است در معالجه امراض تقویت
قلب و حفظ قوت آن زیرا که قلب منبع روح حیوانی است و محل حرارت غریزی و ارواح است که مشتمل بر جمیع
اعضا و قوا بر آن انکه اشرف است از جمیع آنچه در بدن انسان است و نسبت دل با سایر بدن انسان
مثل آفتاب است در عالم و مثل نسبت طلا است با سایر معادن زیرا که از همه بیشتر در بدن را و باشد
برابر طلا مثل اکسیر جمع جمادات و نباتات و طلا که ملک تمام اقسام او از حس و احیا چنین که کند
و مقوله شود از هر چه خواهد و حافظ قوی ثلثه طبع که میکرد دانند پس از الجواهر و صحت میکند
از هر مرضی که عارض شده باشد اطبا از علاج مرض لاکن رسانیدن ضرر باشد پس ترا امر الشیخ کنند

دیگر از جمله منافع است یعنی در باره کسی در خبر طلا از ریشه تولید کنند اگر شخص باریکه ازین بدست آید نیز گوارا است
زیرا که گفته‌اند بالاید رک کلیه لا رک کلیه چنانچه گر کسی هرگاه گوشت کبک بپزد با بدو گوشت گاو همراه آن بخورد
مستغنی میرود و برای شده جمیع ازین لیکن لذت غذای گوشت کبک را و لذت غذای گاو و کبی دل طلا مفرح
دموی لطیف است دلفرح در عالم نیست لیکن ظاهر که غرایم قوت ازین محتاج است بدیرک و حیله طلا مفرح جسم
و تکلف فی کهو وزنی بسازد و نقل از بعضا و دیگر کرده‌ایم در اینجا مدیر نیکو برای اینکه احسن از شرف
و نیز این است بعد از بدین گیر که عبارت از اخراج آن از جسمی و احیای آن باشد بگویم که چه حیله باید داد
بتوان کرد که تقدم دیگر چنانچه فرولیوس گفته بالتجربه کردیم آن را ما نیز چند بار چندین بر ننه و شاید هم
ایم عظیم النفع و جلیل المقدار و مثل مانند این طلا ... بدرجه ایم قوت آتش یعنی ذهب از جمله ایراکه کلا
برسد آتش را بر ظاهر میکند ازین حرارت عظیم مثل آواز رعد و جوهر دود و سوراخ میکند بهر چه برسد و دست
فعل این اعظم از بارود است حتی اینکه گفته‌اند اگر سبلی درهم ازین بزنند آتش میکند فعل
بر طلب بدوت را دومی باشد از آورد هم سر طلا نیز یعنی ذهب القادی اینکه ماده است برفع
مواد و امراض آن بطریق عرق و دافع است امراض رذیه را نیز آب را آورد هم دل طلا یعنی
ذهب اسلاکی صفت فتح است که گیرند از ماء حاد مقطر از بلغ و بارود نصف رطل یعنی
کرد از بلغ و شوره گرفته باشند و حل کنند در آن نیز اوقیه از عقاب جفت یعنی در مغ و بگذارند برای آتش
خفیف بر خاکستر

خفیف باید بر خاکستر گرم و مرتب مند ابر ماء الملوک یعنی ماء الملکی و حل کنند در آن هر قدر که خواهند از طلا جیده
در آتش شده باشد و باید پس بگذارند محلول همه روز بر ماده در ظرف کشته از آتش و گلاب بعد ما شد و بگیر محلول ما نصف
ظرف را نصف دیگر خالی باشد پس سر ببندند و هم نه آتش بالا کسر آنگه کوه ارزیز را دو آتشه باشد پس مقطر کنند
در هر ظرف از همان کوه واقع کرکم پس خواهند چو نشسته چون شیر غلیظ و بالا خواه آید و بعد قسم لکها ستد بر آن
از دهن ظرف فرو رود قطره قطره جه جه تا اینکه ته‌نشین شود طلا در بعضی ظرف مثل خاکه زرد رنگ و علامت
صاف شدن آنست از طلا تا اینکه سفید شود آب بعد از ان زرد اگر زرد شده صاف کرده و اگر
یافت شده در دهن ظرف قطره کنند بر آن بیع فرطر محلول لس ابهم که ... پس صاف کنند از ان آب
آب طلا و شوینده که باقی مانده در بعضی اباد و باب چند مرتبه تا اینکه باقی نماند در وی طعم بوراق و ...
و باید اول طلت تمام دور بدارند از آتش و در حمام ریب یا در مکان حار زیرا که مشتعل میگردد
تا اول و طلا هر چه دارند آواز سخت مثل آواز رعد و توپ و بسیار حذر باید کرد که نزدیک
این آتش نباشد و آتش بان نرسد زیرا که اگر ملاقات کند آتش بان مشتعل میگردد و از نفس خود بغیر
آتش و یافت نخواهد شد ازین مقدار ورزه اگر زنده باقی مانده باشد بهر کس برسد آتش خرق میکند
آنشخص را دفعة یعنی بعجلت و فرولیوس ذکر نموده که گمان میکنم که طلا این صوت شدید لغیت و مضافات
میان نوشادر و طرطر است چنانچه میباشد مضاد و ... ما بین بارود و کبریت با اینکه نسبت این است

که روح با رصد نفوذ میکند و لطافتی که دارد در اجزاء ذهب و محفوظ میگردد و بترکیب آن و هرگاه که روح با روح ذهبیت
منقلب رود و در تربیت طلا مثل ترکیب عام مقدار هر زیرا که این هر دو لطیف اند و بسیار حاد اند و سریع النفوذ
سزاوار اند که مشتعل گردند بغیر آتش و باید چراغ ... که مطلب ساز و اینها را مشتعل میکردند و طالب ضعیف میشوند
متفرق میباشند اجزاء ذهب را نفوذ پس بهر سبب ظاهر میگردد این لون زیبا که کمال [illegible] شده از معدن
تجربه بر اهل ... نزدیک آتش مشتعل میگردد و دود میرود در آن ... میکند اجزاء او بیرون میرود از ظرف
دیگر و این ذهب ... مبارک نافع است بدن انسان را در حالت ... و دافع اکثر امراض است و اگر
استعمال کنند از آن مقدار ... اگر بگذارند ... از ترکیب مسحوق ...
... کرده باشند و بگذارند بر آتش مشتعل میگردد ... از ...
... را اگر بگذارند بر آن روح ملح منحل میگردد ... مثل طلا محلول ... کرده بعضی ...
... است و ... کرده اند زیرا که طلا محلول ... میگردد ...
شده است ... روح ملح ... این جسد طبیعی و این ذهب مبارک که ...
و ... و این از اسرار است ...
... این نوع ذکر میکنیم ... اول ...
بول را ... است ... روح بول ... مقدار ده رطل از بول انسان جوان معتدل المزاج ...

کوزه ماند

حلقه تنگ ... و تقطیر کنند در حمام ماریه ... از آن ... را تقطیر ...
... آتش ...
... در ارض است از ... روح ...
پس تقطیر کنند باب باران دو مرتبه ... در مرتبه اول روح مخلوط با آب
و در مرتبه ثانی ... روح ... آب باران و دوران ...
در ... روح تقطیر ... عرق ...
... تقطیر کنند و ... است روح بول ... در
استخراج روح ملح ... از ملح ... مقدار ... و ... کنند و بگذارند در ...
... که ... آتش ... و تقطیر کنند ...
شده و اگر ... قطره ... دیگر از ملح ... تقطیر کنند ...
... ذهب ... مقدار ... روح ملح پس این ...
... شده ... روح ... روح ملح دیگر ...
... بعد ... محلول ... روح از روح
بول ... کنند ... محلول در ظرف ... قطره قطره ...

تقطیر آن شده بدو هر طرف پس از خشک شدن روح بول مذکور را که در ته [illegible] کوبیده می‌آید و از

سر ظرف بدر می‌رود لهذا لازم است که کم کم قطره قطره روح بول مذکور را بر آن بچکانند

چنانچه سابقاً مذکور شده تا آنکه منعقد شود چون چنین شد آن پس بگذارند در تنقیه مدت چهل روز [illegible]

پس بگذارند در مابین [illegible] و بگذارند بر [illegible] و تقطیر کنند بر آتش معتدل تا آنکه ضایع شود

از [illegible] قطره پس شده کنند آتش را تا آنکه مقصود شود اکسیر ذهب پس [illegible] مقصود ذهب مذکور [illegible]

و مشمع [illegible] بعد تراب پس گرم کنند بر حرارت لطیف تا آنکه بیرون شود عرق پس

بگذارند آن عرق شود و مشمع [illegible] بعرق دیگر و گرم کنند بهتر تا بیرون شود عرق دیگر و خشک شده

[illegible] آن بار و هم چنین کنند تا آنکه باقی ماند در ذهب [illegible] مذکور چیزی از رنگ

پس هر چه باقی ماند در ذهب در [illegible] قرع مکرر کنند بر آن عمل را با [illegible] و تقطیر روح

ملح مذکور تا آنکه منعقد شود [illegible] پس بچکانند بر آن روح بول را [illegible] قطره قطره بچکانند

[illegible] بگذارند آن در ظرف دیگر پس شده کنند آتش را [illegible] تا آنکه مقصود بعمل ذهب پس

[illegible] بول [illegible] بعد تراب که در آن مشمع [illegible] ذهب را تا آنکه باقی ماند در

آن چیزی را از بول پس جمع کنند عرقها [illegible] که در آن است بول و [illegible] پس باقی خواهد

ذهب را [illegible] قرع [illegible] و محلول [illegible] کنند [illegible] محلول آتش [illegible] خواهد [illegible]

ذهب احمر

ذهب احمر [illegible] و این نسخه همان عمل اکسیر است و چون عبارت نسخه [illegible] همان عبارت [illegible]

فارسی نمودن [illegible] کرده و خلاصه [illegible] رسیده است که [illegible]

طلا را حل کنند بحل طبیعی [illegible] استعمال کنند و [illegible] که در [illegible] مذکور [illegible] باید که مقدار

ذهب الرعد مذکور [illegible] طریق [illegible] مذکور گردیده مقدار [illegible] خواهد [illegible] از روح [illegible]

[illegible] مذکور شده و در ظرف [illegible] وضع کنند [illegible] ذهب الرعد مذکور قطره قطره آهسته آهسته

بچکانند [illegible] که بر روی آن باشد و بگذارند تا حل شود پس بر روی خاکستر گرم [illegible] گرم [illegible]

ملایم بگذارند تا روح ملح در آن جذب شود و خشک گردد و باز روح ملح دیگر بار [illegible] بچکانند [illegible]

روی [illegible] باشد و بگذارند تا حل شود و باز همان دستور جذب و خشک نمایند و بهمین دستور [illegible]

کنند [illegible] ذهب الرعد [illegible] محلول [illegible]

مذکور روح بول را [illegible] قطره قطره آهسته آهسته [illegible] ملاحظه [illegible]

[illegible] بچکانند زیرا که از خشک [illegible] روح مذکور [illegible] قطره قطره بچکانند [illegible]

بدر می‌رود [illegible] بار [illegible] محلول [illegible] روح مذکور [illegible]

با [illegible] معتدل [illegible] نمایند تا [illegible] روح مذکور [illegible] شده [illegible] طلا

محلول مذکور [illegible] شود پس [illegible] طلا [illegible] تراب [illegible]

پس بر روی آتش لطیف گرم کنند تا رنگ طلا داخل صاعد شراب شود پس آن صاعد رنگ گرفته را باحتیاط
از روی آن برگرفته نگاه دارند و صاعد شراب دیگر بر آن ریزند و بدستور اول بحرارت لطیف
گرم کنند تا رنگ طلا در صاعد نو داخل شود باز بدستور مذکور صاعد مذکور را باحتیاط از روی آن برگرفته
ضبط نمایند و بهمین دستور چند دفعه عمل کنند تا اینکه رنگ در طلا نماند و تمام لون در صاعد قرار
گیرد و صاعد شراب دیگر رنگ نگیرد باز آنچه از طلا در ته قرع مانده باشد بگیرند و بهمین دستور که
گذشت اول در روغن ملح مکلس و مرات حل و خشک کنند تا دهن شود باز روغن زیبق را در روغن اول دیگر
محلول نمایند بهمان دستور سابق مذکور شد تا باز از جوش بنشیند پس بهمان طریق در آتش [illegible]
روغن مذکور را تقطیر کنند پس باز آتش شدید این طلا را نیز صاعد نمایند پس آب آن را نیز بهمان نحو در صاعد
شراب بگیرند آن قدر که تمام لون داخل صاعد شود پس مجموع صاعدها که لون در او اول تا آخر
یکجا جمع کرده اولا بآتش ملایم تقطیر نمایند پس آنچه خواهد ماند طلا در ته قرع منحل شده و [illegible]
محلول مذکور را آتش ملایم کنند مقطر خواهد شد و دهن سیاه مثل حنا و این است حل طبیعی که فواید بسیار
بسیار در فرحت و تقویت دارد و بعضی صاحبان صنعت ذهب را رنگ لطیف در آن
داده اند و گمان میکنند که حل کرده اند حل طبیعی و نسبت آنچه [illegible] ادعا کرده اند زیرا
که هر گاه بگذارند در ظرفی از قلعی یا نقره سیاه میکنند از اختلاف ذهب محلول بحل طبیعی که هرگاه
بگذارند

بگذارند ظرف قلعی یا نقره رنگ میکنند و از رنگ کاهی مایل بزردی که مرقوم شد بیرون میرود از صورت
ذهبیت و ملکیت با رجوع بصورت اصلی نمی‌شود بهر تدبیر کنند امکان ندارد که بصورت اول جمع
برگشته و در آن کرده شد پس از این طریق سهل که تجربه کرده‌ایم او را نوشتیم [illegible] مدعا و گفته
و نگاه دارند از طلای مکلس بعرق مقدار که خواهد و منقوع سازند با روغن بول مقطر با عرق نعناع روغن
بول را که بعرق شراب مقطر کرده باشند و طلای مکلس منقوع [illegible] روغن بول را دوازده شبانه
روز در حمام ماریه بگذارند [redacted] تا نقیع بیاید و بگذارند در آن هر صبح یکماه که در
تعفین پس بر آرند و صاف کنند بسی نرم مثل حنا کرده و آنچه را غیر نقیع مانده باشد باز منقوع سازند بروغن بول
و عرق شراب برای اینکه نقیع بیاید آنچه باقی مانده از طلا پس بگذارند در تعفین دوازده روز دیگر
و صاف کنند و جمع سازند بترکیب مذکور و بهمین دستور عمل کنند تا اینکه باقی نماند از طلا جزئی در ته
تقطیر کنند روغن بول را از آن با آتش معتدل آنچه خواهد ماند در ته قرع دهن مثل حنا پس نگاه دارند دهن
مزبور را در قرع کوتاه [illegible] و تقطیر کنند با آتش تا اینکه مقطر شود بسی نرم مثل حنا و باقی ماند از آن
سیاه رنگ [illegible] پس بردارند دهن احمر را و نگاه دارند در قرع پس این صنعت می‌بخشد از جمیع امراض
والله [illegible] دو برابر [illegible] فالج و قوت جوانی و مانع [illegible] و سکته و [illegible] و استسقا و [illegible]
و سرطان و [illegible] و جمیع امراض حادثه از اخلاط ردیه را و درین باب تجربه بسیار است

و سبب را سر گفته و میگوید اینکه بارها این عمل طبی که این تحقیق فقیر اجزای ذهب است و این ... بعد

قلب را و تقویت میدهد از برای اینکه مرض تهبت داده در لون کون و نسبت کیفیت حفیره در این است

او میگوید که بتحقیق ساخته ایم این را برای علاج امراض نه برای حرص دیگر غیر آن از چیزهای که مکاری که اندازد

بابت صنعت کیمیا که بازی دهند مردم را و مغشوش سازند و انقضا می اندازند خدا معذ... کند ... بعد

هفتم در بیان صلاحه که برای امراض معده است و طریق استخراج این دو ملح زهره و مریخ که باصطلاح

اهل صنعت زهره عبارت از نحاس و مریخ عبارت از حدید است بگیرند صفایح نازک از نحاس

یا حدید و با مقراض قراضهای کوچک کوچک سازند بگذارند در ظرفی از خزف یا بوطقی که در صورتیکه از گل

بیت مسحوق براده شده باشند پس بگذارند بر آتش روشن کنند بر آن آتش را تا بسوزد و منقطع

گردد دود آن و باید که این در مدت یک ساعت نجومی کامل باشد پس آورده کنند پس بر آورده نحاس یا حدید

را که سوخته باشد خاکستری مثل ... پس کوفته و بیزند و بگذارند در ظرفی از خزف و بسوزانند مقداری

بیندن ایشون پس بردارند و بگذارند برای هر یک رطل از آن سه اوقیه از گوگرد پس بسوزانند بر آتش مقدار

ربع ساعت و مکرر کند این عمل را هفت دستور بهمه رتبه با آنکه ... و در هر مرتبه کم کند گوگرد را تا آنکه

برسد بیک اوقیه پس بسوزند در ظرفی از چوب و مشغر سازند با سرکه و ... دهند از آن [illegible] اگر

عمل از نحاس باشد خواهد شد آب سبز رنگ و اگر عمل از حدید باشد خواهد بود آب سبز ...

[illegible]

ملح طبیخ دهد ... خفیفه تا آنکه برودت و خشک شود نصف آب پس بگذارند در مکان سرد پس منعقد

خواهد شد در آن ملحی مثل قطعه قطعه شب ازرق و ملح نحاس آسمان رنگ و ملح حدید سبز خواهد بود

پس استخراج کنند روح هر یک از این ملحها چنین بالطبور یکبار تا ... شود و مکان ... که ربع نحاس

و ربع ملح نحاس حدید ... باشد مثل روح ملح طبیعی است بلکه این ... تر از آن است

و مراکلوس در کتاب خود که موسوم کرده ... ایراد نموده در این ... ملح است ...

حادق فالع صادق خفیف ... موجب ... کامل میگوید ... هضم ...

... فاسد ... ترکیب ... بدون فساد و تقلب و امتلا ... هضم میکند ...

و همان ... در کتاب معالجات خود ذکر نموده که نصف اعضا ... در معالجات ...

روح زاجات است و این علاج الحالات است برای جمیع معالجات و جمیل تر ... از جمیع اعمالات

و مقدار شربت از روح این ملح ... است ... حبه با شربت ... با نعناع یا با مرق ...

و نوشانند برای ضعف معده و برودت و عدم هضم آن و این نافع جمیع امراض حاره و بارده معده

است یا الی صیف و منفعت حصاه ... و مثانه است و اگر نوشانند با ماء ... ازخاع ... تسکین ...

است با ماء الورد یا با شراب یا با ماء ... و نافع امراض ... است ... یا با ماء ...

و نوشانند برای ... با ماء ... و نوشانند برای طاعون ... که ذکر شد ...

النافع فیفلا ازین در معجون حب الغار و اگر بنوشانند با تریاق حبیب میکند عرق را یعنی عرق می آورد و دفع زنبق
میکند ضررهای ابزار از خوردن عارض شده باشد شرباً و طلاءً و دفع داء الثعلب را اگر طلا کنند با جلوزه
و بدستور نافع است طلاءً از کلف و دفع حمره یعنی قروح الشک و جرب و حکه و بنوشانند از جمیع امراض
سودای و غیره لیس تقطیع میکند سده را و دفع میسازد عفونت حادثه را و مانع میگردد تعفن متعدده را
در جمیع این امراض و مقدار شربت آن چنانکه قبل ازین مذکور شد از نیم حبه تا نیم حبه است با چیزی
مناسب علت باشد و گاه میشود لیشرب با مرغ لحم و واجب است که بنوشانند هنگام ریض بعد از
خوردن این دوا بالبلس و در جائی باشد که هوا گرم باشد و گرم باشد تا اینکه خوب عرق کنند و واجب است
اجتناب از ... اورام و اورام معده یا کبد داشته باشند برای اینکه شدید الحرارت است و گاهی اصلاح
میکنند روح این را از حفظ با کل ... یا بشقایق النعمان یا برنج ... میکنند قطره از دهن ...
از شانه ... با هرچه مناسب آن مرض باشد فصل هشتم از مقاله دوم از جزو چهارم در دوا
امراض رحم دوائیکه اثر است برای امراض رحم بگیرند نصف رطل جندبیدستر و اوفربیون زعفران
و لب زنند ربع بعد از گرفتن آن بصاعد شراب یعنی رنگ و قوت آن را از بصاعد شراب بیبند
گو بگیرند که در صاعد شراب منغمس زنند بحرارت لطیف گرم کنند تا تمام قوت دوا و رنگ آن
داخل صاعد خمر بزرگ دد ... در آن باقی ماند پس اضافه کنند بر آن چهار دانق ... ربع الفلفل
بلادر

ب اوفربیون ... صدف و دهن الحنیف در لفظ لغت نام گلی مریم است که گل شب بو باشد
المحل در زبان ... معروف گشته است و میگویند این گل را از آن جهت برای حضرت مریم آورده
و دهن زیتون و دهن کبر با از هر یک دو درم و مخلوط سازند جمیع را و عقد کنند بر روی آتش خفیف
و مقدار شربت این از سه درهم است تا نیم درهم و این مفتح سده و رحم و مدر حیض و نافع است
جمیع امراض رحم را و دفع اختناق رحم است صفت طلاء مشترک که عبارت از فلفل باشد و
نافع است این طلا مشترک اختناق رحم را شرباً و طلاءً و کیفیت آن است که بکوبانند فلفل را
بر آتش تا اینکه خاکستر شود پس ~~...~~ مستغرق سازند با حل مقطر تا منحل شود پس صاف
کنند در مکان بارد و مکرر کنند پس منعقد خواهد شد و در آن طلا پس حل کنند این را در آب حار و عقد
کنند و باز در آب حار حل ساخته عقد کنند چند مرتبه تا اینکه همه صفت آن برود و دفع کند
و این از ... است که اگر بنوشانند ازین مقدار یک حبه تا چهار حبه یا چهار حبه با ... ربع لفلف دفع
میکند اختناق رحم را و همچنین هرگاه طلا کنند این طلا را از خارج نفع میکند نفع بینی ظاهر
از ادویه ... باشد
صفت عرق که برای اختناق مشکل است بگیرند و ده درم از هر یک اوفربیون و جندبیدستر یا در جوز
از هر یک دو ثلث درهم زعفران یک ثلث درهم جندبیدستر نصف الجمیع خوب نرم ساییده
بچشانند در عصیر سداب چهار روز و مقطر سازند در حمام ماریه و مقدار شربت ازین

یک مثقال است که عبارت از بیست ماشی باشد و باید بعد از خوردن این جوارش [illegible] ساعت
بگذرد و از خوردن دوا فصل [illegible] از مقاله دوم از جزو دوم در بیان ادویه مفتت سنگ و طبخ و
و هر رطبی که بگیرند ظرفی بقدری که خواهند و قطعه قطعه کنند [illegible] باشند و کباب شده در عرق [illegible]
که در آن حل کرده باشند [illegible] مدت چهار روز [illegible] خشک کنند در مکان گرم پس سحق نموده [illegible] سازند
بعرق [illegible] بر آید لون آن [illegible] قوت و طعم و رنگ پس بر آید از آن عرق را تا آنکه [illegible]
و [illegible] که در آن [illegible] قدری از دهن البلسان [illegible] بر آن [illegible] خشک شود و مقدار
شربت از آن [illegible] درهم است و نظیر ندارد در تفتیت سنگ [illegible] و ادرار طمث و این از
اسرار است فصل دهم از مقاله دوم از جزو دوم در بیان ادویه اعراض گرده و مثانه بدانکه حصاة گرده و مثانه
که متولد می‌شود در این اعضا انواع کثیره دارد در قلت و کثرت و یبوست و حرارت و وضع و غیره متولد
از فضلات غذا [illegible] که [illegible] و عقد کننده آن [illegible]
عضو است یا ضعیف که در قوت هاضمه عضو و کثرت ماده [illegible] در آن عضو باشد و بدانکه اگر چه باشد
قوت دافعه ضعیف و قوه عاقده قوی خواهد بود انعقاد حصاة سریع‌تر [illegible]
حصاة گرده و مثانه است [illegible] بعضی [illegible] که در مثانه [illegible]
متولد می‌شود و اخراج شده است [illegible] الیهود [illegible] و [illegible]
[illegible]

[illegible] که باعث می‌شود [illegible] جمع [illegible] داخل کنند آن را ده
[illegible] صاف کنند و بر آرند [illegible] شده و قلیلی از [illegible] مذکور را چند روز
حل و عقد نمایند و [illegible] تولد شده باشد در حصاة در هر عضوی که باشد [illegible]
و اخراج می‌نماید [illegible] و مقدار شربت از این [illegible] درهم است [illegible]
[illegible] قطرات [illegible]
[illegible] نصف درهم [illegible] دیگر [illegible] قلیلی از [illegible]
و بسیار خواهد بود علاج کافی [illegible] فصل یازدهم از مقاله دوم از جزو دوم در معالجه استسقا و [illegible]
کیفیت حصول استسقا بدانکه فضلات که حاصل می‌شود [illegible] سه قسم است اول
مائیت [illegible] لحمیت و [illegible] ثالث آن [illegible] باشد اگر عارض شود [illegible]
عارض [illegible] متولد می‌شود استسقا صفت [illegible] که برای مرض استسقا [illegible]
[illegible] چهار حبه و [illegible] حبه [illegible] حاصل شود
[illegible]
[illegible] زعفران الحدید [illegible]
خواهد شد و [illegible] نصف درهم [illegible] نصف درهم [illegible]

درسنجهای کنند ایرا چند روز منولا پس برق ارند مریض بمطبوخ کنکا کو با الزیاق تا تقویه نمایند باغذیه
وادویه مخصوص درستمهای مفنی نمایند از ربّ افسنتین مصطبغ کرده باشند درنح فولاد در فصل
دوازدهم از مقاله دویم در ادویه اسهال اگر بهم باشند قوت با همزوج بی ممزوجش و قوت ان ضعیف
منولوح حادث میگردد در استطلاق یا و اگر جمع باشند قوت ممزه و از و قوت اخذه ضعیف تر لامیگردد
بهضم اگر جمع باشند بر رو ضعیف عارض میگردد در رقی المعده و رقی الامعا صفت سفوف که
از برای این مرض نظیر ندارد دیگر بذرا کنجد با دوا الاخیرین و شادنج و مرجان و تخم خرفه و تخم بارتنگ
وانشه ر لعسارت ارجندوا ربایشد و طور مبتلا و گل مختوم ازهر یک جزو او قیه کمون رغا ربی اوقیه
جزو جو اچهار عدد دارچینی نصف اوقیه زعفران الحدید طلی محرق صدف محرق السنی محرق
انفع ازهر یا یک اوقیه مجموع را نرم کوبیده و بخیز و کوفه سخته واین ازعجایبات است
بجهه انواع السهال و نزف الدم ازهر نوع که باشد مثل استطلاق ها و رعاف و رقی الامعا و
افراط الطمث و غیرانها والشتهای اینکه الشاق می دهند که بنوشند هر کرمرتبه اجتناب میگردد
زیرا که صحت یکجند از وش سیدن یکم برتبه او مرتبه و مقدار شربت از این دوا درهم است یا
بکماسنم درهم یا ما دلیه الحمد و بقعی یکجند استطلاق ها را مانیر و الزجاج با تریاق یا گل
مختوم طرین الخاد زعفران الحدید بکرید خبث الحدید ازرق که تقاف کر اللمعای باشد و فح
منو لا ینمو

در ادویه اسهال

منو لا ینمو در معادن حدید واز او انرم تسحق نمایند بر سنگ صلب یعنی سنگ سماق که دل تا نمایند و بگذارند
در ظرفی از زجاج و منفوس سازند بخل مقطر بقدر یک روز و از آن مالیسته چهار را الحکم و بگذارند در مکان
حار مدت چهارده یوم پس صاف کنند و برا سندارن خمل بالطبخ پس اگر خشک نمایند زعفران
الحدید است پس بشویند باب صاف خالص چند مرتبه تا انکه بر طرف شود ان از شرد
خشک سازند و نگاهدارند در مکان بارد و منحل خواهد شد پس مانند ابرادهم الحدید و این
نافع است جمیع سیلانات در اسهال سدم و سیلان رحم و سیلان منی و افراط حیض و البسر و سیلاول
راو قاطع نزف الدم است از خارج و از داخل شربا و درو را د مقدار شربت آن از ثلث درهم
تا نصف درهم است یا از ب غوطی یا گلکر و مقطع سدد کبد و طحال و منوی معده است ابرا
وارد است انگه بدهند اورا مطفقات و مسهلات پس بنوشانند برای امراض طحال با ماء الیفو
فتند روان یا با ماء الطرفا یا با و ارسیا و بر شا و بنوشانند برای امراض کبد با ماء الهندبا یا
ماء العنب و سیا یا با ماء الشکر یا و بنوشانند برای استسقا با ماء افسنتین و منوی معده و مانع
اسباب است اگر بنوشانند با گلکر و مقدار شربت از این مجهه اینی امراض از نصف حبه
تا ۱۸ هیزده حبه است فصل سیزدهم از مقاله دویم از جزو اول در ادویه مقوی جامع مدانکه
انجا مکرر ابرا (بعز زونه) و مثل الحوت نشوند قوت ممد و منفعت رفته نمایند بهم بمنی سیا طرون که بغیر حیض

خصیة الثعلب است

از خشک شدن او برطرف میشود رطوبت جماع ازان حب ایضا بتجربه رسیده است

دو حب است که بگیرند دانهای از مغز کلان او را دو واگذارند دانهای که خشک شده او را دیگی

کنند در وی و مقدار نمک و بگذارند در آن لوزن آن از مغز حب البان و مخلوط سازند و بگذارند

در قرع و نصب کنند بران انبیق اعمی بعد از ان ... باشند نصف شراب و تعفین نمایند

در سرگین تازه است سه ماه پس برآرند و صاف کنند این عرق را و بگذارند این عرق را

در سرگین تازه است سه ماه دیگر پس چون ظاهر گردد مثل خون پس صاف او گرفته و نقل نمایند

ازان را کرده بطریق معمول استخراج ... مخلوط سازند با ... احمر ... و گاهی ...

چند قطره از دهن دار چینی ... و این عرق ... و معین بر جماع است و نظیر ندارد

و ... میکنند ... و مقدار شربت آن از ثلث درهم است تا یک

درهم و ... بر روی آن قلیلی از شراب ریحانی و گاهی جهت المخلوط ... سازند با شکر

و ... بر روی آن قدری از شراب فصل چهاردهم از مقاله دوم در اوجاع مفاصل و نقرس

علاج مفاصل در ابتداء علت مسهل است ... میکرد ... از ... اگر ... مستحکم

گردید ... علاج ... مسهلات و مدرات و معرقات و ...

نمود در این باب ... مسهل ... برای ... و ... جمع کرد

ابن ...

[illegible]

از تمر هندی با این علاج صفت حب ... سورنجان و تربد و ورق سنا ... و سنا مکی و ...

... همه اجزا برابر ... جمع ... از نصف درهم در هر صباح ...

... و این مسهل کافیست در بعضی مفاصل و نقرس ... معروف مفاصل که مانع ...

... مفاصل ... لولو ... مفتح شده باشد در آن ...

و ... صفت ... که ... اوجاع مفاصل و نقرس ... ملح ...

... با موم باشد یک رطل ... شراب ... البطم ...

ربع ... اوقیه ... اوقیه و از ...

... رطل جمع کنند ... و بگذارند ... روز ...

و ... باقی مانده باشد در قرع ... در ...

... و این ... در تسکین وجع مفاصل و نقرس و ...

... این طریق ... و بگذارند ...

... عمل کنند ... بالکلیه ... بعد از ... مفاصل ...

... اقسام دواء ... روغن ... روغن ...

... روغن ... اوقیه روغن صمغ البطم و روغن ...

هر یک یک اوقیه مخلوط سازند جمیع را و تقطیر نمایند در حمام ماریه و تقطیر نمایند بار دیگر مرضع جمیع را
و تحلیل میدهد مواد را خصوصاً هرگاه لبه باشد عرق مذکور از حرارت صفت هر چه که بیند
خاصیت دارد بگیرند از گل سرخ ده قبضه و از قنطوریون اصل السوس رطب شش قبضه و مغز دهند جمیع را با ده
رطل از شراب مطبوخ قوی پس صاف کنند و بیفشرند و انچه در آلت پس بیرون آید شراب را بطبخ خوا
ماند در تنور حرارت معتدل پس بگیرند اورا و مخلوط سازند با ده رطل از شحم حنظل تا انکه بگردد مثل مرهم پس تقطیر
سازند با یک اوقیه از افیون محلول بشراب و یکدرهم از زعفران و یک اوقیه از گل و پس حرارت
نگردد اگر خاکستری رنگ و این با ظهرات در تسکین وجع مفاصل فصل پانزدهم از مفرادات در ادویه
جات مدامکه جمیع با انست که خواهد بود بتقطیر یا کثیره یا ملح یا مرکب از انها و جمیع انها محتاج است با نفوع
و از جمله چیزها که نافع برای این بید معد نیست و سهل جامع در استفراغ ماده که واقعند این معروف
عنبر با میزان قرمز
بلاصفحات بگیرند از چند دونها که با هر یه میشود در اماکن خرابه و معمور با نقدر که خواهد و کهنه هر تکه یک
در سرکه یکروز بگذارند انچه در وست از گوشت و سیاه اند گوشت او را پس بتنور و گرا استند تا انکه خشک
شود و بیرون شسته از مقدار ثلث درهم در وقت نوبه با جزوی از شراب گرم کرده در روستای که
باشند یا با قدری از روغن خوردن و بیرون شسته عصلی را از تشنیه تا انکه بیرون آید و مکرر است
ددی انکه محتاج شود بتکرار یا کرم بر او علی سبب است فصل شانزدهم در بیان جمیع حمیات لازمه

و دایره

دایره و لازمه حمی دایره و اوقات نوبه و لازمه را اول صبح بگیرند ربع رطل ثلث
درهم آب کاسنی یک اوقیه ملح افسنتین بتم معصود درهم و مجموع گرم شده دارکر
عسل لیمو باید ضعیف ربع رطل زرسندی درهم کنند قرص معده هم در بیان چهارمی
طلوع عرق و حمیات و بایه و امراض دایره و طرق تصعید گردیده بگیرند از بلبهای
مصعد شده اوقیه و منقوب زند بهمن حب الغار عرق لیمو و چهار انگشت در روی
ان بلستیه پس بیدار بریده در یک گرم دفعه پس چوبه برهم زنند تا اینکه آب
شود و بیمی بکند در دهان پس برداریم از آتش و بگذاریم تا سرد شود پس ربع جدا دار از هم
که در آن امر اخیره بر روی آتش حرکت دهند پس با چهار گرم از جمع شود پس ظرف دیگر
از تریاق و صطکی عرق شراب و استخراج کنند از ادویه ببخورند ثلث ... در شده
پس بگیرند از ری انجلیف و حب الغار عرق و منقوب زند بعرق و استخراج کنند ربع از
منقط پس جمیع کنند اینها را به نسبت زاید گرمشب مدبر و در بین تریاق ربع
انها یه ثلث باشد و یکدار زند در مکان حار در ظرف مدت چهار ماه در دانم دوای
از مرارات برای طاعون و امراض و بائیه و دایره و اگر نوشیده شود برای طاعون
و وبا در هر صبح مقدار [illegible] قطره با ... قطره با شراب ... با چوبه ... [illegible]

باشد از جمله که ماده را از عفونت و مانع میشود از حدوث طاعون و وبا را و اگر کسی را که عارض
شده باشد برای این طاعون و حمی وبا میدهند پس بنوشند از نیم مثقال تا یک درهم با شراب سیب یا شربت یا شربت
مناسب باشد از جمله و برادار ... عرق ... عرق طاقی
تصعید کبریت اما که کبریت را از آدم ... آن چیزی که عبارت باشد از لطیف غیر مصعد
مگر آنکه در معدن خود تصعید یافته باشد و به سبب حرارت معدن واقع شده باشد هم چنانکه میشود در بلاد
لطیفه در ... در جوانب ارض است زیرا که در آن کوهی است که دایم الاوقات
مشتعل است و همه ... نسبت این ... کبریت بسیار از معدن و ... در روز
که مشتعل میشود بعضی از ... روشنی رسیده و اهل آن جمع میکنند از او
در بلدان ... میان آن و میان کبریتی که مصعد ... باشند ... و کیفیت
تصعید کبریت این است که بگیرند یک رطل از کبریت و نصف رطل از نمک و نصف رطل از ...
محرق و سحق کنند جمیع را و بگذارند در آلت تصعید و بگذارند در ... از
بعضی ... و ... آتش تا آنکه مصعد شود کبریت و ...
که گرم شود ... بعضی ... میکنند ...
... گرم ...

اگر خواهند

اگر خواهند که کبریت مصعد نیز بود و خواهند که کیفیت ... و اگر مکرر تصعید از نمک و ... جدید باشد
سه مرتبه خواهند ... که ... تصعید اول برآمده ... نمک ... غیر مصعد جدید ... تصعید نمایند
و بار مکرر تصعید ... نمک در ... کنند و بعضی ... و میگذارند بر روی حفره ...
خندق ... باشد برای آنکه ... کبریت مصعد بود ... حرارت ... اکثر ...
در ... خندق ... کبریت مصعد ... صفت دوای زهر الکبریت
بگیرند از کبریت مصعد یک اوقیه و نیم و ... یک درهم و صبر و زعفران و ... از هر یک ثلث درهم
... حل کنند ... به گلاب ... صفت دوای زهر الکبریت دیگر بگیرند از
کبریت مصعد یک و نیم رطل و ... نمک ... صاف ...
... یک درهم زعفران نصف اوقیه سحق کنند جمیع را ... و بگذارند در آلت تصعید و
مصعد سازند ... مصعد ... کبریت ... تصعید ...
واجب است که آلت تصعید پر نباشد برای آنکه ... از نصف متجاوز نباشد و فواید زهر
الکبریت و این ... ساذج است ... و اما مرکب ... برای طاعون و حمیات وبائیه
و ذات الجنب و قولنج و جمع ... و ... مقدار شربت از ثلث
درهم است تا نصف درهم و اما زهر الکبریت ساذج پس ... شربت از آن یک درهم برای طاعون

باده کهنه مبارک یا با تریاق یا با شراب اترج یا با ماء بادرنجبویه و همچنین بنوشانند برای منع عفونت
دواب بلحیه و اورام و اگر بنوشند هر روز قدری از آن را مانع میگردد حدوث امراض بارده که حادث
میگردد از رطوبت و اگر بنوشانند برای جرب و قروح و امراض جلدیه و امراضی که محتاج است بتجفیف
خواه بقوه علاجی کامله و بنظر و نافع است جمیع امراض صدر و ریه را مثل ربو و ضیق النفس و سعال خواه
جدید باشد و خواه کهنه و مزمن و برای نوازل مزمنه و همچنین بنوشانند برای حمیات و مقدار شربت از این
در این علتها از نصف درهم است تا یک درهم بجهت قوت و مزاج علیل و کاهیت که میسازند از این
جوارش با شکر و کتو او میپوشانند و جایز نیست نوشیدن این دوا بر زنان حامله بجهت خوف اسقاط

صفت یاره تریاق میگیرند از تریاق جدید پنج اوقیه و مر یک اوقیه و نصف دارچینی زعفران از هر یک
نصف اوقیه کافور [illegible] در ربع [illegible] ممزوج سازند با عرق شراب که خوب جیده باشند در ظرف الکلیخا
بعد [illegible] بقدر یک چهار انگشت بر روی آن باشند و بگذارند در مکان حار تا اینکه بر آید لون آن
و صاف کنند و ممزوج سازند بعرق شراب دیگر باره و بگذارند در مکان حار تا اینکه بر آید تا لون
آن پس صاف کنند و بگذارند با عرق اول و باز ممزوج سازند در عرق شراب دیگر و بگذارند در مکان
حار تا لون آن بر آید و صاف نمایند و صاف کرده آن در [illegible] کنند و نگاه دارند و بعضی دستور [illegible] از آن
تا اینکه چیزی از لون در آن باقی نماند و هر گاه در عرق دیگر ممزوج زنند لون و طعم آن تغیر میکنند پس جمیع
عرقها را پانچی

عرقها را پانچی جمع نموده مقطر سازند و نگاه دارند یا اینکه بطور دیگر بنا نهند که بگذارند بر آن شش اوقیه از
ربع ظرف و بگذارند در انبیق بر آتش [illegible] و تقطیر کنند تقطیر او را بعد از اینکه قدری اجزای حمره را تقطیر نموده
مقطر [illegible] را بر ارض مجدد دیگر انداخته چند روز در حمام ماریه بگذاشته باز تقطیر نمایند و باز مقطر مرکب
را بر ارض مجدد دیگر [illegible] تقطیر نمایند بهمین دستور مقطر قبل را بر ارض مجدد مکرر [illegible] مجدد مقطر
سازند تا تمام اجزا بعینه [illegible] مقطر گردد و در هر مرتبه مقطر سابق را بر ارض مجدد دیگر اندازند باید
چند روز در حمام ماریه بگذارند تا خوب تخمیر یابد بعد از آن باز مقطر سازند و یک مثقال از [illegible]
را برای طاعون با شراب استعمال نمایند دافع سمیت و حالت عرق و [illegible] اعضا [illegible] دافع جمیع
امراض است و میرسانند که [illegible] از شربت [illegible] آن [illegible] باشد مثل [illegible] خواه جوهر
کرده او را اوصاف میکنند [illegible] و نافع است جرب [illegible] را و نافع منع عفونت را و [illegible]
آن و [illegible] و [illegible] وجع احشا و [illegible] برای حمیات و خفقان و تریاق دیگر [illegible] کنند
با باده کهنه المبارک که [illegible] شراب یا چیز دیگر که مناسب علت باشد از [illegible] فصل 18 پنجم در دواء
تریاق [illegible] و صفت تریاق نافع سموم میگیرند از [illegible] ابهل خشک که [illegible] نصف
رطل [illegible] از [illegible] بعد از آن پس میگیرند از تریاق [illegible] چهار اوقیه و روغن [illegible]
[illegible] اوقیه [illegible] مرجان از هر یک [illegible] درهم [illegible] اوقیه خشک [illegible]

بکوبند و بپزند تا بقوام آید بقدر قوت ساعت کند و لعل و مقدار خوردن بکار برند تا نفع یابد سمی از سموم که از او زایل

سموم سمی را دفع کند برای سموم و این تریاقیست عظیم النفع جلیل المقدار که نافع است مر جمیع سموم حیوانیه

و حیوانیه و نباتیه و معدنیه نافع است جمیع اورام سمیه و طاعونیه را و اگر بنوشند لیکن ثلث درم

از آن هر روز این دوا بهتر از ضرر سموم و حدوث طاعون و بنوشند از این دوا از امراض سمیه

لصف درم و ما حسبه المبارک و کمال الفقه فی ما افقده که مجرب شده است که بخورند از آن مرتبه

دیگر هر چند مقدار یکدرم از سم خورده باشد یک اوقیه از عرق آن با کرام شربت بنیسان اخراج میکند سم را

بعون الله تعالی صفت دوائی که نافع است جمیع سموم را از معدنیه و حیوانیه مرکز

از خون بط بطحیه و بیاری خواهند و مقطعات رانده در جام ماریه و بردارند و لگاه دارند که بحر الکه

ماند در بعضی تریح و حیث تا بند بسرکه زده لعقه بط فی سنگدان طاوس که دیوار ماند تا جوی

خاکستر مقرون زده در مغلاة خون بط انجام نماید تا اخراج کند قبل از آنی مذکور شد بس سحق

نماید طلا را خون چکیده بط که تماما ماند و در بعضی تریح که مذکور شد بسیار از آن و مقدار دو از این

رطل از مجموعه یک اوقیه از کهربا و مرجان و موم که مقدار کف نسحق بنمایند و درب

موم و صدو دار از هر یک لصف اوقیه با زهر سه درم تریاق چند یک اوقیه لصف

سحق نماید جمیع را منقوش نماید از جب صنوبر مقدار یکی از الکنی تر بود او تا دسته

و حکم گوینده و هر ظرف لف جوار نهند و هر روز لعقه تخورند بقدر یک گرم و بنوشند از این لصف

اوقیه با شراب یا با سرکه و بعضی بر آن نوشته که از سموم حیوان است که کسی را عقرب گزیده

باشد مگر که علاجی نمود سموم انسم لعوا الله که قصد نمودند از معالجه این دار جزو این دوا

جراحت و قرحه و صفت دوائی که نافع است جمیع جراحات را که تازه شده باشد از شمشیر یا تیر

یا شمشیر یا نیزه یا غیر اینها و هر زخمی که بر رو آن بپاشند بر طلاکه ضرری وکمی و بسیار بر که جلد و لمعی

نایب و قنطوریون و رادانه و مشک تر ادو سبع که بسته مند در لطیفه و بعضی که تریاق

سفطین در تحفه المومنین مسطور است که با الله اعلم و آن زخم را علاج نماید و جراحت را بیان

میدانند و آنکه سمی میگویند با ثبت رسیده و سمعی که در سنگلاخ میروید و برگش صلب است و از باینه

آن بیز صلب و عطرات از هر یک لصف اوقیه و ما تی یک بیتم اوقیه موم سفید دانه و از هر

یک اوقیه لصف مسکی یک اوقیه موم سفید یک اوقیه زیت همه را با هم سحق کنند

مجموعه بعد از طبخ آن بشراب و مقدار آن در ظرف کرم یا در شمع را کرم تا آنکه با آن هر اول

انکسار حاصل کنند و مرهم نماید این عمل را تا بهم ماند در اوائل جراحت و از هر دو از عمل

نماید بس علاوه در بر تقسیم نمود رطوبت حاصل و در هر پنج روز از او عمل را نموده در علاج آن زخم بیت

است و در بعضی قرحه آنچه از او است آن دهم بس بر طرف از و در عمل البطم و سبع و طین و زرنیخ

المع

ادویه لطیف مغسول نمایند بآب [illegible] ریقون پس مجموع را در ظرفی [illegible] نگاه دارند [illegible] روز در

آفتاب گرم تا آنکه نضج یابد پس بر دارند از آن [illegible] شراب [illegible] خواهند در [illegible] ظرف

چینی [illegible] مثل عسل [illegible] است [illegible] و در ایام [illegible] که هوا سرد [illegible]

و بهتر آنست که [illegible] از او [illegible] رطل [illegible] است [illegible]

بیشتر [illegible] از شراب و بعد از آن [illegible]

رنگین [illegible] عطر [illegible] طلا [illegible]

[illegible] از [illegible] است [illegible]

استخوان و خلع [illegible] از جای بیرون رفتن [illegible] است [illegible]

استخوان است از مکان [illegible] عضو است

بجهة [illegible] منقطع و شکسته [illegible] باشد و این علاج جامع است [illegible]

باشد [illegible] از هر یک نصف رطل مرداسنگ طلا [illegible] از هر یک [illegible] اوقیه

[illegible] از هر یک رطل [illegible] نصف [illegible]

نصف رطل [illegible] است موم از هر یک رطل و [illegible] البطم رابع ۲۰

از هر یک نصف رطل [illegible] اوقیه [illegible] زرنیخ [illegible] از هر

[illegible]

سنا [illegible] و [illegible] از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] و معطس

و شادنج عدسی از هر یک [illegible] اوقیه و نصف [illegible] و [illegible] مختوم و [illegible]

ابیض از هر یک [illegible] اوقیه [illegible] زعفران [illegible] و کافور از هر یک [illegible] اوقیه و کیفیت

ساختن آنست که جمیع [illegible] از جا [illegible] و [illegible] حل کنند

[illegible] آتش خفیف [illegible] مرداسنگ [illegible]

[illegible] مرداسنگ [illegible]

دهند تا منعقد گردد بعد از آن [illegible] روغن حب الغار و موم و [illegible] البطم بعد از آن زرنیخ

را که حل کرده باشند [illegible] آتش [illegible] چوب [illegible] آتش [illegible]

[illegible] قطعه قطعه [illegible] بعد از آن [illegible] ادویه [illegible]

باقی را [illegible] بعد از [illegible] کافور را که محلول کرده باشند [illegible]

باشند [illegible] روغن زیت و موم [illegible] علامت تمام [illegible]

بدست [illegible] منعقد [illegible]

بروغن [illegible] قطعه [illegible] نگاه دارند [illegible]

و جروح [illegible] و جروح [illegible] قوت دهد [illegible]

و برویاند گوشت در قروح و جروح و التیام دهد جهت طلا در بیماری حصبه و فوائد دیگر در بیماری حصبه مشهور شده است در
یکماه از دوای دیگر ظاهر نشود و نافع فساد و عفونت است و ازاله میکند و تنها سائیده با عسل طلا و برگ آس کرده
گوش و خنازیر و سرطان و غیرها از اخراج انها و نافع است بجهت بثور خبیثه و تحلیل میدهد صلابت را و اکثر نافع است
و نافع سرطان و خنازیر و بواسیر است منفعت کلی و منع او جاری است در هر عضوی که باشد و برای فتق از جهت
درد پشت و بواسیر بلا مثل و رفع فتح با سنگ ساییده هرگاه کرم شود صمغ حجر الرحمت نامیده اند
این حجر الرحمت باشد و گویند که چند از آن طلا در یک رطل و از آن طلا با نصف رطل و نیم با آن رطل و نصف
و بار امر و هم از هر یک را و قیمه طلا و نیم ... و هم بر آن نصف و هم ... و هم ... الحمد از هر
یک نصف اوقیه را خوب نرم کنی و در دیگ با صمغ عربی ... مثل ... با گلاب ... اکثر
نرم و متصل او را حرکت دهند با چوبی که نزدیک انعقاد رسد و بدارند در آن نصف رطل از عصیر آب
و چهار اوقیه از گلاب و همه حرکت دهند و با آتش منعقد گردد و مثل سنگ شود و از آن مثل بندق یکی را در دهان نهند
برای دفع حب و فواید این حجر را تعداد توان کرد صحت بخشد قروح را که در جسد میباشد و خشک
میکند از او و نافع زوال و مقوی عضو است و سخت کننده دندانها و رویاننده گوشت بر دندانها و
نافع جراحات و ریم و ازاله کند چرک و هم جیب است از جهت اگر طلاء سازند بر لثه و دهن و
بپاشند بر جراحات و نافع است زهر را با عسل و با گلاب و الوردی یا با عصیر الرازیانج و ریش را زخم را
اگر طلاء سازند

اگر طلاء سازند بر انها و دیگر نیز رویانند و طلاء فم و بر حکمه و در بیرون است و نافع سرطان و قروح فم و دهن و
را ازاله کند عفونت قروح و منفعت آن ابدان و نافع از جنگ انگشتی را بکیفیت استعمال آنکه بر ابر انگور خشک کند
یک اوقیه از آن یا در یک رطل آب و با آن طلا به بدن زنند و طلا دارند بر قروح و جروح برای قروح فم و دهن با گلاب معطر
مانند بآن صفت یا از حب و نرم کنند و در صمغ با کره از غبار و خاک و چرک نگاه دارند از حب مقطر و خشک
کنند و نگاه دارند در ظرفی و مثل شراب زنند از اسنان مقطر مقدار یکی چهار انگشت بر روی آن بالا نهند و نگاه دارند در مکان
گرم یا بر رباط حار باید چند کنند گشت در آن مکان از او آنکه در آن روی و معده بدان است و نگاه دارند تا اینکه
بر آید لون آن و بر صاف کنند و نگاه دارند در آن حب مقطر دیگر نگاه دارند در مکان حار مثل اول تا اینکه
بر آید لون آن و مکرر کنند این عمل را تا اینکه باقی نماند در آن حجر الوان لیس بر اینها و از آن حب الطبیخ لیس
بشوید انرا با آب حار چند مرتبه تا اینکه رفع شود حموضت آن لیس طبیخ دهند با آب و بر آرند و بجا آرند
بنحوی که سابق معلوم شد و اگر نگاه دارند هم را در مکان و آنرا صمغ مخلوط شود و ابتدا او انقطاع حرارت باشد بسیار و
دفع میکند و رفع ترشحی را از بدن و دافع جمیع قروح و جرب و خنازیر است نباید تعدیل حدت ابدان و
آن میباید و همچنین این سرگه معتدل معدنیات و دفع حدت ابدان و نافع است و از بیت انگشت از
اعضا و این علاج کامل تمام است برای قروح عفنه و ردیه و خبیثه مثل سرطان و غیر آن و آکله و جمیع
قروح رطبه و اگر حل کنند از آن در ماء السلیخه یا با عنب الثعلب و طلا کنند از آن حمره و نمله

صموت میدهد اینها را در زبان فلفل و اگر طلا کنند اینرا برا و بلادم با روغن بابونه تحلیل میبرد اینرا و اگر طلا کنند
محلول اینرا با دهن جمع البطم یا روغن سوختن طلاس زنند بر جراحتهای کارد و شمشیر و نیزه و غیره بر آرد
صحت بخشد اینرا و بنظر است برای قوت است دل طان و برای سیارات خرخشم یا گلاب یا ماء
افراکحبا و اگر برشته شد مقدار چهار حبه اینرا با شراب سکنجبین میدهد و جهت قولنج بلاد برشته شد برای
او بلادم احتیاج رسته حبه یا ماء الصلح برشته شد برای حمی ربع و امراض طحال و جرب کهنه نبند
عنه بلاد برشته برای سیلان منی و طلا کنند اینرا از خارج با دهن الورد و این شکل مشهور است میان ارباب
صناعت کیمیاگری اگر لفظ کنند صاف برای اینکه استخراج کنند روح از و مقول کنند همین روح را بلای ان
وجع کنند با دست ملکمنر بعد از ان ... باشند با ماء از ... هر ... از ان دست ما تجربه بعین
کرده ایم الحمد لله الکریم و ... از دست ما نرسد مقدار الکست صفت ماء برای الضفدع که ... است
بربان الانیه یعنی ولید ... بار ... و آن ایست که بگیرند بر ضفدع در آخر ماه از اول بر ضفدع چرلیت
که می باشد بر روی آب مثل طحلب ... سفید و نیز وی ... و مقطر سازند اینرا در جام
ماریه و بر دارند آب مقطر اینرا و بعد از ان بگیرند مرد ... از هر یک ... اوقیه زعفران نصف اوقیه
کافور سه درهم و سحق کنند جمع را و تر کنند به آب مقطر ... و خشک کنند و باز تر کنند و خشک کنند و باز
تر کنند بهمین قسم تا هشت مرتبه و اگر برشته شد ازین ... درهم با ماء ... محلول ... یک بار
خشک میکنند

حسن میکنید نقش ... هر جا که باشد بکشد ... از خارج نیز جاذب خون است و تسکین ...
و وجع مفاصل را که سبب از حرارت باشد اگر طلا کنند اینرا با خل و این آب ... اگر حل کنند
در ... قلیل از ... و طلا کنند بر مفاصل ساکن ... و وجع اینرا صفت ... الحکمه ...
است اگر طلا کنند بر آن بگیرند از زیبق مقدار که خواهد محلول سازند ... دانسته شد ...
زیبق از ... و ... در ... است و سحق ... با ... و ... در ... مقدار ...
چهار انگشت بر روی ... باشند و ... چهار روز و ... هر روز ...
پس صاف کنند از ان ... مقطر ... در ... خواهد شد در ... زیبق و ... محلول ...
و مکرر ... کنند ... محلول شده باشد از زیبق و ... و بعد از ان ... اول ... مجموع و جمع
از محلول ... با این طریق هر قدر که خواهند و طلا کنند بر ... و جرب ... کنند از ان ... و ...
صفت ... هر ... که ... از ... از هر یک ... اوقیه
و ملح ... با شراب برای ... و بعد ... سازند اینرا در آب ... تا ... بگیرند ...
مغسول ... با آب ... مقدار ... و خشک کنند ... و سحق کنند و بعد از ان بگیرند ... اجزا
جبلی و صندل ... و ... و ... از هر یک ... اوقیه ... برابر ...
ادویه ... باشد ... و در ... و اگر ... باشد ... در ... خواهد ... بهتر ...

باشد کهنه نباشد و مخلوط سازند با بعضی از سموم و غیره و کهول کنند با چوب مجروح نکو و مثل این مرهم را کرده در دو دیگ جدا ریزند
برای دفع جراحت و این مرهم نافع است جمیع جراحات را خواه از شمشیر یا تفنگ یا خنجر و غیره در هر عضو که باشد
و این از مجربات است و علاج میکند و صحت میبخشد جراحات را بغیر آنکه محتاج باشد به مرهم دیگر و بلا وصف
آن بعضی میگذارند این مرهم بر چوب یا بر خرقه که باشد بر آن جرح از خون جراحت و اگر میگذارند این مرهم
بر بعضی از جراحت از آن شده یا کاردی یا پیکان یا تیر یا رصاص ... بیرون آورد از جراحت آورده باشد
یا جراحت از آن شده باشد ولکن همه را بند و جراحت در مکان معتدل که محفوظ باشد از دل و ... جهت
خواه باشد مجروح از جراحت باذن الله تعالی و اگر جراحت جدید باشد مستعد باشد بعد از روز رنج خشک شود و جراحت هم
غایر باشد یا پنهان رنج ... باشد ... و وصول این مرهم فقط ... باشد این مرهم را برای صلح ... باشد ... از ...
که مذکور شد بر هر کدام ... و میگذارند بر زخم اگر زخم عمیق باشد میگذارند ... و ... باشد
این مرهم را بر ... یا بر ... چوب یا بر ... بر روی جراحت ... عادت
و باید میگذارند بر ... جراحت ... از ... یا پارچه ... یا آنکه ... کنند یا ... از
دل مجروح و میگذارند بر جراحت و ... این ... و میگویند ... است ... که
فهم کنند بر آن صدف ... برای آنکه این ... عجیب البته ... میکند این جراحت را ... تر
برای آنکه ... طبیعت را اشتغالی لیس البته اصلاح جراحت میکند و صحت میدهد

و نیز ام

و نیز ام ... از آن ... که ... آنکه ... خواص ... هم که شد ... از ... و ... کنند
... این ... است که در ... ... عالم ... جدید در ... طبیعی ... ابد ...
این مرهم ... است که در ... است ... عالم ... جدید در ... از فنون ذخیره اسکندری شده
ما ... و ... این علم جزو کیمیا که خاتمه کتاب کیمیای بلیناس و ... از فنون ذخیره اسکندری ... الحکما ...
خوب رساله ایست در ... معالجات ... رسانیده نسخه چند از ذخیره اسکندری که ... رومی ... قطعه ... شمار ... قطعه
حکیم ... اسکندر بعنوان تحفه و هدیه با ... و ... رومی قطعه ... بعضی از ... جاده و
او ... مشتمل کرده ... نظر رسیده و از جمله فنون غریب ... بعضی از ... کیمیا
دستورات و ترکیب چند ... که ... بعضی از امراض صعبه و موافق طب کیمیا
که از ... در اسرار است در اعمال صناعت در نظر این کمین مستحسن افتاد از آنجمله ... نقایم
که ... در ... است ... خاتمه کتاب مقرر داشت و این جزو ... که منتخب از ...
دید و اصل در رساله مرموز ... کرده خاتمه کتاب ... و این جزو کیمیا که ...
ذخیره اسکندری و خاتمه کتاب کیمیای بلیناس محتوی شده در ... آن ... اقل از جزو کیمیا ...
که ... است در ... صناعت ... السرار است ... طلا ... اجسام از ...
که ... است در ... صناعت ... دو ... است ... و ... بسیار ... نیز
است ... آنکه ... از آفات ... دو ... اند ... است و ... طلا و قبول ... چه
اعظم ... نور ... رنگ ... و ... لیس چه ... است ... طلا ... نیز ...
بآن میکنند ... مخصوص شده ... سید ... طلا ... بر ... و ... نیز

اشرف حیوانات و حیوان اشرف اجسام مرکب است پس گردیده طلا در نسبت تقسیمت مناسب با
انسان و برای آنست که بعضی گفته‌اند که اعتدال کم شود از بدن انسان و اخلاط و رطوبت و اعضای آن هر گاه
کار تدبیر کنند به تدبیری که سزاوار است برخواهد آمد افضل ادویه و ابلغ سموم و اعظم مرکبات عجیب با تیز
در اجسام دیگر پس بفهم این را و بر این قول که و این جزو مشتمل است بر چهار راه است چاه و دستورات
و ضایع و اهمال نشود راه اول بعمل آمدن آب که موسوم است به صابونی می گیرند صدف صفا
بهر بیستر بشوراند مقدار بسیار از آن را و الصاف کنند بر آن آهک غیر منطفی خشک و وزن هر دو
از قلی که اشخار باشد و هر دو را الستحق کنند مثل غبار پس در حوض کلان انداخته آب بر روی آن بریزند
اینقدر که هفت انگشت بر روی آن باشد و مقدار بسیار از کاه گندم در آن بریزند و مدت
هفت روز بگذارند روی حوض زلال شفاف در حیث پوشیده پس آن را بیندازند حوضی دیگر و این آب زلال صافی
این آب از اینجا به حوضی دیگر که برای این ساخته‌اند جاری کنند پس آن نیز راه اول که موسوم است بالصفا
بوشر است و فواید و خواص این مذکور خواهد شد استخراج ماء [illegible] صابونی دویم الحمیر است به
دو رطل بگیرند از صدف محرق یک جزو و از بورق و غیره منطفی یک جزو و از نوشادر یک جزو و از زرنیق
سدس جزو و از ملح سدس جزو و همه را الستحق کرده یکی بهم بیندازند در آن از کاه برنج که کوبیده نرم
کرده باشند مقدار بسیار پس بگذارند در حوضیکه سابقاً مذکور شد و بریزند بر آن از ماء صابونی که

که اول مذکور

که اول مذکور شد مقدار هفت برابر حجم اجزای مذکوره و مذکور زیر سر آن حوض بلا آتش تا چهار ساعت درجه
بپوشند و بگذارند مدت چهارده روز پس آب صاف حوض را بگیرند بار زلال آن به حوضی دیگر جاری کنند که مذکور
و این ماء دوایم نامیده شده بعد از یافت قوت این کمتر است از ماء صابونی است استخراج ماء
سیم که زعفرانی می نامند بگیرند نمک مقدار ثلث رطل و نوشادر یک رطل و طبخ دهند در یک دیگ و
ثلث رطل آب تا نیم بماند چهار رطل و باز هشت رطل آب در آن انداخته طبخ دهند تا چهار رطل
باقی بماند و به همین دستور هشت رطل دیگر آب در آن انداخته و بجوشانند تا چهار رطل باقی بماند تا اینکه
هفت مرتبه چنین بعمل آید پس در مرتبه هفتم که چهار رطل باقی بماند از آتش فرود آورد در بر آن
صدف محرق مذکور بقدر آن مثل حجم شود و وزن صدف و روی آب بریزد و بلیلی در آن آب
نوشادر و بلیلی وزن آب ربع ریزند و بعضی مقدار نیز زرنیخ و مثل آن نیز اشخار بعد از آن
که همه کوبیده و الستحق کرده باشند پس همه را ممزوج کرده در حوضی مذکور انداخته بقدر هفت برابر
عمل اینها از ماء دوایم در آن ریخته سر آن را بپوشند مدت ثلث بگذارند و بدستور بعد از آن مدت مزبور
زلال اینرا در حوضی دیگر دور از آن حوض بگیرند این است آب سیم که زعفرانی نام دارد و
استخراج ماء چهارم که غایت تحصیل مطلب و موسوم به طیرانی است که بگیرند از براده طلای
و براده حدید و براده رصاص سیاه اجزا متساویه و الستحق کنند بطریق حلیه با خل مصعد یک جا

کرده باشند در ظرف سفالی چرب نوشته در و سفالی چرب از مطبخ بسایند بغایت چرب باشد که مقطر سحق
و حل کرده در آفتاب خشک نمایند و اضافه کنند بر آن وزن نوشته در و سفالی وزن آن زرنیخ و ثلث وزن
ترکیب زرد و سفالی برابر جمع کنند آب برکشیده و مثل آن از صدف محرق و محلول سحق کنند با هم پس از
از سحق از آب سیم که غبار آسولی است بمقدار هفت مثقال غبار آن و میدارند در جام از جلیس نوعی شده دار
که لاغیه و نرم باشد بمقدار آنچه برابر اخلاط مذکوره نگاهدارند مدت هشت شبانه روز پس برداشته صاف
از آن نگاهدارند و این است آبی که اطباء آب سرسام دارد و این فتنی مهلک است هر حیوانی را بخورد هلاک کند در
حال آن نیز اعظم الضرر است بیلاج و بدین سبب که امر کند هر کس که مبادا کسی این امر بداند قطعه از سیاه
بقطران آلوده و در منفذ بینی نگاه دارند و ارسطاطالیس میگوید که آیا این سم نگاه دارند حیوانات این امر قطعه پارچه
در گلاب و کافور آلوده نگاه دارند در منخرین چه بعد از آنکه خبر از و غرض یعنی آن در استنشاق کرده باشد انفع و
اسلم است در ذکر آب چهارم که از او بر آرسام دارد و آن است که اگر نگاه دارند جزئی از آن را در ظرف و نگاه دارند
در ظرف عضوی را از اعضای حیوان مثل دل یا جگر یا طحال یا گوشت و پوست شده بر ظرف بالای الحق که از
اهل الحوط باشند نگاهدارند تمکث پس در غرغره آب مخلوط نمایند جزئی از آن الم امکان آب و حاری مختلط
پاک شده باشد و هر حیوانی را فرو برده در این آب بقدر نیم ساعت نگاه دارد که تمام اعضای او مهری
و ملمع شده ممکن نیست که پر دوا کند قلیل از آن را در چشم کسی که در خواب باشد بگشایند الفور چشمهای او
جاری دارد فوراً

جاری دارد و فوراً در آن حال خواهد شد که طبیب نتواند دید که چه است و اگر کسی استعمال کند چند قطره در بینی و گوش
کسی عارض میشود در دماغ و اعصاب او تشنج بعد از دو روز هلاک میگردد و هر ظرفی از مس باشد که آن را فرو برند در
این آب و نگاه دارند یک شب مثل موم نرم شود و بماند تا قطعه‌ای که با او چسبیده شده است ظاهر و باطن او بالتمام اثر کرد
قصد کنند که دور کنند او را لاعلاج خواهد شد از دمیده فصل در تریاق مختصر و سموم مهلکه و دوای مجذوم و مجنون
در بیان تریاق خلاصه کنند از سموم ازین جزها میگذرانی است در خزانه پادشاهان بسیار قیمتی می باشد
و از تریاقات مجرب که در نزد ایشان عزیز بوده و از علماء پوشیده می‌داشتند از جمله این تریاق است
که معروف است بالیبا اولیس و غیر این حبات المسموم است که بها حب الغار ده درهم و از سنبل
الطیب چهار درهم و از جنطیانا رومی پنج درهم و از پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ
سوطری و پوست بیخ رازیانه و بیخ سوسن آسمانی و زراوند طویل از هر یک شش درهم و از تخم سلیخه
قرنفل و قاقله و قردمانا و فرفیون و زنجبیل و زعفران از هر یک دو درهم همه را کوبیده و بیخته و باز
وزن ادویه عسل معجون ساخته در ظرف چینی نگاه داشته مقدار شربت یک درهم و لطف است صفت
تریاق دوم ترکیب مبارکی که در دفع همه سموم مجرب است فلفل پنج درهم و جنطیانا و حب الغار
و اسارون و شیطرج و بادرنجبویه و عود هندی از هر یک ده درهم برادهٔ صندل و مروارید
نقره و بهمن سفید و مرجان و قسط و مصطکی و لادن و کندر و قرفه و سادج هندی و قرنفل

و زنجبیل از هر یک شش درهم و صعتر و بیخ کبر اسارون چوب از هر یک چهار درهم همه را کوبیده و بیخته با سه وزن

ادویه عسل کف گرفته معجون ساخته نگاه دارند صفت تریاق بیمارستانی نامیده اند از اجزای اتریس بولس

و نام دیگر آن هفت الحیات است بگیرند از جوز هندی مقشر ده رطل و از آب برگ الصبر ربع رطل و از

دارچینی نصف رطل و از قاقله صغار ربع رطل و از قرنفل و ساذج و زنجبیل و مصطکی و سنبل ازرق صاف

و کبابه از هر یک یک اوقیه از زعفران نصف اوقیه و از زرنباد و ماميران چینی و عاقرقرحا و فلفل

و دار فلفل و تخم جزر و بزر الرشاد و تخم بنج و تخم ریحان از هر یک سه اوقیه و سعد و کندر از هر یک

یک اوقیه و از جوز کیا نصف اوقیه سکبینج یک اوقیه فرفیون نصف اوقیه حلتیت دو اوقیه فرازیون

یک اوقیه جعده دالسته از هر یک نصف اوقیه همه را جدا جدا کوبیده بیخته در سه وزن ادویه عسل کف گرفته معجون

ساخته و مقدار شربت از این برای دفع سموم و نیش حیوانات سمی یک مثقال است صفت ترکیب

تریاق در دلوس که قرص آن متخذ از لحم حیات است بگیرند افعی که هنگام تابستان افعی گرفته باشند

و سر و دم آن باشند و قطع کنند سر و دم او را به یک ضرب و شکم او را چاک کنند و امعاء او را بکشند اندرون

و بشویند شکم و تمام اندام او را به آب نمک هفت مرتبه و بشویند و به آب شیرین بشویند تا اینکه گوشت مثل موم نرم

پس طبخ دهند با آتش ملایم معتدل تا نضج بیابد و بعد از آن گوشت را بردارند از آتش و بکوبند در هاون

و بیدارند بر آن این ادویه را در هاون سنگی این ادویه را کوبیده قرنفل پنج درهم الحیه جز بوا

فاقلیا صغار

فاقلیا صغار از هر یک پنج درهم زعفران ده درهم تخم جوز السرو سه درهم فلفل دار فلفل از هر یک ده درهم

قردمانا چهار درهم حب الغار مقل از هر یک ده درهم حنظل تا پنج درهم همه را کوبیده و بیخته مخلوط

سازند با افعی مسحوق در هاون سنگی خوب در عسل کف گرفته سازند و بیدارند بر آن از عسل کف گرفته

بقدر یکی ادویه در معجون تواند شد و نگاه دارند مدت سه روز در ظرف پس بگیرند افیون دو درهم و سایر

سه درهم تا دو درهم کمتر نشود درهم زعفران بقدر حاجت که در معاجین مخلوط سازند و نگاه

در ظرف چینی تریاق عجیب العمل که قهر و غلبه میکند بر جمیع سموم بر آنکه دارد از بدن بعرق و مقدار

شربت از آن نصف مثقال است فصل در ترکیب مرهم است که نافع است برای جراحت

گر بیت روز مثقال بیرون آید کند گر بیت مرهم در کوچه جدید بر روی آتش ملایم و خود کنند که از زند

بر آن شعله آتش تا اینکه در کند ... و بشورند و قشر ... کند و بیدارند در آن موم تا مقعد از مرکز

واندک مقدار بیفزایند تا اینکه این همه مخلوط شود پس از آتش بردارند و مقدار ... کرده پس بیدارند

و موم و چیمن را در تابه کوچک بر روی آتش تا اینکه از آن شود پس مخلوط کنند و نیز بر وی در آن تا اینکه

گرم شود پس بردارند از روی آتش و نگاه دارند تا سرد شود و منعقد گردد پس نگاه دارند در شیشه و از آن ...

بند بند خواهند بر جسم فاسد هر گاه که اراده کنی ... پس مقدار یک دانگ از بیرون

مخلوط سازد در طعام یا در آب و بخورد ... منظور است خواهر ... صفت دوا

در شقاق بکنند بوم را بگیرند از مخلوط مرزنجوش [illegible] که از طریق فهم کرده‌اند بمقدار یک دانگ و از

روغن گاو بمقدار آن [illegible] پس روغن مرزنجوش [illegible] در سطل [illegible] الکن کرده بآن سعوط فرمایند بعد از

سعوط مرزنجوش را حکم نمایند که آب [illegible] و روغن بعد از آب شدن بیندازند در آن خلط مرزنجوش را با [illegible] آنکه

و مخلوط کرده در سعوط بفرمایند و بوم را که اعضای او متفرق شده و گوشت بدن او [illegible] شده باشد پس

بتحقیق که [illegible] خواهند شد و [illegible] و صحت خواهد یافت صفت ترکیب [illegible] المجنون اینست

مجنونی که از [illegible] و [illegible] شده و هیچ وجه علاج نتوان کرد بگیرند از دماغ بوم بوزن یک دانگ

پس از آن خشک کنند [illegible] بمقدار یک دانگ کافور در آن [illegible] کنند [illegible]

باید و داخل کنند در آن یک دانگ از خون [illegible] سعوط فرمایند مجنون را [illegible] بقدر

[illegible] بمقدار [illegible] چند قطره [illegible] بتحقیق که صحت خواهد یافت مجنون و نوع دیگر بگیرند

بقدر [illegible] از روغن [illegible] گرم کنند در [illegible] سعوط و آب کنند و [illegible] در آن بوزن یک دانگ

از این خلط [illegible] سعوط بفرمایند این مجنون را [illegible] باشد [illegible] در علاج او نماند

و لا [illegible] صحت خواهد یافت و بر طرف خواهد شد از آن جنون باذن الله تعالی

... او را وداع کرد و پاهای خود را
جان بجان آفرین تسلیم نمود و سید الشهدا صدا به وا اخاه و واسیداه بلند کرد و صیحه ای
... بر خواست پس مظلوم کربلا به تغسیل برادر بزرگوار مشغول گردید الحاصل
شود و نفش کرد پس از آن اصحاب و انصار و دوستان و بنی هاشم همه جمع شده باگریه
بر سر میزدند همه وا اماماه و واسیداه و واحسناه می گفتند پس آن بزرگوار را ... تا در
روضه رسول الله شدند خلق ... از پی تشییع جنازه آن بزرگوار حاضر شده بودند و زنان
حبشه و زنگ و حبشی ... که مشرف شده بودند بروایتی یکصد و پنجاه نفر بودند موافق
سیصد نفر زن بودند که همه در عقب جنازه آن سرور وا اماماه می گفتند اما ...
... مروی است ... ابی عبدالله که سه شبانه روز بعد از ... خاکهای کربلا
... چوب ... و عزاداری ... بجز ... هوا در ...
سید الشهدا ... و صیت برادر ... نعش شریف آنجناب ... تجدید عهد ... قبر بزرگوار
... بر قاطر زین کرده سوار شد و او اول زنی بود که در اسلام بر زین سوار شده
امام حسن آمد و گفت نحوا انفسکم من بعض لحیته ... بر ... خود را از ... که ...
... و احترام رسول خدا را در هم شکستید پس جناب سید الشهدا فرمود که تو دیروز ...
از خدا شرم نداری دیروز بود که در جنگ جمل بر شتر سوار شدی ... بزرگوار و
بر قاطر سوار شده و به جنگ فرزند رسول خدا امام ... آمده ای ... بعد از این هم زنده باشی
... خواهی شد آن ملعونه ... در آمد اشاره بجنود و اصحاب خود کرده که تیر باران
پس بامر آن ملعونه جنازه امام حسن را تیر باران نمودند ... و در ...
پیش آمد با بنی هاشم ... تا ... سید الشهدا ... و ... کردای ...

۱۲۴۶
۹ شهریور سنه